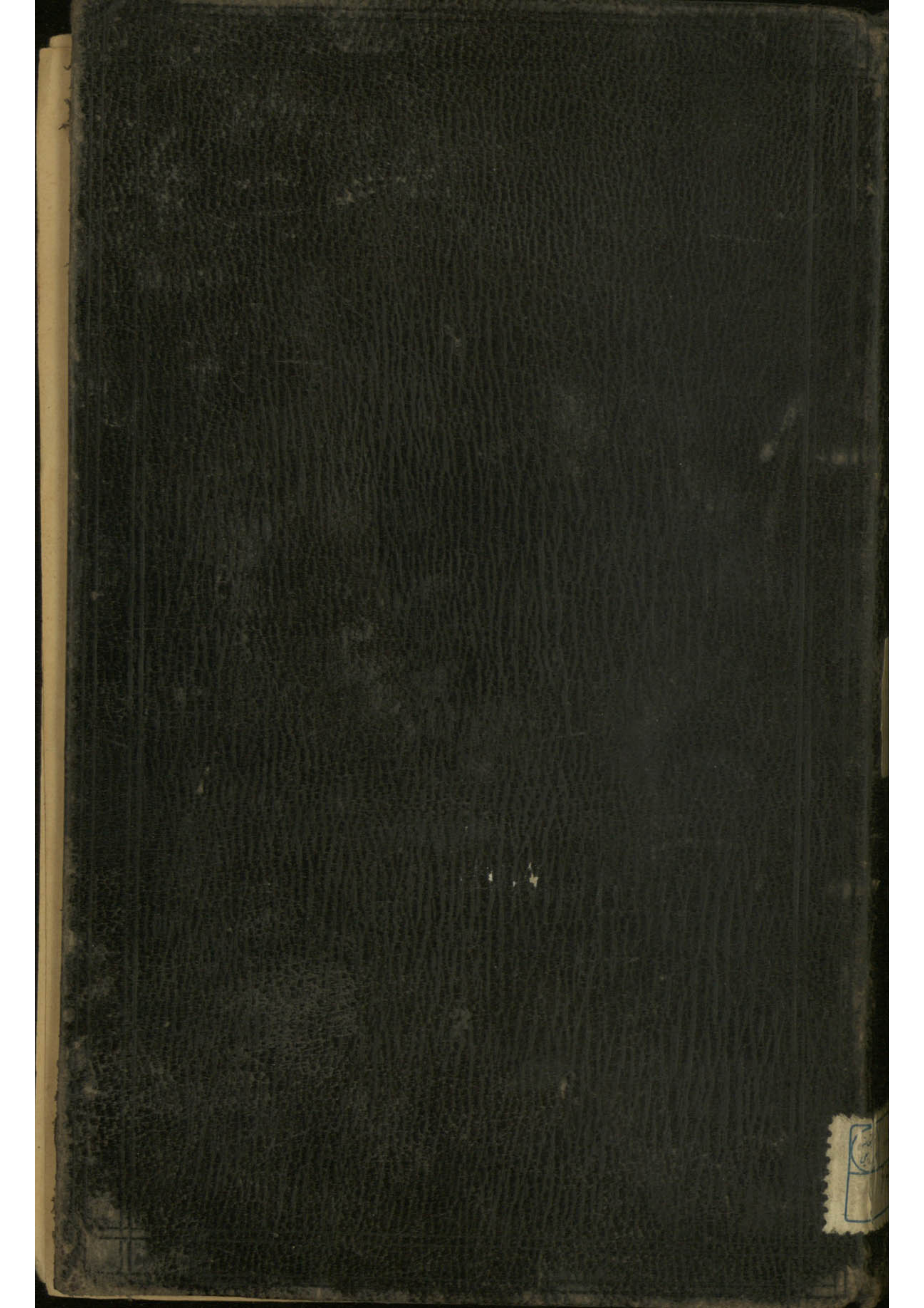
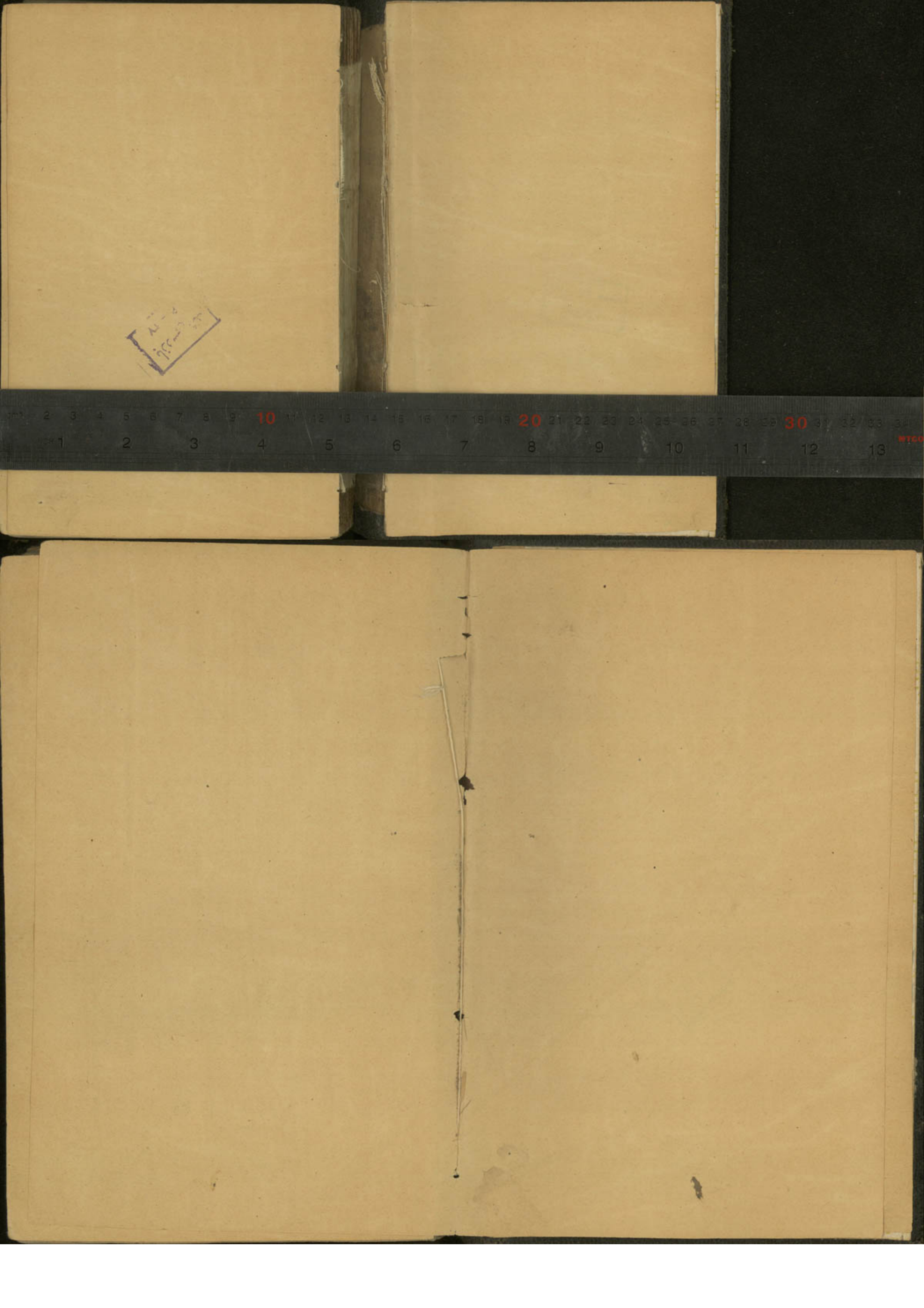
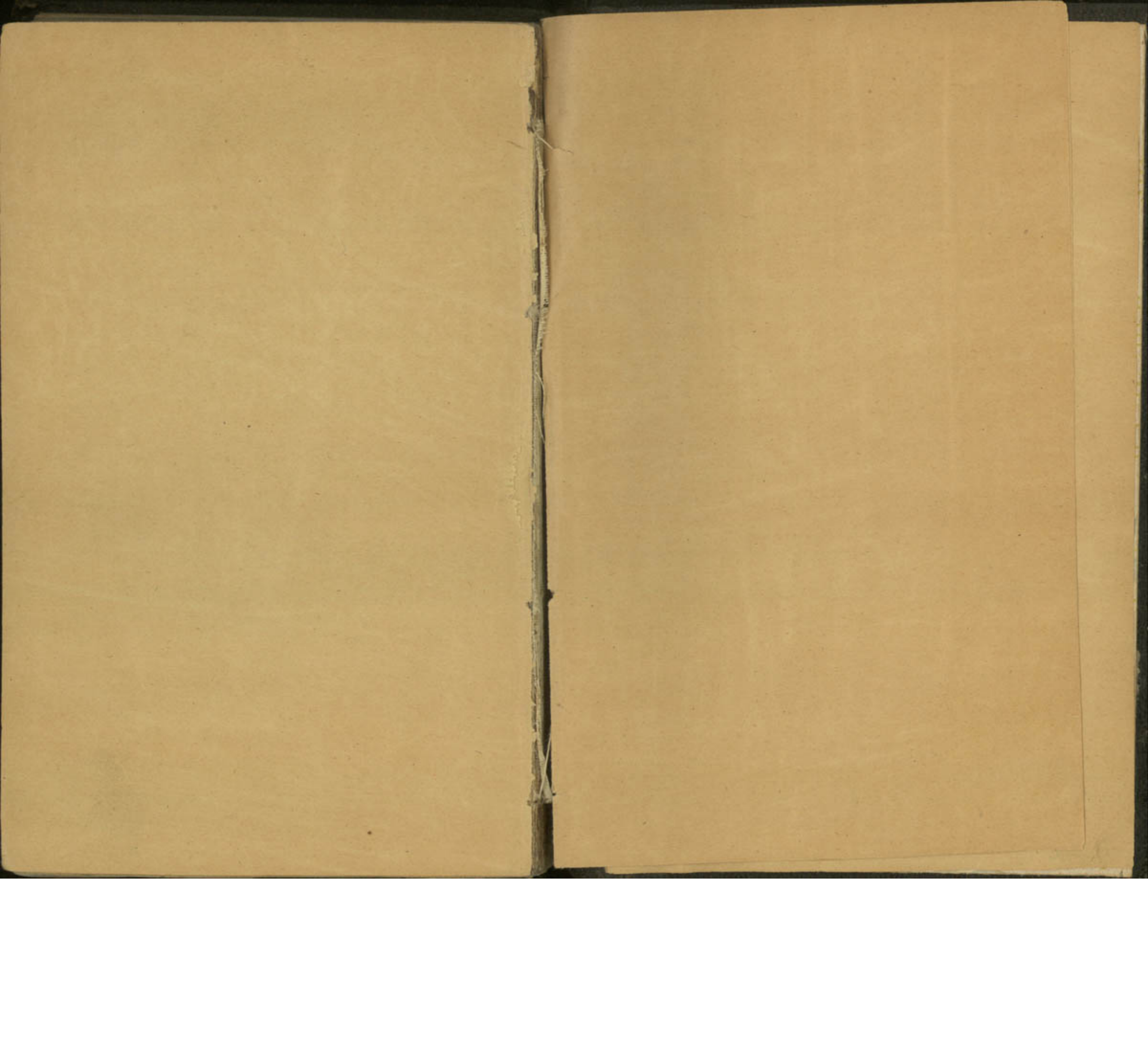




بازدید شد
۱۳۸۲
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
خطی « فهرست شده »
۶۴۷۳





[illegible]

تاریخ [illegible] سنه ۱۱۱۵ [illegible] کتاب

[illegible]

هو

این کتاب [illegible] ملا [illegible]

[illegible] شهر [illegible] سنه ۱۱۴[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

باب اول اندر علم موالید نخستین چیزی که بعلم موالید بکار
باید داشتن آنست که استقصای طالع بکنی بدرجه طالع و دقیقه و
وتدها و درج برجها فلک و زمین که دلیل باشد بر حال مولود و
برادرانش و پدرانش و فرزندانش و بیماریها و تزویج و مرگ و سفر و
پادشاهی و دوستان و دشمنان وی پس انگه کواکب را بدانی و از بس
از حالهای ایشان و جایگاهشان و طول و عرض و شرف و هبوط
و کدام مقیم باشد و راجع و غربی و شرقی و مستقیم و صاعد و هابط
و قوی و ضعیف و خفیف و ثقیل و علوی و سفلی و سعدهاشان
و نحسهاشان و فرحشان و باطشان و پاکیزگی نقشان و زشتی

وزوماده

وزوماده و پیوسته گشتن و بازگشتن و اقبال و ادبارشان
و رد و قبول و جمع النور و نظر یکدیگر از راست و چپ و تثلیث و
تربیع و تسدیس و مقابله و مطرح الشعاع و حدها و وجهها و مثلثات
و خیرها و نهبرها و اثنی عشرها و درجها و زیادت و نقصانها و دشمنی و دوستی
ایشان و زاید و ناقص بحساب و انکه در شرف باشد یا هبوط یا در
وبال یا در کسوف و حال کواکب بدانی و طبیعتشان و برجهای که بدانی
ثابت و منقلب و ذوجسدین کدام و مستقیم الطلوع و آتشی و خاکی
و هوائی و آبی و لونها و صورتشان و مطالعها و میلهاشان و جهها
و شرقی و غربی و راست و چپ و جنوبی و شمالی و بهاری و تابستانی
و پاییزی و زمستانی و طعمهاشان و گونه و بوی و درجهای تاریک
و روشن و محرق و جمیم و اصفاره و درجهای که نکاری تن و بد
و طبیعتها و صفتها و دلیلها بدها و نیکها و کواکب بیابانی و طبقات

اینان از شرف و ارتفاع بر یکدیگر و درست بکردن ماه که در زیادت
باشد یا در نقصان و طرتقیش در باطن چون خالی السیر باشد
و نهان شدن و پیدا گشتن و جایگاهش از کواکب روشن و تیک
و آن تا بر جایگاه حد نحس باشد و حد هر برجی که نحس باشد و قران
سعدها که در سیم روز مولود باشد و مختم تا چهل روز از مولد شده
و پیش از مولد و پس از مولد یک سال و اجتماع و امتلا و صورت
مولود و شناسی و جنس وی که از آدمی است یا از جنس بهایم و از چهار پا
یا پرنده یا چرنده و نظر که بوقت مسقط النطفه و مکث کواکب
در شکم مادر سبک زادن و دشخوار زادن و آنکه مرده زاید و آنکه
در ساعت بمیرد و آنکه عمرش دراز باشد و آنکه عمرش نباشد و حال
مولود و طبعش و خویش و اصل آمیزش وی به پرهیز و فاسقی و امانت
و خیانت و عقل و جهل و دانایی و نادانی و معرفت و کندی و بردبار

و سبکی و بر جای بودن و بی خویشتنی و دلیری و بددلی و درشتی
و نرمی و گشاده رویی و درشتی و کین داشتن و خوش خویی و
مستوری و بی راهی و راست گفتن و دروغ گفتن و قوت و ضعف
و دیانت و بی دینی و کرمی و شومی و شتاب کاری و آهستگی و بزرگی
و فروتنی و نشاط و کسلانی و شرم و بخل و تدبیر و منظرش که نام
باشد و نامقعوض تن درستی و بیماری و نیکویی و زشت رویی و
سعادت و شقاوت **فصل** و هم چنین خواسته وی بکمی و
بسیاری و وقتها که بوی رسیده باشد و سببها که معاش وی
از آن باشد و کار و پیشه و غیر باشد و حال وی بدانی که تربیت چگونه
باشد و شیر خوردن و بدانی که نخستین مولودی باشد حال برادرانش
بدانی مهتر و میانگین و کوچک و هم چنین خواهرانش و بینی که بسیار
باشند یا کم باشند حال برادرانش بدانی که چند خواهند بودن

برادران وخواهران وی وپیش ازوی کدام بمیرد وپس ازوی
ودشمنی ودوستی ایشان وسود وزیان ومیراث وی بایشان
رسد یا میراث ایشان بوی رسد وحال ایشان بایکدیگر بدوستی
ودشمنی وسود وزیان والله اعلم **فصل** نگاه کن وطبقه مادر و
پدر به بزرگی وسفلگی وجنس ایشان یکی باشد یا مختلف باشد واز
هر دو کدام بزرگتر باشد وروی بجستو نشان وخوار داشتن ایشان
وپرورند ودر بر آورند یا براه بگذارند کدام مشفق تر باشد
بروی وماننده به پدر باشد یا مادر یا عم یا خال ومادر وپدر درست
اندام باشند یا بر ایشان عیبی بود ومکاری ونخست پدر میرد یا مادر
وچه باشد سبب مرگشان وبچه وقت باشد ومیراث فرزندان
بایشان یا فرزندان میراث ایشان برگیرند ونیکبخت باشند یا
فرزندان یا بدبخت تنگدست بوند یا فراخ دست بایکدیگر باشند یا جدا

کروند **فصل** وفرزندان وی نگاه کن که او را فرزند باشد یا
نباشد یکی باشد یا بیشتر وفرزند وی بکدام وقت بود دختران چند
بوند وپسران چند وزندگانی یابند یا نه واین فرزند سود کنند
یا زیان کنند کدام بزرگ بود وکدام خوار مایه پسران قوی تر یا دختران
نیکبخت بوند یا بدبخت آزاد یا بنده وبیماری در کودکی بود یا در بزرگی
وبیماری بر تنش باشد یا بر عقلش اگر تنی بود بر کدام اندام بود
فصل ودر تزویج نگاه کن که زن کند یا عزب باشد اگر زن
کند بچه وقت بود زن بزرگتر از وی یا کوچکتر بود یا برنا
خویش یا بیگانه بزرگ یا خوار مایه ازاد باشد یا پرستار مبارک
پی یا شوم پی سود کند یا زیان مستور یا بی راه دوست دارد ویا نه
او فرمان زن برد یا زن فرمان او برد وبدانی که او را غیرت بود
بر زنان یا دیوث بود خوش دل وباک دارد ویا نه در نشست ودر

اندام یا نکار دختر خانه یا شوهر کرده و چند زن خواهد کردن و
فرزندی وی از کدام زن خواهد بودن ایشان تمیز مرند یا وی
وکدام بیشتر زمان یابند وکدام پیر ازوی بمانند وسبب مرگ کسی
چه باشد و وقت مرگ بمیرد یا بکشندش مرگ وی با زوجش بود
یا ضایع بوطن خود یا بغربت **فصل** سفرش نگاه کنی که خواهد
سفر کردن یا نه سودش دارد یا زیان و بچه وقت سفرش پیش آید
سفرش آشکار بود یا نهان و بچه سبب سفر کند باز بوطن خویش
آید و یا بجایی دیگر شود و هم چنین در عمل و پادشاهیش نگاه کنی
که از پادشاهان بود یا از بازاریان و قدر نفسش پیش ملوک چگونه
بود و اگر او را فرمان برد حالش چگونه باشد سود کند یا زیان و از
کدام طبقه مردمان باشد و از پیش خداوندکار بجای سلامتی یا
یا هلاک شود و پادشاهی از اصل ~~باشد یا تنها بود~~ بشهر خویش کند

یا بنوبت و بچه سبب یابد پادشاهی و حال دوستان بدانی که
دوستان وی از چه اصل باشند یا تنها بوند و دوستی وی با بزرگان
بود و یا با خوار مایه مردم دوستان بوی حاجتمندی جویند یا وی
بدوستان حاجت دارد دوست دارندش یا دشمن دارند و مردم را
آمیختن با وی خوش آید یا کراهیت ویرا از دوستان نفع بود
یا دوستان را از وی **فصل** و بحال دشمنان نگاه کن که اندک
باشند یا بسیار و دست ویرا بر دشمن بود یا دشمن را بروی و زیان
توانند کردن بوی یا نه و دشمن از خویشان بود یا از بیگانه پس
انگاه هیلاج و کدخدای بدان و هر کوکبی که ناظر باشند و قسمت
و عمر که دهد بزمان خدا و حال ارباب مثلثات که دلیل بر چه وجه باشند
بر یک یک عمر و قسمتها حد و بسعادت و شقاوت چنان که در مولد
افتد و تیسیر هیلاج بنظر سعد و نحس تا بدانی و قسمهای که ترسیدنش

باید از یکی تا آفتی و مال وی چون بود که بدان جای رسد و چه
کند در وقت هلاک و رفتن آفتاب بدانی که دلیل بزرگی و دلیل کار
پدرش باشد و برادر مهتر و پادشاهی و ریاست اگر اهل آن باشد
فصل و رفتن ماه را نگاه کن که دلیل بر بیماریها و درد باشد
و آنچه بتن و جان او رسد و دلیل تزویج باشد و رفتن سهم السعادة
که دلیل سعادت و بزرگی و خواسته و ملک سر بود فصل و طالع را
نگاه کن که دلیل حیوة بود و بیماریها و غربت شهر و مولد و تسییر
وسط السما بدانی که دلیل عمل وی باشد و حال زندگانی و مزاجی و
تنگی و بزرگی و خواری و عز و ذل و دلیل فرزند باشد فصل و زحل را
نگاه کن که دلیل هر خبریست که خواهد بودن یا نه و دلیل سستی و بیماری
و اندوه باشد و کارهای جدان و برادران مهتر و میراث فصل
و مشتری را بدانی که دلیل است بر دوستی و پایه بزرگ نزد ملوک و ترقیها

و رئیسان

و رئیسان و دلیل برآنچه او را خواهد بودن از بزرگی و سعادت
و کار نیک فصل و مریخ را بدانی که دلیل نکاح باشد و عروسی و
عشق و دوستی و منفعت از قبل زنان و دلیل خصومت و لحن و جنگ
باشد فصل عطارد را نگاه کن که دلیل باشد بر ادب و علم و منفعت
از دبیران و عاملان و بزرگان و برادران کوچک و ستد
و داد فصل زهره را ببین که دلیل است بر عروسی و عشق
و نکاح و خرمی و رکار بر ستاره و زنان فصل و حال راس و
ذنب بدانی که بچه جایگاه اند و مقارنه کوکب با ایشان چون
این همه دانسته باشی و حقیقت همه معلوم تو گشته باشد باید که در هر
مولودی آن گویی که درین کتابست از مقالتهای که بعضی گفته
شد و بعضی مانده است و شرح در هر بابی بکردم آن قدر که جهد من
بود و خوانده بودم در کتب دانایان گذشته بیش از نها باید که

دل و رخش نبندی و بعقل خود حقایق همه بدانی که رای مرد
عاقل زیرک را بر طریق صواب بدارد و چون رهنمای باشد که بردش
جای رساند ان شاء الله تعالی

باب دوم

در نگاه کردن بمسقط النطفه دانایان پیشین که ایشان را عمر
بود و تجربت کردند و دلیلهای نجوم در رفتن قضا و قدر دانسته‌اند
و اعتبار بسیار کردند گفته‌اند که مسقط النطفه نیک‌تر دلیلی باشد
بر حال مولود و خویهاش و طبعش   از دیگر دلیلها که بطالع
وِرا استخراج کرده باشد بوقت وجود بیرون آمدن وی چون
آتش که او را فضلی است بر حرارت گرما و هم چنانست که زه از
کمان و سنان از نیزه و دسته از شمشیر و قطب از آسیا و این
اصلی است که سخن ازان توان گفتن و چون بن دیواری که بنا
بر او توان نهاد و رکنی است که دلیلها ازانجا بتوان دانست و چون

شمارش

شمارش درست بدانسته باشی و آن روز مسقط النطفه معلوم کردی
و کوکبها که هر ماه تدبیر یکی کوکب کنند و دلیل باشد و نشانی بود بدرستی
بطور است بتوان رسید از صواب قضا و چون موضع کوکب شناختی
سخن بتوان گفت و راه بتوان دیدن و تمیز بتوان کردن و تدبیری
بر دست گرفتن بتوان **فصل** و من بعد ازین بشرح مسقط النطفه بگویم
ازان روز که در رحم افتاده بود تا بیرون آمدن و ماندن در رحم
و تدبیر کردن هر کوکبی بفرمان خدای چنانکه دانایان وصف
کرده‌اند یکتا یکتا و خدای لاشریک له بهتر داند **فصل** آگاه
باش که گفته‌اند و الله اعلم که اصل تولد نطفه از فضول غذا باشد
که اندر بدن گرد آید و اصل طبع آن فضلها سردی و رطوبت باشد
پس بحرارت غریزی پخته شود تا سردی اتصال کند بگرمی و رطوبت
و این همه متفرق باشد تن اندر بجزوی و ران فرو باشش اندامی

از اندامها و رگی از رگها پس چون تن حرکت کند بنکاح آن حرکت
نطفه را بیرون کند از آن جایها که متفرق باشند جمع کند
چون زبد که در میان شیر جمع آید از حرکت پس آنگاه برم غن شود
و طبع مغز را پذیرد و سپید و اباشد از سپیدی مغز پس سر
نشیب بیاشد و در صلب او افتد و بمجاری صلب در بیاید تا بخایها
و از خایها بسوراخ قضیب آید پس آنگاه سوراخ قضیب برحم گذارش
کند و گفته اند که رحم زاویه است شکنج شکنج و شاخ شاخ که
نطفه متفرق افتد آنکه بتقدیر خدای تعالی در وجود آید فصل
بر حال شاخها اگر رسیده فقد سه باشد یا چهار و پنج باشد و
باشد که یکی بود فصل و چون نطفه در رحم قرار گرفت ماده پرورش
وی حیض زن بود از اینست که چون آبستن شود خون حیض منقطع
شود پس آن نطفه قرونی میکند و از حالی بحالی میگردد تا خدای

عز و جل

عز و جل تقدیر کند و پرورش گرداند و نیز گفته اند که نطفه چون در رحم
افتد ماه اول تدبیر پرورش زحل کند بفرمان خدای وی بزرگترین کوکبی است
و فلک وی بالاتر و دلالت وی شود و خشک بود چون طبع زحل جوهر
وی جوهر سرد است و دو نطفه هرگز بیکدیگر نیامیزند و از یکدیگر جدا باشند
چون زرده خایه و سپیده و چون زیره و آب پس یکماه از
جوهر پرورش تغیر نباشد و از سردی و غلیظی اصلی بگردد تا ماهی که نشسته
از آن روز باز که در رحم افتد فصل پس از آن تدبیر مشتری کند
و چون او کوکبی باد و حرکت پس باد مشتری بفرمان واجب الوجود
عز و علا او را بجنباند و بر انگیزاند تا آمیخته شود هر دو آب و هر دو نطفه
جفت یکدیگر باشند و یکی بیکی آمیخته شوند جنبش در هر دو آید
و از جوهر مشتری که با ایشان آمیخته شود و این آنکه بود که زن
را منش خوش نباشد و تنش سست گردد از آن باد که در رحم گشت

می کند و نطفه بیکدیگر آمیخته میشود و هر کسی که قوت این باد بر وی
باشد عالم و حکیم باشد و آن بادی باشد لطیفتر از روح از تن بیرون
آید و منزلت وی در روح هم چندان باشد که منزلت روح در تن
و معدنش دل باشد و معدن روح در مغز سر و از آن باشد خاطر
و خواب دیدن هم چنانکه از روح بینایی و بویایی و چشایی و شنوایی
و گیرایی این باد قوی تر باشد از حرارت غریزی و چون تمیمی بود
خون دل را و از اینست که چون مرده بمیرد گرمی اندر تنش نماند و آن
از حرارت این باد باشد پس آنگاه سرد شود و خشک شود و خشک
گشتن وی آنست که این باد زایل گردد **فصل** گفته اند که چون
نطفه را این باد با وی آمیخته شود بماه دوم بمثال خفته بود یا
جستنی و جستی که نه بر زندگانی توان گرد و نه بمرگ و می پرورد
بقوت این باد **فصل** پس چون دوم ماه باشد روح

با وی آمیخته شود و در تن بماند و روح بر وی مستولی گردد
پس هر چند روح قوت دارد و بر باد حرکتی در وی آید و بوی
طعام آید و سخت گردد و زیادت گیرد **فصل** و هر گاه این
باد بر روح وی قوی گردد خوابش گیرد و طبیعت خواب
بر وی مستولی گردد و این هر دو طبیعت معروف بخلاف
یکدیگر باشند بهمه روزگار هر که یکی قوی باشد فعل خویشتن
ظاهر کند و فعل دیگر باطل کند همچون آفتاب و ماه که از پس
یکدیگر نورشان ظاهر گردد **فصل** پس آنگه چنین که صفت
بکردیم نطفه همی باشد و باد مشتری حرکتش میدهد تا ماه
سیم در آید و تدبیر بهرام کند زیرا که فلک بهرام زیر فلک مشتریست
و بهرام کوکب خونست پس بفرمان خدا او را بلون طبیعت
خود برد تا یکباره خون گردد و آستنی سنگی گردد و باد مشتری

پوشیده شود و آنچه برانگیخته باشند ساکن گردد و ناخوشی منش
زایل گردد و سستی کم باشد تا دلالت بهرام در گذرد **فصل** پس آنگاه
بماه چهارم رسد با فتاب آید پس خشکی افتاب از آن خون تری
بستاند و چنان گردد که گوشتها پدیده و غذای غراسمه اندر آن
قوتی پدید کند و سخت کرد اند و روح بوی پیوندد و اصل آفرینش
پدید آید و رگها سخت و مخ بیرون آید از حد خویش بحد تری
فصل پس آنگاه تدبیر زهره آید ماه پنجم و زهره دلیل صورت است
و صورت و دیدار باشد و رسمها پدید اگر دد و غذای غراسمه چشم و
و گوش وی پیدا فرینند و مویش برویاند و بوی هوا پیدا بدین ماه
دلیل زهره باشد **فصل** پس ماه ششم تدبیر عطارد کند و عطارد
کوکب ایلست و معرفت و حرکت و نطق پس حرکتی در زبان وی
آرد و اندامهاش بگشاید و در رحم دست و پای زند و حرکتش

قوی کرده

قوی کرده و جایگاه تنگ بیند و راحت طلب کند بجستن از تنگی و
بدنیا امدن از تاریکی شکم و اندوه تنگی تا ماهی چنین باشد **فصل**
پس آنگاه دلالت تدبیر ماه را باشد بماه هفتم از مستقط النطفه و اندامش
تمام پیدا شد و صورت تمام گردد و رگهاش قوی گردد اگر
بیرون آمدن درین ماه تمام باشد امید زندگانیش باشد و پرورش
و اگر بماند تا ماه هشتم تدبیر زحل آید دیگر باره سرد شود و بیفزد
و حرکتش نباشد چنانکه طبیعت زحل است تا ماه هشتم بگذرد اگر درین
ماه بیرون آید مرده باشد **فصل** پس باز تدبیر مشتری آید
که تمام گشته بود اگر تقدیر عمر و حیوة بود بزید و اگر تقدیر مرگ باشد
زندگانی نباشد شش و چنین است هر مولودی از حیوان مردم
و بهایم و پرنده اول آفرینش تدبیر زحل کند چون خواهد آمدن مشتری
تدبیر کند با زهره یا قمر بیرون آید **فصل** و نیز گفته اند که ماندن

مولود در شکم برانداز ه رفتن آفتابست ازان برج که دران باشد
تا برج نهم آید ازان برج چندانکه میان خانه اسدی تا بخانه شرفش
زیراکه از اسد که خانه آفتابست تا حمل که خانه شرف آفتابست نه
برج باشد هر برجی را ماهی **فصل** ازینست که بر همه موالید آفتاب
مستولیست و دیرا دلیل آرند بر ساعت مولود و طالعش و عمرش
و خانها و تدبیرها و پروردن و با آفتاب روز مولود شناسد و ماه
و سال و سالها و زمانها و با آفتاب آید شدنش باشد در دنیا و
تصرف در معاش و بدان بیند زیان و سود **فصل** چون نطفه
در رحم افتد و آفتاب در برجی باشد مستولی و وحش آفتاب باشد
و تدبیر و دلالت او را باشد ازان وقت که در رحم افتد تا بیرون
آمدن پس آنگاه چون به برجی دیگر می شود دلالت بوی کند
از حالی بحالی از حالهای مولود در گردیدن از حالی بحالی و آفرینش

باز نمی

باز نمیش تا برج پنجم شود ازان جایگه که ورنش باشد و ابتدا سیر و حرکت
با طبایع چهار بروج تمام باشد آتشی و خاکی و هوایی و آبی و بر برجی که بود
موافق بجوهر و طبیعت برج نخستین که ابتدا دلالت کرد و این در ماه
پنجم باشد که اندام کودک تمام و ازینست که برج پنجم دلیل باشد بر فرزند
زیراکه بطبع بطالع ماند و موافق وی باشد بشکل جوهر و چون
طالع ناری باشد پنجم هم ناری باشد و اگر خاکی خامس هم خاکی باشد و اگر
هوایی باشد پنجم هوایی بود و اگر آبی بود پنجم هم آبی بود **فصل**
پس آنگه چون آفتاب ببرج نهم آید مثلثات فلک تمام کرده و بطبایع
و رفتنش به برجها تمام شد بزیادت و نقصان و اصلش تمام شود و
کودک بیرون آید و بایستی درست شود **فصل** و گفته اند نیز که مولود
چون در رحم تمام شود و اندام محکم گردد منقبض باشد بیک زاهم
آمد بنداری که در حقه زنخش بر زانو نهاده و دستها بر گونه‌ها،

[illegible]

نهاده و نفس می زند و سُر و ناقص بر ناف نهاده و از راه ناف غذا
از شکم مادر می کشد چندانکه بران پرورش او تواند بود اگر زیادت در رو
در پشت مادر دارد و اگر ماده بود روی در شکم مادر دارد و چون
بیرون آید روی بر زمین دارد پس در ماه نهم با ضطراب آید و طلب
آن کند که بیرون آید بادی بر وی مسلط گردد اندک اندک میگرداندش
تا سر مقابل آن جایگاه کند که بیرون خواهد آمدن و چندان قوت
یابد که بیرون آید از آن تنگ و دشوار رهد و فراخی آید و اندر تنگ
افتاده باشد چون کسی که پوستش باز کنند از تنگی پوستش و درد وی
یابد از باد سیط افتد و بانگ بر آیدش چون بیرون آید و چشم
بنور آفتاب کند چه از تاریکی بروشنایی آمده باشد اگر روز باشد
و اگر شب باشد بروشنایی چراغ بنگرد متعجب می ماند از آن حال که
در رنج باشد تا بدین حال و خدای عز و جل در دل وی افکند حذر و پرهیز
کاری

و چون

و چون کودک یکروزه باز داری و بر هوا داری نه بینی چون دستها
بجای کند و می گرید از ترس و اندوه آن که مبادا که از دست بر گیرنده
بیفتد و آن نخستین دانشی بود که خدای تعالی او را داد پس طلب شیر
و غذا کند و خدای عز و جل او را هدایت دهد که چگونه شیر باید مزیدن
و چون فرو برد و چون در وی باشد بگرید و چون شیر یابد ساکن گردد
و چون باز کسی نشا کند و اندام شستن و در قماط کردن درد وی
یابد بگرید و فریاد می خواند فتبارک الله احسن الخالقین همه حکما
عاجز اند از ادراک حکمت وی چون خواهی که طالع کسی بدرستی
بدرجه و دقیقه بدانی که مولود چند ماه بوده در رحم از وقت مسقط
النطفه تا آن روز که بیرون آمد و آن ساعت ولادت پس طالع
بدید آری و کوکبها بدانی و وتد هم چنین و ماه را نگاه کنی اگر در میان درجه
طالع باشد یا درجه مغرب یعنی که تحت الارض بود ماه پس طالع را

ازما نقصان کنند در وقت مولود از درجه طالع یا درجه ماه چندانکه
برآید مضاعف کن و بر بیست و چهار قسمت کن آنچه شد باشد روزها
و آنچه ماند باشد ساعتها پس آنگاه این روزها و این ساعتها بر دویست
و هفتاد و سه روز برقراری که سهم وسطاست چندانکه برآید مقدار ماندن
مولود باشد در رحم و اگر درمیانه درجه مغرب یا درجه طالع یعنی که قمر فوق
الارض بود هفتم را از ماه نقصان کنند در وقت مولود از درجه مغرب
بر باید گرفتن یا درجه ماه چندانکه برآید مضاعف کن و بر بیست و چهار
قسمت کن آنچه زیاده باشد روزهاست و آنچه بماند ساعتهاست از
سهم کوچک فزای دویست و پنجاه و هشت روز چندانکه برآید مقدار
ماندن مولود بود در شکم مادر و دویست میان مدت اول در رحم
و این کوچکتر باشد دویست و پنجاه و هشت روز فصل و مدت
دوم و آن اوسط باشد دویست و هفتاد و سه روز و مدت سیم

بزرگتر

بزرگتر باشد و دویست و هشتاد و هشت روز باشد بیایه مدت کوچکتر
از آن زیادت که از درجه مغرب تا بدرجه طالع پانزده روز و چون بر
کوچکتر فزای مدت میانه بود و هم چنین مدت میانه سابع و ارد
از درجه طالع تا درجه مغرب بیست و پنج روز چون بر مدت میانه زیادت
کنی بزرگتر باشد والله اعلم باب چهارم و آنست که طالع
مولود بدان کنی که نزدیکتر بینی پس آنکه از هفتم طالع برگیر تا درجه
ماه بدرجه راست چندانکه برآید بر دوازده قسمت کنی چندانکه
باشد بر دویست و پنجاه و هشت فزای چندانکه مبلغ باشد عدد مکث
مولود باشد در شکم مادر پس آنگاه از وسط آفتاب مولود بیکی چندانکه
رفتن آفتاب باشد بدانکه چند ساعت باشد تا زمان ساعت
اندرزنی پس طالع بیرون آری که موافق درجه ماه باشد در مولود آن
ساعت مستوی کری بر وسط ماه افزای از برآمدن آفتاب آن روز پس

شمارش برگیری طالع این مولود چند درجه ماه باشد چون
شمارش کنی از برج شش و بدانی که هر مولودی که بیشتر از هفت ماه او
باشد یا هشت بزرگتر تنش فضله زیادت اندام باشد و هر مولودی
که ماندنش کمتر از هفت باشد یا هشت اول کوچکتر یا میانه تر
تر تنش نقصان اندام بود فصل و درست بدانستن هفت
مولود در شکم که ماه را در وقت ولادت بدانی اگر این ماهها
یکدیگر نظر دارد از تثلیث مولود در نه ماه باشد و اگر نظر یکدیگر ندارند
و سیم ناظر نباشد مولود در هفت ماه باشد فصل چون مسقط
النطفه درست بکرده باشی و هفتش که چند بود کوکبها را بدانی هر
بجایگاه همنان با اول ماهها که تدبیر نطفه کرده اند و قوت ضعفشان
بدانی و صعود و هبوطشان و زیادت و نقصان ایشان و فرود آمدن
ایشان بجدها و برجای موافق و مخالف فصل و بدانکه زحل دلیل

اول ماهست از مسقط النطفه اگر قوی باشد و صاعد بشمار و بجد خود
باشد یا راست آن نطفه سبک بود و زن آبستن سلامت بود
از بسیار بیماو درد و نازیان کار و آبستنی ببالا شکم بود و بپایین باکن
بود و خوابهای نیکو باشد و اگر در حدود مشتری باشد زن خرم
بود با آبستنی گمان نیکند و یقین بجدای خروج ملوکی روی
کرده باشد و انتو باشد سلامت دارد و درست تن باشند و خوش
منش و بیقین داند که عاقبت کار فرزند نیک بود فصل و اگر
در حدود بهرام باشد مادر دردمند بود و بیماری باشد زیر شکم
و آبستنی بدان جانب بود فصل و اگر در حدود زهره باشد
زن خرم بود و نطفه درست بود و زن در آن آبستنی تولی
و زیادتی داند و تن درست بود در آن آبستنی و گونه رویش هر روز
نیکوتر بود فصل و اگر در حدود عطارد بود یا در خانهاش

آبستنی سبک باشد حرکت بسیار کند نشاط بود از خویشتن نومید نباشد **فصل** و تا آن کودک که در شکم دارد از پیش وارسی نگاه میکند و شمار آبستنی نگاه میدارد ماه و روزی داند و وقت ولادت میداند بامر الله **فصل** و اگر زحل بهبوط باشد شمار ناقص و نگاهداشتن در باشد و در حدود دشوار مولود باشد بود که نفس زند و سینه تنگ گردد و خرمی اندر آن آبستنی اندکی باشد و پیوسته اندوهگین بود سنگی باشد و دلش بر خویشتن ترسد و خوابهای بد بیند اندر خواب و بیداری اندیشه هلاک کند بسیار و چشم بر مرگ نهاده باشد و کودک در شکمش سنگی باشد و ثبات کودک زیر شکم بود مادام ترسد و گرید تا وقت ولادت **فصل** و اگر در حدود بهرام بود بیماری باشد و تنش گرم و تر و دشخواری نماید لیکن نشاط باشد اندک مایه کشادگی و حرکتش بود **فصل** و اگر در خانهای مشتری

وباد رحدود

و باد رحدود مشتری بود علتهای باشد از باد و حرارت و عاقبت کار سلامت بود **فصل** و اگر در حدود زهره بود بدان آبستنی خرمی وی اندکی بود و بیمار بود و بدان آبستنی فخر شود و عاقبت نیک باشد و نطفه درست بود و اگر در حدود عطارد بود و زحل با ذنب باشد او را تیمار رسد از کینهای دون و مردم فرومایه و ترسد و از ترسندگی نطفه تباه شود یا بیفتد **فصل** چون مشتری دلیل دوم ماه است از مسقط النطفه و خداوند دین و عقل و فهم و ذهن و علم و چون در ماه دوم صاعد باشد دلیل بر عقل و ذکا و علم باشد و بر آنکه بداند و بیاموزد و اگر صاعد باشد در وتد بر الهام باشد که اصلها از ذات خویش نهد و فور حکمت و اسباب نبوت سخن گوید و اگر بخانه خویش بود و بحد خویش دلیل کند که اصول دین داند و با دیانت بود و اگر بشرف باشد مرد

بود که مردم را بدینها خواند و نشانها و علامتها نماید و آن بهتر
بقوس باشد فصل و اگر در خانه بهرام بود و در حدش بود میان
مردم فساد افکند و مردم را برای خود برد و قتال بود و قهر و ستم
نماید فصل و اگر در خانه زهره بود مواعظها نیکو کند و لحنها خوش
کند و مردم را دعوة بموعظت کند و کارهای لطیف و اگر در خانه
عطارد یا حدش بود مردم بخصومت و جدل کشد و جهد و اجتهاد دارد و
قوت زبان و منطق و بدیهه فصل و اگر در خانه زحل یا حدش
بود دعوی باطل کند و دروغ بر مردم بندد پوشیده و ایشان را
عجایب نماید بحیلت و مکر و گربزی و جادویی و زرق فصل و اگر
مشتری در ماه دوم ما بطا بود بحساب زمیانه رفتنش دلیل نیکی
فرزند باشد و فهمش اندکی باشد نه کند و نه گوید الا آنچه بشنود
و داند بقدر سرشته مری فصل و اگر در پنجاه در هبوط باشد

بوتد

بوتد دلیل آنست که حفظش نباشد و دیر تواند دانستن فصل
و اگر در هبوط باشد بلید بود و هیچ نتواند گرفتن بجز بهایم و نداند
الا نان خوردن و آب خوردن فصل چون مریخ دلیل ماه سیم
باشد از مسقط النطفه و کوکب دلیری و جلدی و حمیت است
اگر صاعد باشد در حساب دلیل نجی حنت از حد و غایت شده باشد
بخشم و ناخشنود و سبک تر و شتاب کار بنز از هیچ نترسد و کاری
که خواهد کردن از سر رشته نشود و اگر زاید باشد درو تند فتنه و شر
انگیز و علامت عذر و نافرمان برداری دارد و خاصه چون بخانهاش
یا حدش باشد و تخت بر عقرب باشد نیز چون بد الجای بود نبود
بجنب زاید خدا او ندو حوب و کار زار بود نگاه باشد ما ولم را
کوشد بهن خود کس را طاعت ندهد ریاست طلب کند و ریاست کسی
نه پذیرد و اگر روز باشد مردی بود خشمناک و اگر در خانه زهره باشد

عیوری سخت باشد و سرک خون ریز و اندک بخشایش و ناخشنود
خداوند گیر و بازنامه والله اعلم **فصل** واگر در خانه زهره بود
غیوری سخت باشد در کار زنان و غیرت و حمیت نگاه کرد
تا خود را بکشتن دهد و کارهای دشخوار **فصل** واگر در خانه مشتری
بود یا حدود وی مثل و میل دلیری بود و خرد و آهستگی و معرفت جای
و از بیش رفتن و باز راندن و نهادن دفتر و تصنیف و پرهیز کردن
از غدر و قتل نکردن و بیدادی نکردن **فصل** واگر در خانه عطارد
بود دلیر بود و شتاب زده و بر ترسیدن و حذر داشتن و حیلت
کردن و سبکی و تیر انداختن بصوب و سواری و نیز ظفر و بخت
ناگاه باشد بحیلت و نفاق واگر در خانه زحل بود خشمگین بود
و کین بزرگ در دل دارد طلب کین و عداوت کند و غماز بود **فصل**
واگر بهرام در ماه سیم در هبوط باشد بحساب انجمیانه ز قتنش دلیل

زهره

زهره باشد و ضعیف دل خود را اگر رانه کارزار دوست ندارد
واگر با بط بود در حبوبی مخنثی بود مانند زنان عجز و بد ولی اورا
بر نمی کشد و دون طبعی و خوار مایگی **فصل** واگر درین حال بجد
خویش و در خانه جوش باشد و ذنب از و ها باوی بود دیوانه
بود و سنگ بمردم اندازد و او را البقها خوانند و سخت اندوهگین
بود و از ان جهت بس سنگ انداختن ایشان را از خود دور می کند
فصل آفتاب دلیل بابا چهارست از مسقط النطفه و آفتاب
کوکب روز است و قوت سیتم و غلبه و چون در صعود بود
بحساب حرکت قوی دل بود و ممکن و بخانه یا ز شرف یا مثلثه
و کواکب دیگر او را قبول کنند و بوی و هرد لالت تمامی آفرینش
بود و درست اندامی و منظر نیکو و قامت بلند و مولود قوی بود
از حد شده و قوتش در همه تن بود جلد باشد و بارهای سنگ

برگیرد و بقوت خود قهر کنند بر بهایم و سباع و سنگها بشکنند و نمودها
دوتا کنند **فصل** اگر در صعود باشد در خانهای بهرام و حدود وی
زبانش ظرافتی دارد از منطق نیکو و نیکو وصف داند کرد خداوند
فرهنگ و زیادتی بود با هر کسی سخن گوید خوش زبان بود
و اگر در خانهای زحل یا در حدود وی باشد زبانش سنگین بود
تا بدان حد که آوازش از خود عادات و اگر با بلا باشند لجاجت
و دو تر کای از جایها دلیل فساد زبان باشد و سبکی و گسسته
سخن خاصه که بجای بود از جایهای صامت **فصل** ماه و لیل ماه
هفتم بود از مسقط النطفه تا اصل اندامهای مولود تمام شده باشد
و اگر درین ماه بیرون آید تمام باشد چه تدبیر هفت کواکب تمام
شده باشد چون ماه هشتم باشد دلالت باز زحل را باشد بعد
و سخت سرد و خشک شود برسان مرده که زندگانی از و گسسته بود

اگر درین

اگر درین بیرون آید مرده بود که زندگانی نیابد تا بماه نهم شود
تربیت بمشتری باز آید و مشتری کوکب باد و حرکت بقدرت
خدای عز و جل با دو مشتری او را حرکت آرد تا بدنیا آید از تنگی
شکم و تاریکی جایگاه **فصل** و چون خواهی که نطفه مرد بدانی
که درست یا بیمار سهم الاباء انگاه کن اگر سهم المیلاد ناظر
باشد و قبولش کند یا بجدش یا بحالش یا بشرفش یا بمثلثه نطفه
درست بود و اگر فراین بود ولد زنا بود و از خیانت پیدا شده بود
و اگر ماه مقارن آفت برجها باشد یا ذنب **باب پنجم**
دانستن که مولود چه جنس باشد و جهت وجوی کنی بحال مولود
که از چه جنس باشد چه دانا اگر این جهت وجوی بگذارد بر روی عیب
کنند چه اگر از بهایم یا برندها مولودی را وصف کنند بجز آنی که آدمی
بدان مخصوص است از فضل و دین و ورع و بیان منطق و حجت

گرفتن و کمال عقل و ادب و راست گفتن وی ببینند و عالمان و
دانایان نسبت وی با عیب و نادانی کنند **فصل** و بدانکه دلالت
بر جنس مولود گواهی کوکب باشد و جایهای برجهای که بر صورت مردم
بود و چون کواکب در اوتاد بود و بسیاری بهر سان و قسمهاشان زیرا
چون که کواکب بسیار بود در اوتاد و خاصه ارباب مثلثات طالع
و آفتاب و ماه و سهم السعادة و اجتماع و امتلاء دلیل شرف مولود
باشد و بزرگواری اصل و سعادت و اگر ساقط باشند یا بیشتر
ساقط بود یا فاسد و به برج سباع و بهایم دلیل کند که مولود نه از
آدمی بود بلکه از چهارپای بود یا پرنده یا حشرات و هم چنین بود
هر که کوکب التمر ناظر و سعدان بوی ناظر بوند خداوند ناخن و موی بود
از سکان و ارکان و سباع و اگر نحسها ناظر بوند از اوتاد و سعدها
ناظر نباشند مولود از سباع مردم خوار بود **فصل** و هم چنین

گفته است چون کوکبی بر درجه قسمت طالع بود بر جای ماده و کوکبی باوی
زبان کار و از بهر ماده کان و زنب بود و زحل و مریخ ناظر بوند
بوی از سنبله یا عطارد نحس بود و یا مریخ بود و جایگاه نحس نیک
و ماه با احزان بود و در وسط النطاق و در برجی چهارپای از
حملت هشت ساء و آفتاب برین گونه بود و بجای خبیث ساعت نگاه کن
اگر نحس باشد یا ساقط غربی یا راجع یا ساحیت جنوب تو مبتلا از
که از مردست یکی چون اژدها بود یا جانوری یا از عفریتیان و
شیطانان بود یا جادوی بود و سباع نبود الا که مشتری با مریخ
ناظر یا مریخ گواهی اگر با زحل بود مولود مار یا کژدم یا بعضی از حشرات
فصل و بدان که خطا اثناد هر عشریه هفت کواکب و آفتاب
و ماه و را نگاه کن که بچه جای بود از طالع و کدام ستاره بوی ناظر
بود و جایگاهش از برجهای که صورت بهایم دارد بدانی اگر خط

اثنا عشر یا هفت کواکب ببرج چهارپای افتد بدان که مولود
چهارپاست یا مانند بهایم یا تی باشد **فصل** و بهتر آن بود که
افتاب و ماه در طالع بود وران جای بود تا سهم السعاده در تثلیث
با خداوند خانه وی اگر از بهایم نباشد و گواهی بود برانکه ان جنس
مردمست و سعد ناظر بود مردی بود که قود اسبان کند و سباع
نواز و سگان شکاری دارد و تا چهارپایان را علف دهد زیراکه
سعد نا گواهی دهند و همچنین که ماه بخداوند خانه ناظر بود یا ضدی
کند هم برین گونه بود و آن نه تنها بود ولیکن ماه چون سیم
روز به برجی بود از چهارپای و نحسان ناظر بوی وی چهارپا بود
و مر ترا مثالی نمایم مثلثه الکها **فصل** اگر مولودی بود و طالعش
جدی نهم ده درجه وسط السما عقرب یازده درجه استقبال بجدی
هشت درجه و سی و نه دقیقه سهم السعاده در ثور بیست و چهار درجه افتاب

در سرطان بیست و هفت درجه و پنجاه و چهار دقیقه مشتری
در سنبله بیست و چهار دقیقه مریخ در اسد هشت درجه و سی و شش
دقیقه عطارد در ثور بیست و هفت درجه و چهل و پنج دقیقه چنین
که درین صورت نموده آمد

دلو		قوس
حوت	جدی	عقرب
	حمل · میزان	
ثور	سرطان	سنبله
	جوزا	اسد

و چون ماه و مشتری
و عطارد ساقط باشند
از وتد و زحل خداوند
طالع در خانه وبال باشد
و مشتری در وبالش بود و افتاب در وتد غربا و زحل که خداوند
خانه استقبال ماهی نفید استقبال طالع این که خود خانه وبست
حکم کنند که این مولود بهایم باشد و راستی گفتار ایشان آنست
که سهم السعاده در برج چهارپا و شمس و ماه دلیل غذا و تربیت ا

دربرج چهار پا وخداوند سهم دربرجی چهار پا وخداوند قمر وطالع وانما
عشریه طالع دربرج چهار پای مولود سگی باشد وجایگاه ماه را خداوند
کرده شب است مشتری نظر دارد وخداوند خانه آتش و زهره که صاحب
سهم السعادة ناظر باشند از تربیع بسهم السعادة وماه بیازدهم سهم
السعادة حکم کنند که پرورش نیک بود وانکه زند گانی کند بفراخی
ونعمت از خداوند کارش ومن اینجا مثالش نهم مثلثه دوم
درمولود اخر وطالع جدی نولد و وسط السما عقرب ولد استقبال
درقوس زهره درثور
سون قمر در ثور زن
مثال خداوند سهم
استقبال ماهی نگاه کن
که چگونه منسوف بود

که نظر

که نظر کنند وخداوندان تثلیث ماه نگاه کن که خداوند دلیل باشند
که باختلاف یکدیگر بوند یکدیگر را نه بینند واز طالعها کردیده اند
واز خداوند خانها هردو وزحل را نگاه کن وصاحب سهم السعادة را
وصاحب طالع نیز که در دوم وسیم چگونه افتاده اند ونگاه کن اثنا
عشریه آفتاب وماه را چون از وتد نا افتاده میل کرده ماه ومشتری
که ایشان زیر زمین اند درخانه عاقبت وجایگاه ماه افتادنش
از تثلیث طالع ومشتری در نشر فرش دلیل جای نیک باشد و
پرورش تمام باب ششم صفت روی مولود ودانایان
پیشین صفت روی آدمی کرده اند وگونه اش وخلقتش
ونشانش تا پوشیده نگردد ودرکسی نظر خواهد کردن در پیش وکوتهها
ودلایل بیاورده اند هرکسی بعضی باطل نگرده اند وبعضی تاکید وبعضی
از حقیقت خبر داده اند بران جمله که جمهور ایشان متفق اند وخداوندان

حکم برین ایستاده گفته اند اگر مولودی در زمین حبش از مادر
جدا شود و جنس مادر و پدر شما داند و سیاهی مردم شهر این کودک
پس طالع بلند و خداوندش و روشن و کواکب که در دلایل جنس وی
شرکت دارد و دلیل کند بر سپیدی و سبید و ازرق و زردی و گونه
رومیان و صقلاب شاید که کسی داناتر است بلند این دلیلها بر آید
صنعت و بذر فتن این گواهها باید ما که درست شده باشند خلاف
و تفاوت این کار پس این سخن که گفته اند بوجهی راست بود و بوجهی
از ان حذر باید کردن زیرا که اگر کسی صنعت بنجم کند و جنین بصفت
بهرام و خلقش بر سپیدی و زردی یا رومی را صفت زحل بسیاهی
کند و گونه و جعد موی و زردی چشم خطا عظیم کرده بود و بنا و انی باانکه
برخود کرده بود و بر خود بیداد کرده نیز ضعیف و اگر اورا هیچ تمیز
نبود **فصل** و گفتهای ایشان چنین است که موالید همه انبیا نمودند

بدرانشان

بدرانشان بازمی شود و گفته اند که تغیر لون هر قومی تغیر آن حیث
است که از ان باشند و سیاهی سپیدی نزدیکی و دوری آفتاب
از شهر ایشان هر چند که کواکب بقدر لونهای خویش تغیر آرد و دلیل
سیاهی و سپیدی خود کند زیرا که می بینم سیاهی و یکی کمتر سیاهی و از
سرخی و یکی از سرخی کمتر دارد و بتقدیر همچنین دلیل مولود از شهرش
و مخالفت روی طالعش صورتی نیکو کر اصل او باشد و بجوهر نکو با آن
اصل شود و مستولی باشد بر آفرینش وی و لونش و شکلش
فصل و اندر زیج گفته است که اختلاف مردم دشوار بتوان دانستن
که کسی را نه بینی که فران بگوید که هست زیرا که بطلیموس گفته است
در کتاب نجوم بزرگ که در هر ساعتی سیصد و چهار هزار ربوه براند
و هر ربوه ده هزار ده هزار طرفه از قبل مشرقه و هر طرفه را لونی
و طبعی و آفرینش و طبیعتی بود جداگانه تا نیز لطافت و نیکویی کند که در نتواند

یا فهم و هیچ عقل نتواند گرفتن و کس نداند مگر خدای
عز و جل **فصل** اگر خواهی که صفت مولودی کنی در طالع وی نگاه کن
اگر خداوندش در انجا بود یا صاحب شرفش یا حدش یا مثلثش
کوکب بدان که صفتش و طبیعتش در مولود باشد و اگر گروهی
کواکب در طالعش باشند آن کوکب که در وجه طالع بود صفت وی
دارد و اگر چه کوکبی غریب بود بدان صفت و طبیعت ان کوکب
دارد **فصل** و اگر چند کوکب در طالع باشند از انکاه کن که در روی
طالع بود و صفت از وی کن و با صاحب روی طالع بیامیختن
و اگر صاحب طالع و شرف و صاحب روی بیرون طالع باشد صاحب وجه
چون کوکبی در طالع نباشد و صاحب وجه ناظر باشد بطالع و اگر
نیز ساقط بود از طالع نزدیکتر کوکبی را بطالع برگیر که نظر تیزتر دارد
از خداوندش و صاحب خانه اش و شرفش و حدش و لون کواکب

بلون

بلون بروج بیامیختن و هر چه تر که در وی بود و صفت صورت در
کواکب باید کردن و صفت تن از بروج **فصل** و بدانکه همه جمال
و بها مشتری و زهره راست و رونق و صفا و نیکویی آفتاب و ماه راست
و زشتی بهرام و زحل را و عطارد مشارک بود در نیکویی و در زشتی
فصل و خانهای سعد با نیکو روی بود و خانهای نحس زشت روی
بوند **فصل** روز بروشنایی خود تغیر در کواکب تیره آرد
شب از تاریکی تغیر در دلایل مظلمه آرد **باب ششم** صفت
کواکب زحل کند گندم گون است دو لب ستبر و چشمها بزرگ یکی چشم
در عیب دارد یا یکی بزرگتر از دیگر باشد موی جعد خشک دیلم و [illegible]
[تمامی]
کوته گاه و بیشتر نظر وی زیر باشد و دزم روی و دشوار دیدار [illegible]
مختلف بر پای موی دارد **فصل** مشتری سپید است بگندم گون
آمیخته بزرگ چشم کوچک حدقه تنگ موی جعد ریش نیکو سان

کونگاهش بابده سرهی ستبر و باندام کوشت بوده معتدل قد و قامت
و باکبرک وخندان روی **فصل** مریخ سرخ و سپید و ازرق چشم
گردو بیم باشند که برروی برگها دارد موی نیکو بزرگ سینه بیالا
بشناسی موی کم دارد و بود که بران جایگاه خود اصل موی ندارد
یا شکستن یا خرقی بر پیشانی موی یا ریا بالای پیشانی زخم نظاهی
تیز نیکو قامت کوته ازروی کسند درخم خشکی چشمها ترش و سرخ
هر دو چشمها انگشتها دراز سبز و گوشت استخوانها تیز فراخ کام
سنگی بر دل مردم از وی ترسند **فصل** آفتاب زرد و فربه
و کوچک سبدی جسم گردو بیم عظیم نسبه کوته روشن برز بالا پیشانی
فراخ چشم منش بابده اواز گلو بلند قامت معتدل کرد چلب
در روی باشد فضله جوید **فصل** زهره سپید است درفام پاره
سرخی دارد صدفی نیکو چشم نیکو منظر شیرین نظر نیکو دیم سخن

زیب

زیب جعد موی سیاه چشم بیشتر از سپیدی دیم فرا آمده گردن
سرکوچک گرد سر پیوسته هردو ابرو باریک گوشت حدها دیم بسیار
نیکو خشم تنگ سینه کوتاه بکشان و ساقها بستر موی تن بسیار
میانه پوست اندام تنگ نباشد که خوار بود **فصل** عطارد
سیاه مست و گندم گون باستری زنه میانه مرد شنگ موی
تنگ پیشانی نستر سر بینی نیکو خد پیوسته ابرو نیکو بیتی فراخ
دهن نرم کوچک دندان تنگ ریش روی وی ملاحتی دارد
کد خته معتدل قامت کوتاه گام باریک اندام زرد میانه بسیار
دانش ادب دان **فصل** قمر سپید است گرد دیم نیکو منطق
سست نیکو ریش صافی لون درست اندام تام اندام این صفتها
بدان وصفات بروج بکار برود تا بیان بیش آنکه که اختصار
بر صفت روج نکرده است خاصه **فصل** حمل موی بسیار دارد جعد

یا میکون زند شکسته نظر دارد دیم بزرگ چشم کوچک گوشها نیکو

فصل ثور بینی بنیانی است بیرون آمده و رازبینی فراخ در

بنی بزرگ چشم قایم موی مختلف آرزمش سبز کردن موی گردن

سیاه تر مکین نیکو رفتار ضعیف عقل فصل جوزا معتدل قامت

پهن سینه مسلسل مامانه زرد باشد که دیر بود با کسی که بیمار گیرد

فصل سرطان گندم گون و ستبر اندام درست پوست روی

کوچک تر از بالا بزرگ بینی خول دندان جعد موی ریش

میانه بود کوچک چشم دو پهنا فراخ فصل اسد میگون ستار ازرق

نیکو بینی نام بزرگ قد بالاش بهتر از زیر فراخ سینه و بسیار

چشم تیز نظر نیک سا. چهار دشوار دیدار سطبر روی فصل سنبله نیکو

قامت معتدل اندام آرزمش تمام دیدار فصل میزان نیکو صورت

معتدل گوشت قد و اندام فصل عقرب شهلا چشم ازرق

سیاهگون بسیار موی کوچک هر دو چشم کوچک روی نیکو ساقها

عظیم هر دو پای دلیر سبک ریحن حتی و بدکردار فصل قوس لونش

میگون دراز ران ستبر دراز روی از پس نیکوتر باشد که از پیش

سر زرش نیکو موی بزرگ سر و شکم است تار فصل جدی باریک

ساق خشک تن رویش باشد روی زبار یک روی تنگ میان

تیز ریش بسیار موی فصل دلو میانه تن خود بزرگ نیکو کردار

بسیار یخن و نفقه و خواسته پراکنده کند ساقهاش یکی تیزتر از دیگر

خود لون ظاهر فصل حوت پهن سینه کوچک سر نیکو ریش

بر اندام عیب دارد کرد چشم پهن خدها بینی بسیار خوب سفید فام

فصل و بدان که بر جهار پهن مطالع دلیل فربهی و زیرکی تن

باشد و کوتاه مطالع دلیل نزاری و اندک گوشتی بود فصل

اگر خواهی که بدانی که یکی وجه مانند نظر کن در وجه طالع که کدام کوکب

رهست اگر وجه آفتاب را بود بپدر ماند و اگر وجه ماه را بود بمادر
ماند و اگر صاحب وجه صاحب طالع باشد بطالع بخداوند وجه اگر
نر بود بپدر ماند و اگر ماده بود بمادر ماند **فصل** و اگر صاحب
وجه خداوند آفتاب باشد بعم خویش ماند و اگر صاحب خانه بخالان
ماند اینست صفات و نشانها والله اعلم **باب بیستم** مرتبه مولود یعنی
زیستن و نازیستن وی مولود وی آن بود که مرده زاید و زنده
و دنیا نه بیند و مولودی که دنیا ببیند و زنده پرورش نیابد **فصل**
و مولودی بود که از شکم مادر بیرون آید و پرورش یابند ولیکن
عمرش دراز نبود و مولودی بود که زاید و پرورش یابد و عمرش دراز
بود **فصل** و انجه اینجا هشت دلیل است طالع و [illegible]
و سهم السعادة و خداوندش و آفتاب و ماه و اجتماع و امتلا اما طالع کمال
کودک ماند سد اکشتن یا نهان بودن و سهم السعادة طالع ماست

چنانکه

چنانکه طالع آفتابست و اما آفتاب زیرا که نور پاکست و چراغ عیشست
در وی و پادشاه کواکبست و مدبرست و تغیر زمانها از وی بود
و قوام زندگانی و رسات و حیوانست **فصل** و اما ماه زیرا که
نزدیک بدنیاست و همسایه است و کمالها ماننده کوکب و دیدارش
و تمامی و انتها و نقصان و فنا و زوال و شرکت داره با ستارگان
به لیلها و گواهیها و طلوع وی و زیادتش چون طلوع و زیادت
مولود بود و بولادت ماند مولود بود و برآمدنش ببالا و
اجتماع و برنای و پیری و نهایت شدن و مرگش **فصل** و اما اجتماع
ماند کند بپدر و مادر بکال جمع شدنشان و جدا گشتن و روشنایی
که از میان هر دو تولد کند و اما امتلا بکال مولود ماند بنهایت جوانی
بچهل سال رسد و عمرش در کاست گیرد و تا آن غایت که از ان گذشته
تن دراو بار گیرد و پیری بدیدار آید و روزگارش نزدیک بود و فنا

وهلاکش بود وچون این دلایل ساخته باشند ناگزیر بودش از شناختن
حالهای مثلثات بقوت وضعف واقبال وادبار وایستادن و
افتادن از جهت آنکه خداوندان دلیلها تدبیرات وراز بوتد
پرورش عمر وگردش شب وروز بود ومخالفت یکدیگر والفرقت
ایشان وآمدنشان ورشدنشان **فصل** ومولودی که مرده زاید
زندگانی نیابد ونیانه بیند آن بود که این سه دلیل بود واز باب
مثلثات در مولود ساقط وزایل بوند ونحسها بر طالع غالب بود
قوی در منزلت الکفا دلیل کند بر تباهی ولادت وهلاک بیفتادن
الا که خدا خواهد **فصل** وهم چنین که قمر در مغرب بود وهیچ سعد ناظر
نبود ونحس در وتدی باشد چون کودک از مادر جدا شود ساعتی بمیرد
فصل وهمچنین اگر قمر در وتد الارض باشد یا یکی از دو نحس
ودیگر بد وناظر باشند از مقتم مولود دنیا بیند وزندگانی نیابد واگر

این برج

این برج که اجتماع در وی بود یا برج امتلا وکدخدا **فصل**
وخداوند حد آفتاب وماه وطالع وارباب مثلثات آفتاب روز
در شب وسهم السعادة چون همه منحوس بود بدان که مولود مرده
بیرون آید **فصل** وارباب مثلثات شب وروز بباید دانستن
وماه را که مقارن ایشان کدام کوکب بود وجایگاه سهم السعادة و
جای سهم الغیب از جایگاه ثابته وزایله وخداوندان هر دو کجا باشند
از سعدها ونحسها واگر در زیر شعاع باشند ونحسها بدو ناظر یا مقارن
یکدیگر باشند بی نگاههانی نیک بود نهم باد بیاید وسر زنند وازین
تر است که نحسها با آفتاب وماه ناظر باشند یا مقارن واتصال
دارند هر که که چنین بود طرفة العین چون همه در ششم بود وصاحب
طالع نباشد ناظر بوی کودک نه زید **فصل** واگر منحوس بود قمر
از کوکبی که قبولش کند ونحس در وتد طالع یا وسط السماء وسعدان تا

باشند مولود نه زید وخاصه که هرکه ماه در وتد بعضی از کنجها بود
یام صاحب طالع منحوس بود یا درجه طالع کنجی بود یا ناظر بود کنجی
کجدش ودر حدش از زیع یا مقابله آن مولود نه زید واکر نیز سعدی
بدو ناظر بود الاسعدی قوی از عیبهاری از وتد طالع آنکه باشد
که بفرمان خدا نزید واکر قمر یا مریخ در وسط السما بود مولود بیرون
آید پاره پاره **فصل** واکر مریخ و قمر در هبوط بوند وزحل در طالع مولود
روزی زندکانی نیابد **فصل** اما ان مولود که بیرون آید وبنا
بیند و پرورش یابد آن بود که بعضی ازین دلیلها در وتد باشند
ونیز ساقط باشند منحوس مولود زندکانی یابد بیان تا آن وقت
که اسهای میلادش بدان جایکاه رسد ودلیل زندکانیش یابد بدان
جایکاه رسد ودلیل زندکانیش بود بفرمان واجب الوجود جل جلاله
فصل وهرمس کوید که هرکاه آفتاب وماه بطالع ناظر نباشند آنکه

زید واکه ماه بالای آفتاب بود کم زید واکه مقارن زحل بود در مثلثه
ومربعه مولود را زندکانی نبود و پرورش نیابد **فصل** واکر ماه
با زحل و آفتاب بود مولود را تربیت نبود **فصل** واکر ماه با آفتاب
ومریخ بود دلیل زندکانی کم کند وهم چنین هرکه ماه میان مریخ
وآفتاب بود بسی نزید **فصل** وچون ماه در هبوط باشد وان
هبوط بود مولود را پرورش نباشد وعمرش نبود وچون قمر بیش ونیز
بود وار زحل منحوس بود مولود را پرورش نباشد **فصل** وچون
قمر میان دو نحس باز داشته بود وسعدی بدو ناظر نباشد مولود را
زندکانی نباشد و پرورش نیابد وچون بهرام وزحل در طالع باشند
وسعود ساقط باشند از ان واز برج اجتماع وامتلا نحسها ناظر بود
بدین هر دو جایکاه وسعدها بماه وآفتاب ناظر نباشد مولود کم زید و
چون ماه یا آفتاب باشد در درجه زحل بدیشان ناظر باشند از مقابله

یا از تربیع مولود را پرورش نباشد و عمرش نبود **فصل** واگر
قمر از مقابله بهرام را ببیند در برج حمل و سعدی بوی ناظر نباشد ضعیف
ترتیب بود و کوتاه زندگانی و اگر خداوند طالع و حدا او بر آفتاب
و ماه خداوند سهم السعاده زیر آفتاب باشد کم زندگانی بود و اگر
از وناسر و هر دو نحس در برج چهارم باشد مولود را تباه شود و نه پرورش
و اگر ماه میان دو نحس بود و روشنایی ناقص بود مولود اندکی زید
و اگر یکی از دو نحس بدیگر ناظر بود از مقابله و یکی از هر دو در طالع بود
و آن دیگر در مغرب و قمر در وسط السما مغرب مولود آب نخورد و عمرش
نباشد و نه پرورش **فصل** و اگر قمر در حدود نحوس بود در وتدی و
سعدی بوی ناظر بود مولود را پرورش نبود و اندک مایه از دنیا از
خیری خورد **فصل** و اگر خیری از نحس در طالع بود و آفتاب و ماه
بدو ناظر باشد مولود را پرورش نبود و اگر زحل در طالع بود و مریخ

درو ته مغرب کم عمر باشد و تربیتش نباشد و گفته اند چون مولود بیرون
آید نگاه کن اگر نحسی روشنایی خود در درجه طالع افکنده باشد هر گاه
چنین بود تربیتش نباشد الا تقویت سود و روشنائیشان روشنائی
نحس افتد که ستارها نیک سود و ماه صاحب طالع و ارباب مثلثات
قمر ست مولود نباشد از جهت آنکه بیش ازین آمد که روشنایی نحسی
بر درجه طالع او فتد و اگر قمر تا نحسی در برج هفتم از طالع یا در مقابله
طالع یا در تربیع تنهای آرد کجا ل تربیت و خاصیت که سعدی روشنایی
بر درجه طالع ندارد و اصحاب مثلثش در جایگاه ها ساقط بود دلیل آن
کند که تربیتش نباشد و سختی و رنجی بود در پرورش وی **فصل**
و اگر ماه تباه باشد بحسب آنکه ساقط باشد و خواهی که وقت عمر مولود
بدانی **فصل** و بدانکه کارش چگونه بود با پرورش درست و دوازده
دوری بگرد و بجایگاه نحس بگذرد یا در طالع آید یا بنحس رسد و اگر بنحس

رسد و بمیرد و یا سعد کدخدا بگذرد تا تمامت دوازده سال از مولودش

فصل و اما مولود که بیرون آید و پرورش بود و بزید و بپیری

رسد آن باشد که اختیار لیل باعتدال بود و ارباب مثلثهاش و در مولود

ناتبه ساقط باشد و سعود و نحوس خاصه اصحاب هر دو مثلثه طالع اول و دوم

که هر که یکی را بجایگاه نیک بود و گواهان چون صاحب مثلثه طالع و

آفتاب و سهم السعادة و یا کدخدای بود و درست از افتادن مولود بزیر توهان

واحد راحد فصل و دلیل ها که چنانکه در رویتوس گفته است ما آن که

بهر زنند کامی دهد اگر در جایگاه نیک بود دلیل آن باشد که مولود بجا

پرورش بود باذن الله تعالی فصل و اگر مشتری در طالع بود

ناظر کند بوی از مثلثه مولود را ترتیب باشد و هم چنین اگر مشتری

در وتدی بود یا در تالی و زهره بوی ناظر باشد و بالی از نحسها و رجوع

و احتراق او را زند کامی بود و پرورش فصل و اگر زحل بولادت

روز

روز در وتدی بود یا در مثلثه طالع مولود بزید و بماند و پرورش یابد

بامر الله تعالی فصل و اگر ماه و عطارد در طالع باشند و مشتری در

وتدی زیر زمین مولود بزید بفرمان خدای تعالی فصل و اگر مولود

را قمر پاک بود از نحسها و افتادن زیر زمین و اصحاب مثلثه طالع ایمه بجای

خویش بود و بجایگاه نیکو و راجع نباشند و نه محترق و نه منحوس این

علامتها نیک بود در کار پرورش و خاصه که چون در شرف بود و اثر این

آن بود که ماه سعدان اتصال دارد افزونی دارد بروشنایی و

رفتن و تباه نباشد قمر از مریخ زیرا که مریخ زیان کار یک جای قوی

باشند آن جمله جایهای قوی و هر دو دیدار باشند از زیر شعاع دلیل

تباه بود و پرورش فصل و اگر کواکب روزی در برج روز بر بند و کوکبی

شبی در برج شبی بود نه طالع باشد یا در وسط السماء نشانهای نیک بود

بتدا و یا پرورش او را فصل و چون زهره از ان برج که در دی

بود نیمه اول کلک شده باشند و آن برج طالع بود یا وسط السما مولود را
زندگانی بود و ترتیب مولود را زندگانی بود و ترتیب **فصل**
و گفته اند که از اصحاب مکنه پرورش بهتر آن بود که در وسط السما بود
یا در جایگاه سعادت یا در پنجم طالع که دلیل کند بر نیکوئی پرورش **فصل**
و اما مولود که بزید و پرورده شود و عمرش دراز بود و به پیری برسد
آنست که این دلیلها که صفت کردیم همه در وتدها باشند و تابت قوی
درست نه زایل باشند و نه ساقط و نه مدبر و هم چنین هر گاه که کدخدای
مولود قوی و تابیافته باشند و کواکب دیگر از جایها بهرها می
دهند قوی و درست بوند و راجع و محترق باشند هر گه که چنین بود کواکب
سالها بزرگ دهند و دلیل کنند مولود را بر بقا و عمر دراز و پیری **فصل**
و اگر قمر در وسط السما بود و نظر سعدان و نحسان از و ساقط بود عمری
دراز بودش و بقای نیک **فصل** و هم چنین هر گه که آفتاب و ماه هر دو

برجها باشند بعد از وتدها مولود پیر گردد و نیکی بیند و مهتر مردم
خویش بود **فصل** و چون سعدها در چهارم طالع بوند مولود به
پیری رسد و چون مشتری در حد و دش بود دلیل عمری دراز کند و
دلیل کند که فرزند باشندش و فرزند فرزندش **فصل** و هم چنین
چون آفتاب در حد و زحل بود درازعمری را دلیل باشد و مرگ به
پیری بود و اگر آفتاب در وسط طالع بود و نحس بد و ناظر نباشد عمرش
دراز بود و مهتری مردم خویش کند **فصل** و اگر آفتاب در وسط
السما باشد بری از نحسها مولود دراز عمر بود و به پیری رسد و هم چنین
زهره در طالع بود و نحسها ساقط بود و مشتری ناظر بود مولود را
عمری دراز بود و زندگانی نیکو باشد و اگر قمر در طالع بود و نحسی
بد و ناظر نبود دراز عمر باشد **فصل** و چون عطارد را و زهره را لحق
بماه ناظر باشند مولود دراز عمر بود و طبایع معتدل و درست بود

فصل وچون ماه وعطارد در برجی باشند در مقرب یا در روبه
زبان مولود درازتر بود وچون خداوند سهم السعادة در طالع بود
شرقی ودیداری از زیر شعاع وحسنها نه وناظر شود زندگانی دراز باشد
وبهتری باید **فصل** ودانایان در کار پروردن نظرها کنند
بعدها که کودک بیرون آید به روز هفت روز وچهل روز واما
روز آنست که مولود طبایع کواکب یابد گرم وسرد وخشک وتر آنچه
ساقط بود وبد وناظر شوند وآنچه بد وناظر بود نه ساقط شوند زیرا
که کودک تا به روز شیر نخورد تمام وغذا را قبول کند ومادر نشناسد
وشیرینی طعم شیر بداند ودر سال بر پای برود وزالوش قوی
کردد وسخن گوید ونتواند ساعت عقل وی ونقصانش باز داند تعالی
فصل وده هفت شب ماه تمام بکند تسدیس فلک ونیم
استلاء وطبعها در جهار سه فزاگیرد ودلیل بسیاری شر وکمی کند

وقوت

وقوت شیر خوردن وضعفش وچون کودک را هجده روز بگذرد
نشانی نیک بود بقای مولود وامید دارد پرورش نیک وار
دردهای زشت ایمن بود وسر شستن مولود ومادر وپدر به هفت
روز گذشته کنند با اول ولادت چون مولود را هفت سال برآید
قوت ادب گیرد وتعلیم بپذیرد زندگانی داند وقدر خواسته ودنیا
داند وبچهل سال جوانی تمام بود وطبایع تمام شده باشد واز درجه
زیر آمدن باز پس آمدن گیرد تا به پیری رسد چندان که تقدیر
حق باشد برسد تا آمدن اجل **فصل** وچون سه روز گذشته
از ولادت ماه از وساقط بود وسعدی بد وناظر شود یا مقارن
دلیل کمی شر کند ودشواری در پروردن نه نیک وهر که دلیل تربیت
نحوستها باشند خاصه زحل ایغرب نه در خانهای خویش وخطها
دلیل سختی وزیان کاری کند ومولود بخواری زید **فصل** وچون

آفتاب در حد و زحل باشد بروز دشخواری و سختی ببینند در پرورش
و چون زحل یا بهرام روشنایی خویش بر حد طالع افکنند دلیل کنند
بر جفا و خواری و بیماریهایی که در تربیت بود **فصل** و چون
سهم السعادة منحوس بود در رابع طالع پرورشش نه نیک بود و اگر
صاحب طالع و صاحب سهم السعادة در یازدهم طالع بود و حالش
مقبول شود مولود در تربیت سخت بود و هر چند سالش برآید بتر بود
و چون قمر از کسوفها بازگشته بود دلیل بیماریها و علتها بزرگ بود و
دشواری تربیت و دشواریها و رنجها و دردها و سختیها و خواری
بود در پرورش وجه اول از ثور همچنین دلیل بیماریها و دردها
و سختیها و خواری بود در تربیت و مولود را بر اندام ریشی بود و
بیماریها یرقان و دردخایه **فصل** و وجه سیم از ثور بیمار تا پنج ماه
از ولادت بیماری سخت **فصل** و اگر سالی و نیم بود رنج و درد و خواری

ونخچ

ونخچ افتد تا دو سال و نیم و گر و خارش بود و هفت سال تا این
هفت روز بگذرد از عمرش **فصل** و مولودی که در وجه سیم جوزا
بیرون آید از پس ماه تا یک سال و نیم و چون چهار سال بود بیماری
سخت کر جا بگاه بر او بود و چون وجه اول بیرون آید از سرطان چون
سالی و نیم بیماریها و علتها بود که تب و رگ سختی گیرد تا یکبار برگ
شود و چون سی ماه برآید بیماری گرم پدیدار آید و چون ششم سالش
بود آن سال سخت بود بروی و بیماری باشد و خواری و خواری
و کارهای دشخوار و چون در وجه دوم از سرطان بود سلامت نزدیک
تا هفت سال گذشته از مولود و بعد از آن بیماریها بیماری بود بسبب
که بهتر شود **فصل** و اگر بوجه اول از اسد بیرون آید علتها بود
بعد شش ماه بر اندام ریشی پدیدار آید و درد خایه و درد نار سخت
و بادش گرد بر گرفته دارد تا هفت سال **فصل** و وجه اول

از میران مولود شیر از دو زن خورد و چون به ماه رسد دردی رسد
و چون سه ماه برآید خونش از بینی آمدن گیرد و قطره قطره از دو رگها
بینی یا از دهانش می آید و چون سالی و نیم بود بخت بهتر شود و پس از آن
بلای سخت رسدش تا دو سال و شش ماه و بیست روز و چون در گذرد
عمر دراز یابد **فصل** و اگر بوجه اول از حوت برآید دردی رسدش
بعد از پنج سال مولد **فصل** و آنکه بوجه اول از قوس بیرون آید
چون بیست و پنج روز بگذرد نکبتی رسدش که از وی بترسد و بیمار شود
بر سر دو ماه یکبار مرگ شود پس از آن بهتر گردد و دملی بزرگ بر آیدش
که او را انگشت خوانند پس از آن رسته شود و با آخر سال چون ده سال
شود بیماری دنحواز شود که جای ترس بود اگر از آن رسته شود
زید و پرورده گردد **فصل** و اگر بوجه دوم از قوس بیرون آید
دردمند بود بعد چهار ماه و چون دوازده سال شود بیماری بود

که ترسد

که ترسد اگر رسته شود ترتیبش شود و عمرش دراز بود **فصل**
و اگر بوجه سیم از قوس بیرون آید علتها و دردها و نکبتها رسدش
تا چهار ماه اگر رسته شود زید و سلیم بود **فصل** و آنکس که بوجه دوم
از جدی بیرون آید تا ده سال از عمر وی بگذرد باید ترسیدن **فصل**
و اگر بوجه سیم از جدی بیرون آید بیماری سخت و با بادهای فرو گیردش
و مادر و پدرش بمیرند و زنی او را بپرورد **فصل** و اگر بوجه دوم
از دلو بیرون آید بر پدر شوم باشد و بیماری بود سخت از شش
ماه گذشته آن مولود تا هفت سال گردد بیماریهاش بود آنگه از علتها
رسته شود و زندگانیش دراز بود **فصل** و ماه نگاه کن اگر با کسی
بود در وتدی یا مایلی الوتد و سعدی به و ناظر بود مولود پرورده بود
و اگر هر گاه که در حد نحس بود مادرش در راه افکند و هر که که آفتاب
در حد نحس بود پدرش بیفکند و ذلی رسدش و در غربت بود بالله العلم

فصل از هشتم از برج کرا او اختی درو بود این مولود را مادر و پدر در
راه افکنند و هم چنین هر که زحل یا ذنب در هوالید بود فصل و بدان
که بارکشنی باه از سعدها دلیل پرورش نیکو بود و مبارک بر برادران و
صلاح بهمه کارها شی و سهم السعادة که با قمر بود و زهره و مشتری ناظر بود نیز
و مشتری بروز دلیل پرورش نیکو بود خاصه که سهم قوی بود مسعود و بجایگاه
نیک افتاده باشد و هر کوکبی که شرقی بود در هوالید روز در برج نر باشد
قوتش و کوکبیش درست بود در کار پرورش فصل و سهم السعادة
نگاه کن و سهم الغیب اگر هر دو با ماه باشند یا یکی ازیشان با ماه و ناظر
بود مولود نیکو صورت بود و پرورش نیک بود و دنیا از نهانش روید
بی دشواری بقدرت و امر الله تعالی باب معرفة هیلاج و کدخدا
و از پس معرفت تربیت معرفت هیلاج و کدخدا باید دانستن و هیلاج
دلیل زندگانی است مولود را دلیل مرگ و از وی ستوان دانستن

سلامتی و خرمی و رفتن وی از دنیا و بدیر کردن که ناظر بود که بود و
سعود و نحوس میباید دانستن که هیلاج نیست بود یا هلاک فصل و دانایان
هیلاج از پنج جایگاه طلب کرده اند از آفتاب و ماه و درجه طالع و سهم السعادة
و درجه اجتماع و استقبال که پیش از مولود بود اگر مولود بروز بیرون آید
ابتدا با آفتاب کنیم که تدبیر کواکب و زمان او کند و روشنایی روز است
فصل و اگر شب بود ابتدا با ماه کنیم که شب را روشنی او دهد اگر
آفتاب بهوالید روز در طالع بود یا در وسط السماء یا در یازدهم طالع که
جای امید و سعادت است بهر برجی که بود نر یا ماده هیلاج را نشاید
بود چون خداوند خانه است بهر و ناظر بود و یا خداوند حد یا شرف
یا صاحب مثلثش اگر درین جایگاه ها بود و اگر چیزی ازین صورت که
کردیم ناظر نباشد هیلاج را نشاید فصل اگر آفتاب درین جایها
نبود و در هفتم و هشتم بود نشاید که هیلاج بود هم چنانکه در برج نر بود

وخداوند خانه اش بود ناظر بود آفتاب هیلاج باشد یا خداوند
حدش یا خداوند شرفش یا خداوند مثلثش اگرچه اوین که گفتیم
بود ناظر بود آفتاب هیلاج باشد و اگر نه ناظر بود که خدا بود و هم چنین
در موالید شب قمر نگاه کن اگر از چهار وتد در یکی باشد یا یازدهم
یا سیم یا پنجم یا هشتم اگر در برج ماده باشد هیلاج کن و اگر نه ناظر باشد
بکدخدا پس آنگاه را نگر کن با نظر سعود و نحوس و شعاعشان و اگر آفتاب
و ماه بدین منزلت نبوند بدرجه طالع نگاه کن اگر سلیم بود از نحوس و
صاحب طالع قوی و سلیم باشد در وتد و یا مایلی راجع نباشد و نه ساقط
و نه محترق آنگاه طالع هیلاج بود و تیسیر از وی توان کرد با مراد علامات
فصل و اگر طالع نه چنان بود که شرح کردیم و قت یاد منحوس بود بسهم
السعادة و نگاه کن اگر در وتد یا مایلی وتد بود و در شب بود از نحسها
که نظر یکی ازین که گفتیم خداوند خانه یا حد یا شرف یا مثلثه که بسهم السعادة

هیلاج

هیلاج باشد و اگر نه بوی نظر کند کدخدا بود تیسیر سهم کن و اگر سهم منحوس
بود مستقیم شود با اجتماع و استقبال نگاه کن که آن مولود بوده است
اگر چنانکه بگفتیم صلاح و ثابت و قوت آن هیلاج باشد تیسیر در حیثش
بکن با شعاع و معنی شعاع روشنایی پراکنده بود شعاع نحوس و سعود که
میخواهد زایندان بید جرم مطالع هر در رفتی سالی اگر انتهای نحسی بود و هیچ
سعدی بوی ناظر شود در ان سال هلاکت بود فصل و بعضی
دانایان گفته اند چون آفتاب هیلاجی را نشاید ماه را نگاه کن
اگر او نیز در وتد الارض بود یا در طالع باشد در برجی ماده به هیلاجیش
کن فصل و هم چنان آفتاب شب خلیفت ماه بود و هرگاه
که ماه را قوت نبود بدلیلی و هیلاجی نتواند ایستادن فصل
و چون آفتاب شب در مقابله این جایها بود که هیلاجی را نشاید
و در وتد الارض و پنجم و دوم بود هیلاج وی است و ناظری که این

جایها نظر کند که خداوند است **فصل** و دروتیوس گفته است که چون
کوکبی از این پنج دلیل نشاید هیلاجی سهم السعادة را نگاه کن اگر اندر طالع
بود و خداوندش سعد بود و یا وی در طالع بود و زیر پانزده درجه از
طالع بود هیلاجی را نشاید **فصل** و آفتاب و ماه که هیلاجی را نشاید
بسهم طالع نرا باشد بهیلاج گیر هر که که آفتاب در برجی نر باشد و قمر در برجی
ماده و هر دو در جایهای خویش باشند و در بهرهای خویش چنانکه طالع
اسد و آفتاب اندر حمل بود و طالع سرطان بود و قمر در حوت بود هر که که هر دو
غریب باشند نه در خانه خویش تو نشان بود و نزدیک ایشان خبر شود
فصل و اما هیلاج که از طالع گیرند و سهم السعادة و اجتماع و استقبال وی
نگاه کن که در نری و مادگی و نه روزی و هر که که قوی سلیم از ضعف و
علت و خداوندان جایگاهها شان سعد و ناظر باشند **فصل** و چون
تیسیر هیلاج کنی تیسیر درجه طالع باید کرد تا جایگاه ایشان از تربیع یا از مقابله

وچون

وچون بنحسی پیوندد و هیچ سعدی تربیع شعاع بر آن جایگاه نیفکند در آن
وقت از مرگش نرسد الا ان شاء الله **فصل** و اگر سعدان نظر کنند
یا بر پیوندند یا شعاع بر آن جایگاه افکنند کمبی سخت بود که در گذرد
و از آن رسته شود **فصل** و اگر آفتاب هیلاجی را نشاید و روز نه ما
بنسبت بدرجه طالع ابتدا کند اگر مولود از پس اجتماع بود و سهم السعادة
اگر بعد استقبال بود و تیسیر قمر چنان کن که بطلیموس گفته است که ماه اگر نیز
هیلاج نه بود باید که هم چنان که تیسیر هیلاج کنی تیسیر وی کنی **فصل**
نظر سعدان و نحسان که چون بنحوس پیوندد از دو کار یکی کند
یا آنکه کمبی بود یا باشد مرگ یا آنکه یاری دهند نحسها کشنده را اگر کشتنی
فصل و هر گاه که هیلاج قمر باشد و طالع منحوس بود و بوی متصل
باشند نحسان یا با آفتاب که منحوس بود در اصل میلاد و بدان وقت
که از مرگش نرسد و هم چنین طالع هر که هیلاج بود و طالع در اصل مولود

منحوس بود و نکبتی بر وی کند زد که از هر کشتی برتسد و هم چنین طالع هر که
ترسد **فصل** و چون تیر اجتماع و امتلاکی با نظر سعدان و نحسان
پس تاثیر هر دو یکی آرد و نحس رسد بدان وقت از کشتی برتسد **فصل**
و چون هیلاج بجایگاه یکی از نحوس رسد یا نکبتی یا نکبتی آرد
مانند کشتی الا که سعدی بدو ناظر بود و قوی باشد یا آفتاب
مسعود بود در اصل مولود و در رسد در هیلاج که نحوس پیوسته که این
دلیل نجات و رستن بود بزمان رحب الوجود **فصل** چون از هیلاج
نگاه کنی از این دلایل ببین که خانه اش بدو ناظر یا حدش یا شرفش
یا مثلثاتش یا وجهش ار کوکبی ازین کواکب بدو ناظر باشند که خدا
وی است و ولایت او را بوی دهد از سالها و عمر تقدیر است که خدا بقدر
قوتش و بجایگاهش و قدر عطیت کواکب که بدو ناظر بود و بوی پیوند
فصل و اگر هیلاج هیچ کوکبی نظر نکند زیرا که بدخدا اکند و تیسیرش بدرجه

کنی ت

کنی تا جایگاه نحسان هر کجا نحس کشنده را بیند عمر مولود چندان باشد
و سالها چیز تیسیرش و هر درجتی سالی و بعضی از دوانا یان هیلاج را
بر جای کدخدای فرود اشتن بهر حالی و زیادت و نقصان کنند
نحوس که بوی ناظر باشد یا وی پیوندد **فصل** و بدان که کواکب
که در جای هیلاج او را حظی بود یا در خط و سه قوی تر نه از انکه یکی
خدا و وی اولیتر تا باشد بکدخدا، ولایت **فصل** و خداوند خانه
اولیتر است از خداوند شرف زیرا که او را در برج پنج درجه باشد
و خداوند شرف اولیتر بود از خداوند وجه زیرا او را در برجی بیست درجه
بود و خداوند وجه را زیرا که وی را ده درجه است و خداوند حد اولی
تر از خداوند مثلثه زیرا که صاحب حد را پنج درجه است و صاحب مثلثه را
سه درجه است الا که خداوند مثلثه قوی و درست و مسعود بود در وتدی
و آن وتد خانه اش بود یا مثلثش یا حدش یا کوکبی دیگر ضعیف بود

وغریب کوکب قوی اولیتر بدلیلی و ولایت ازان دیگر اگر نیز خانه تنها
او را باشد و اما آن کوکب که قسمها و بهرها بسیار دارد که حظ او ولایت او را
بود قوی بود یا ضعیف در جای خویش فصل و بدانکه کدخدا هر گاه که
در طالع بود یا در وسط السما یا در مغرب قوی او درست و مسعود باشد
در خانه یا در شرف یا در حد یا در مثلثه سالهای میانه دهد و اگر
راجع بود یا زیر شعاع آفتاب یا منحوس سالهای کوچک دهد فصل
و اگر در خانه اشنی یا در حادی عشر یا در رابع عشر بود و وی در خانه بود
یا در حد یا در شرف یا در مثلثه مسعود بود و مقبول سالهای میانه
دهد و اگر غریب سالهای کوچک دهد فصل و اگر راجع بود یا محترق
یا در هبوط یا منحوس سالها کوچک دهد بعد دشمن ماهها دهد و اگر
ثامن تا دوم یا ششم یا دوازدهم یا نهم بود در قوی بود و درست و
مسعود و مقبول اسعد سالهای بزرگ ماهها دهد فصل و اگر در

جابها

جابها غریب بود چند سالها او بد و ساعتها و اما کوکب که نظر کند بکدخدا
کنند هر گه که در طالع بود یا در عاشر یا در هفتم سالهای کوچک بهر
فصل و چون در پنجم باشد یا در یازدهم یا در چهارم و این
کواکب در جای خویش باشند یا در حد و یا در صعود یا در مثلثه سالها
کوچک دهند هم فصل و هر گه که راجع باشند یا زیر شعاع عدد سالهای
کوچک ماهها دهند بدین کار کن و نقصان نحوس و سعود زیاده و نقصان
میکن فصل و سعود زیادت می کنند از مقارنه تثلیث و تسدیس
و نحوس بکاهد از مقارنه و مقابله و تربیع فصل و گفته است چون
کدخدا که دفع بکوکبی میکند و آن کوکب قوی بود آن کوکب بر گیرد
که خدا را بگذارد هر گاه که این کوکب قبول کند انوار او تش نکند و نه
تیر تش چه آنکه واقع باشد اشارت بکسی دیگری کند و آنکه قبول
کنند دلالت او را باشد و رد شهادت کوکب دیگر را دروغ زن کند که

اشارت می کند و بوی دلیل است باتصال و دفع مبنی از دست بدان
بودنش و دلیل مکواکبی و دفع کند او را در طالع باشند یا در جای هیلاج بهره
آنکس که دفع وی می کند او تیزتر است و حق تر بدلالت فصل و بعضی
گفته اند چون کوکب در حد خویش بود و غربی و در وتدی دلیل سالهای
میانه باشد و اگر راجع باشد یا زیر شعاع دلیل سالهای کوچک باشد
الا از زیر شعاع بیرون آید فصل و اگر وتد طالع بود یا در وسط السما
و اگر بهتر شش شود و غریب بود دلیل سالهای بزرگ کند بعضی بهره
زمان و بایه که شرقی بود و اگر زمانش بیرون رجعی شود که کوکب
بدان قوی بود سالهاش میانه باشد بزمان خدای تعالی فصل
پنجم و یازدهم که کدخدا بود و در شرقی بود دلیل سالهای بزرگ بود
و اگر سر در حد خویش بود دلیل سالهای میانه بود و اگر حالش ضعیف
بود چون برجوع و هبوط و زیر شعاع دلیل سالهای کوچک بود و نهم چون

کوکب

کوکب قوی بود و مستولی در شرق و جنوب دلیل سالهای میانه بود
و اگر در حد خویش نبود و نه در فرمان خود دلیل سالهای کوچک بود با آنها
فصل و سیم از طالع سیوم نازه تر بود که گفتیم از نهم لیکن ازین
ضعیف تر باشد و محتاج باشد بقوت بیشتر ازین که وصف کردیم در
تاسع فصل و چون کوکب در تاسع بود و نه در حد و ولایت خویش
دلیل سالهای کوچک باشد فصل و ششم و دوازدهم نهایت قوت
باشد در حد خویش دلیل سالهای کوچک باشد و اگر ضعیف بود
دلیل ماهها باشد فصل و اگر راجع بود اندر حد خویش دلیل بر روزها
بود و اگر با این همه در زیر شعاع باشد دلیل بر ساعات و چون کوکبی دلیل
عمر بود و کسی بوی ناظر باشد از تربیع یا جمع شدن یا مقابله سالهای کوچک
نقصان کند و چون کسی بوی ناظر بود از تثلیث و از جایگاه نیکی کسی
زیادت کند سالهای کوچک فصل و چون سعد بود سالهاش زیادت

کند نیز سالهای کوچک هیچ نکاهد و چون رأس را دلیل بود چهار یک سال
زیادت کند و نیز بمقابله پسندیده تر و قوی تر بود و اولیتر بصواب
از دلالت اول فصل و کوکبهای سعد و نحس در رجوع و قوت
آن ندارند که چیزی یا شری از ضعف تمامی و دلیل فصل و چون
کواکب سعد در خانهای وبال و مقابله نحسها خیر اصلا نه بود و اگر خیری هم
و باک نبود بر خداوند خانه اش فصل و نحسها هر جا که بود که نظر کنند
نحس از مقابله هم چنین بود فصل و چون کدخدا خبری دهد و تحقیق
کند نحسهای آن باز نتواند بردن تا مولود بدان سالها رسد و چون
راجع باشند یا با بیط نحس از سالها بروی بیرد و محنت و دشواری بود پس
فصل و نحسها که در اقبال یا بالی و تد باشند و بوی بپیوندند نکاه بلی که
بنزاید و در آن سالها که دهد احوال و مخاطرت تن باشد و سعدان از
وتدها افزونی کنند الا که والی قبول ایشان کنند یا ایشان ویرا قبول کنند

و اتصال

و اتصال آفتاب و ماه و زیادت و نقصان بود هر که که منحوس باشند
زیان کنند و یاری نحسان کنند بشر و فساد و چون هر دو در خط خویش
باشند یا با سعدان باشند مکار زار کنند و بلا باز دارند بزمان خدا فصل
و عطارد نه چنین بود زیرا که وی اگر با نحسان بود با وی نحس و بد و قوت
شر و نحوست دهد و نحس چون در مولود بود میان آفتاب و ماه در یکی
گرفته زیان نتواند کردن و اگر نیز مغربی گردد ضعیف بود و هم چنین هر که
که ساقط بود در موالید و هر نحسی که ماحل در وتدی باشند از او تاد طالع
و هیلاج زیان نکنند و در تحویل سالها الا مغربی ضعیف که در اصل او را باز
دارد فصل و والی که مقارن آفتاب بود سالهای کوچک زیادت کند
و هر کاه که از جایگاه بگذرد سک قوت والی تو کید و راس زیادت کند
و ذنب نقصان آورد و لیکن راس والی را قوتی دارد و ذنب بیماریها آرد
تن آرد و در آن قسمت زیرا که ویرا اسالها معلوم نیست طبری بر اس زیادت

کردی و بذنب نقصان دیدی همچون ربع سالها که خداوند هر که گرد دلیل یاوی
بود در درجه **فصل** و هر مولودی که بود طالع آن ساعت دلیل قوت
و حیوة بود اگر استقبال کوکب صلاح بود و از منزل ضعیف و شکسته دمش
کند بصلاح و قوت و هر که مستقبل فساد باشد حالش ضعیف بود و قوتش
ناقص بود **فصل** اگر مولود از ملک زادگان بود و فلک در ان ساعت
تباه بود که بیرون آید حالهاش تباه کند و صلاح بوی پدیدار آید و قوتی
در کار وی دیگر از درویش نادگان بود و میانه مردم بود و فلک نیک بود
آن نیکوتر بود و در آن حال و بس از آن ضعیف کار و فساد پدیدار کند
فصل و بخت ترکس آن بود که کوکبی منحوس بود و کوکبی در خانه
هبوط نحس بود و خاصه چون دشمن با وی بود زیرا که اگر در عداوت جوهره
علاوه جای که در وی بردی جمع شده بود و اگر با نحس قوی و منحوس در
جایگاهی که خداوند خانه بد و ناظر و سعدی از سعد ناگرد بر گرد وی نباشند

ونه بود

ونه بود ناظر نحس بروی خیره گردد و بر هلاک وی قوی گردد **فصل**
و در مولود ها نگاه کن که عمر ایشان کوتاه بود که کوکب ایشان ساقط باشند
و نحسها ایشان باشند و آفتاب و ماه و طالع و سهم السعادة و اجتماع و امتلاء کم
ازین دلیلها که متصل نحس رسد یا نحس بوی متصل بود مولود را هلاک بود
و سالهاش صغری بود **فصل** و نگاه کن که بضعوف نحس قلیل و قوتش
کوکبی هر چون که باشد راجع یا ساقط یا محترق ازین کوکبها یکی بوی متصل
بود مولود را بکشند و عمرش بکاهد و ازین بخت تر آنگاه بود که در وتدها
بود و اما شیث قسدلین یکمی بخت آرد و بیماری که مولود را یکدازد و قوتش
ببرد و باشد که وی را بکشد چون کوکبها منحوس بود و نحس در وتد بود
و هر که در وتد بود و هر که در تربیع نحس خویش یا مقابل خویش گشته **فصل**
و چون آفتاب بمولود در خانهای ساقط بود و ازین دو نحس یکی بود ناظر
بود و این نحس نظر از وتد کند آفتاب چون بنحس رسد کودک بمیرد در آن

وقت **فصل** و نیز چون کدخدا در مولد منحوس بود و بجایگاه ساقط
و ضعیف بود چون با مثلثه خود ناظر شود اثر نکاهابد و اگر مولود را
کدخدا نشود سهم السعادة نگاه کن هرجا که افتد و خداوندش را هم چنین نگاه کن
و درجات مطالع آن برج بر گیر که سهم السعادة در وی بود از اقلیم آن شهر را
که تو در وی باشی و بر وی زیادت کن دور خداوند سهم السعادة و بگو که
وی چندین و چندین بپذیرد و ترا یا ماه یا سال چندانکه بینی تباهی کواکب
و صلاح شان در آن مولد زیرا که چون میلاد فاسد بود و همه کوکبها منحوس بود
و خداوند سهم السعادة نیز منحوس بود حکم کن که چندین و چندین بپذیرد
فصل و هم چنین هر که مولود و کواکب وسط السما حکم بروزها و ماهها و بگوی
که مولود را سال تمام نبود الا ما شاء الله تعالی **فصل** و بدان که چون از وی
بیست و نه درج بر آید در مولود تسییر ادوار دلیل بود **فصل** و
بهترین از این آن بود که در وتد دوم بود که دوم از اوتاد صاحب طالع بود

در سالها

دران سال پس آنگاه تدبیر وی کن از آن سال دوم بیرون فرزک نخستین
ارباب این ان شاء الله تعالی **فصل** و این دورها کو گفت که روی کار
کی ور قسمت موالید درین صورت بسته آید و ایشان دور کواکب
پنج بزرگ اند درج حدود برگرفته آمد در جهای که جمع کرد تا آنچه هر کوکبی راست
از اجزای حدود در بروج جمله از دور سالها کواکب بزرگ فاما آفتاب
و ماه که از فرداران گیرند زیرا که فردار آفتاب در ده درج بود که در
دوازده فرزانی صد و بیست درج بود و هم چنین فردار ماه نه درج است چون
در دوازده فرزانی صد و هشت بود و ابیت سالهای بزرگش **فصل**
سالهای میانه از آفتاب و ماه نیمی از سالهای آفتاب آن نیمیش شصت
بود و سالهای کوچک نوزده سال بروی افزود جمله شصت و نه بود نیمه آن
بگرفتند سی و نه و نیم بود و هم چنین نیمه سالهای این صورت ادوار
کواکب است و هم چنین نیمه سالهای بزرگ آن ماه پنجاه و چهار بود و سالهای

کوچک بروز یادت کنند بیست و پنج سال جمله هفتاد و نه باشد نیمه آن بگرفتند
سی سال و نه و نیمش ماه بود **فصل** واما سالهای کوچک آن ماه و آفتاب
دور کوچک آن آفتاب بروز مقام وی بود و از ان وقت که در حمل شود
تا بدرجه شرفش و آن نوزده درج است پس سال کوچک نوزده ماه گردند و اما
ماه عدد روزش بموجب تا غایت دیدار بمشرق و آن آنست که رباط گویند
و آن بیست و پنج روز بود **فصل** واما عطارد از اول نهان شدنش
تا غایت دیدار شدنش و آن بیست روز بود بترتیب **فصل** واما
زحل را دوری سی سالست زیرا که فلک بسی سال بر گردد واما مشتری را دوره دوازده
سال بود زیرا که بدوازده سال فلک را بر دود و زهره هشت ماه است
زیرا که در فلک هشت ماه بر گردد واما بهرام میانه خانه روز بیس و شش و
آن از حمل با عقرب است و آن در میانه رفتنش پانزده ماه بود خانها دو
کوکب میانه ایشان دور زرگتر و دور کوچکتر جمع آرند و از ان نیمی بگرفتند

و آن

و آن دور وسطاست والله اعلم **باب سیوم در القاسم نمودن ستاره قسمتی**
انکه بخشش عمر کند و قاسم را باید که شناسد که بخشش عمر کی کند و تدبیر
کی صاحب عمر بود
کند در مولید نگاه درجه طالع کد درجه چند بمیش است و چند از پس و باقی
برگیرد دوازده درجه راست بیفکند تا درج طالع خداوند ان حد تدبیر سالها
مولود کند بزمان خدای رقدر انچه مانده بود هر درجه سالی **فصل**
و چون آن درجات از حد در گذشت انگاه قاسم و مدبر بقدر جزوهای
حدش بر درجه مطالع هر درجه سالی و صاحب حد ثانی را هم این حکم بود
در تدبیر عمر کردن صاحب حد ثالث را و چون از جزوها حد سیوم در گذرد
قسمت و تدبیر صاحب حد چهارم را بود و چنین میکند تا بستانند از
سالها حدود بقدر عمر مولود سالها زند تا پیش **فصل** و کواکبها را
که ناظر باشند بصاحب حد نگاه کن و دلایل ایشان با دلایل وی جامع
اگر همه سعد باشند دلالت خیر و خوش بود و اگر همه نحس باشند دلالت شر و ناخوش

قوی بود **فصل** واگر صاحب حد نحس بود قسمت کمتر و دشواری مولود را
واگر سعد باشد ناظر بود حالش بهتر شود بقدر جوهر نحس آنکه درجات آن
و سعدان که ناظر بود به و بپیوندد **فصل** واگر جزوی از کواکب نظر نکند
بخداوند حد یکوای صاحب حد اولی ترست بتدبیر و قسمت تنها هم چنانکه
بامی بنیم صاحب قسمت در موالید عطارد که زهره ناظر بود از تثلیث
و مشتری از تربیع و زحل و بهرام از مقابله پس گوییم صاحب حد قسمت
کرد ازین سالها آن علمی و ادبی و خیری و بنظر مشتری همنشین بزرگان و دبیران
و دوستی دبیران و سود کردن او نامه و سخن **فصل** و بنظر زهره بنوما خشم را
قسمت کرد با عطارد نغمی و گرامی و دوستی در میان مردم و خرم بودن
در میان مردم و زن و فرزند **فصل** و نبرکت زحل که وی کوکب
غم و گریه و اندوه نان است کمی از فرزندان وی بمیرد و غمگین شود و با اهل
خویش و خواسته بیت المال و برداخته شود و دردها از سود او سرما باشد

وبرگشت

وبرگشت مریخ بنظر تن یا زحل بدان سالها دیگار ریبا بود و دردها گرم
و آفتی از آتش و خون و برتن رسیدن و غربت از شهرهای خویش و وطن
خویش **فصل** و حال مولود بدان درین سالها که صاحب تدبیر چه کند آنکه
جنان گوی مانند قدر کوکب بود در وقت سالهای مولود بدان حکم که حکیمان
کرده‌اند **فصل** و گفته آمده که چون عطارد قسمت علم و ادب و کتابت و تجارت
مولود کند از سالهای قسمت وی آنکه این تدبیر بشود از وقت ولادت
مولود تا سه سال گذشته از عمرش او ما اینایه که او را درین حال که وصف
کرده شد از علم و ادب و تجارت حکم کنیم زیرا که مولود هنوز بدان جای
نرسد که علم و ادب تواند گفتن و آموختن و بازرگانی کردن او را کوت
بود و لیکن او را نجس دیدیم بدلالت عطارد آنکه مانند تدبیر عطارد بود
در آن سن که او باشد **فصل** پس گوییم زود وی گنج اندر آید و یک
بر پای و دهی باشد تیزی کی اجابت زود کند تیز نظر بود زننده دل ابله

نمایند **فصل** و هم چنین گوییم و بخشش زهره که شاید گوییم که با زنان مجامعت
کند ولیکن گوییم گرامی بود نیاز پرورد پدر و مادرش و دوست دارندش باشد از
شیر که غذای وی باشد **فصل** و نگاه کن روشنائی کوکب که بر کی افتاده
باشد در حدها که هر کجا روشنائی بر فکنده باشد بر درجه یا بر دو درجه یا بیشتر
ازان حد بگوی که زیان کند برین نخستین سال و دوم و سیم بر قدر درجه
بیماریها و دردها و علتها و گرم یا سرد یا سودا بر قدر طبیعت کوکب که روشنائی
بران حد فکنده دارد و سردیش و حرارتش و خشکی و رطوبت که ازان کوکب
دلیل کند و مرین را مثالی نماییم **فصل** طالع دو درجه از جوزا و باقی از جد
پنج درجه این درج باقی بر طالع و تقدیر نقصان آن پنج آن درج مستولی
و آنکه ناظر است ازان حد عطارد است چهار درج و چهل دقیقه
گفتیم این مولود زود سخن گوید و زبانی سبک و حرکتی پسندیده دارد
تیز دل چهار سال و هشت ماه از مولود وی و اگر بهرام شعاع خویش دو درجه

ازان

ازان حد افکنده بود بگوی که چون دو سال از عمرش بگذرد حرارتها
و دردها و آفتی از آهن یا از آتش بر قدر دلالت بهرام و بزیر افکندن از
بالا و تب گرفتن وی طبع برج را که در حیش باشد هم چنین که بجهة کواکب
که شعاع بر افکنده بود بران حد درج بقدر جوهر کوکب و طبیعتش و آنچه
و بعد از منفعت و مضرت که از حد عطارد پرداخته تا بحکم ربع گونه کنی
که بگفتیم که بحد مشتری روی و آن پنج درج است گوی بعد از هشت سال
و هفت ماه که از عمرش بگذرد نیک بخت بود هرکس او را دوست دارد و مال بسیار
بود و کارش بمراد بر آید هر کجا که فرستندش خوش و شادمانی بود و مهتری
بزرگ وارد و گرامی بود از اهل و خویشان نزدیک بود و فراخ روزی و
بمیان ایشان نیکی و دوستی بیند و اگر زحل شعاع خویش برانجا افکند
گوییم اندر سالی یا دو سال از پنج سال این که در تدبیر زحل بود غمگین بود
و گر نه بر برادران و خویشان و دردهای سر رسدش یا بی کمه دردی انگیزد و از

یا آفتی رسد چون از دیواری بیفتادن یا از روی بام بیوفتادن و آنچه بدین ماند
از نحسیهاء زحل آنگه بعد از آن تا سیزده سال و پنج ماه حد زهره و رسد بار نیکبختی و
زینتی و پاکیزگی و خرمی بتزویج زنان آنگاه تا نوزده سال و ده ماه حد
بهرام شود آنگاه تا نوزده سال سفر کند و در اضطراب افتد و رنج راه و دشواری
غربت کشد و با سلطان دوستی کند و مظلوم باشد و سلاح کند و نیز بسیار بیماری
و علتها و بیم بسیار کشد و بیماریها و ترسها و آفتها بهر انواع پس از آن تدبیر
زحل آید تا تمامت آخر جوزا و اندران سال دشواری و رنج و بلا بیند و غم
و تب بسیار گیرد و عیش سقیم بود و با خلل شود از عقل و کار او را اهل
و ولد بود و غم برد از بهر ایشان پس آنکه با اول حد ربع دوم شوی و هم چنین
کسی که بحدود طالع کردی تا بآخر شوی که ما قسم داده باشد بنوبان خدا
از عمر سالها بر آن که جوتها **باب یا شناختن خوبها مردم و طبایع ایشان**
بدانکه خویهای مردم و طبایع ایشان بحسب کرد اند از هفت ستاره بر اندازه

طبیعتهای

طبیعتهای ایشان و دلیلهای ایشان بسبکها و جواهرها **فصل** مشتری را
دیانت و امانت و سخاوت و تواضع و کرم و عقل و پرهیز و گشاده روئی
فصل و زحل را حماقت و نادانی و بددلی و بخیلی و حقد و دروغ و
طبع شوم و بخیل ماندن و کسالت **فصل** و بهرام راستی و دلیری
و سبکسری و خیره دلی و خیانت و بی شرمی و نشاطها و غلبه **فصل** و زهره را
نرمی و خرم بودن و مخنثی و تنگدلی و نیکخویی و دعوی آنکه نداند و مزاح
بردن **فصل** و آفتاب را قوت و کبر و فهم و دست درازی **فصل**
و عطارد را ادب و سخن گفتن و رسیدگی و دانش و فلسفه و فهم و حیلت
و از سر زبان گفتن و حساب و کتاب **فصل** و قمر را ضعف است و عجز و
خواری و درماندن و شتاب زدگی و خبر دادن و راه نمودن **فصل**
و هر کوکبی ازین کواکب بجوهر و طبع خود دلیلی می کند بر خوی از خویهای
مولود و سرشتی از سرشتها روی بر اندازه غلبه کوکب و قوس و پیدا شدن

و مستولی گشتن بر مولود بجایگاه نیک و بسیاری کواکبهاش **فصل**
هر که که ازین کواکب کوکبی در وتد طالع یا در وسط السما بود بمولود دهد
از طبیعت خود و شکلش براندازه قوت و توانایی وی پیدا کردن
جوهر و خوی خویش و اگر کوکبی از کواکب که دشمن وی اند نظر بوی دارد فعل
وی بوی باز دهد خویش بکرداند باندازه قوت آن کوکب و ضعفش
و نیکو جایگاهش **فصل** و اگر نه از آن بودی که کواکب نظر دشمنی یکدیگر
کنند و یکی یکی را بشکند بطبعهاشان چون مولود بیرون آمدی بجوهر
هر کوکبی ازین کواکب بیرون از آن نبودی که شر یکی بود که نرم منطق
وی بر بد سخن نکند یا عابری که عابرتیش بهشتی که و نیاد اشتی یا بردباری
که بردباری او را بنج و خواری آوردی در کارها یا دلیری که دست از کشتن
بنداشتی و دشمن را و آن کسی را که با وی ستیزه داشتی یا دشنام دهی که
دشنام باز نداشتی از آن کس که بوی باز افتادی و با وی روی در روی

سخن

سخن کمنج یا نیفس وی کردی و سخن وی **فصل** ولیکن چون این کواکب
نظر چند یکدیگر بودند و یکی دلایل و افعال و خوهای آن دیگر را می کند دلایل
بر حال اعتدال بود و طبعها راست ماننده چون خشم گیرد باری روی کند
و کین که اندازی عقل همی نرد و شرم که صلوت امانت می کند و زید که از
راستی منع می کند و نفس بزرگ داشتی که از دروغ باک میدارد لاجرم ابای
آدمیان درست می آید و حالهای مولود تمام مستقیم گشت **فصل**
کنون بهرام که در طالع یا در وسط السما بود و نظر تیر و صاحب طالع دارد
و بجای قوت خویشتن داشتن بود مولود را دل برجای بود دلیر بود
فراپیش شدن را و لاوری بزرگ بود و بجا عقش ظاهر بود و سخت دل و
سبک دست بود و کارزار دوست دارد و خصم و دزدی رسیداد و مردم بر
یکدیگر کاشتن و ضرب زدن و با این همه سخت خشم تلخ تر و تیز و جگر بجهد
دسبکی و دشنام و تیزی و بادساری **فصل** و اگر مشتری بوی ناظر

بود تدبیر پیش نکشند و سبکی وی سنگی گردد و دشمن وی بمیرانند و تیزیش
ساکن کنند و آتشش بکشند و بوی در با آهستگی و بر جای بودن و پای داشتن
در آنچه بعاقبتها از شتاب زدگی ترسند و بردباری او را از بادساری
باز دارد و بخل ایش از کشتن و حرمت داشتن از خیانت و خشم و شرم
و قوت و فضل بوی نماید در جایها دلیری و کار زار کردن و بر خویشتن
بباد دادن و فرازمی هلاک فرستی شدن او را باز دارد و تهور و در
دام افتادن چون بر بند بهیچ کند فصل و اگر بجای مشتری زحل ناظر
بود کین و بد دلی و کم طلبی و عجز و سبکی و دل کوری و ترسیدگی و کسلانی
فصل و اگر آفتاب و ناظر بود قوت و هرو ریاست و سرکشی
و قهر و غلبه و کردن کشی و سواری و بها و نام نیک و مغز فصل و اگر زهره
او را بیند در دیده پرده بود فراخ کن و عاشق مولع بزنان شر و قتل دوست
ندارد پس هوا شود و غیرت از حد گذشته بود غیرت ترمردمان بود

فصل

فصل و اگر عطارد ناظر بود بد دل بود و سبک سر و بادسر دروغ گوی
و آنکه گوید بکنند و تکلف آن کند که طاقت ندارد. فصل و هم چنین
کواکب بابانی مثل ایشان تنها و با ممتحن مثل بهرام بود تنها و با ممتحن
لیکن ایشان را عطیها بزرگ بود و نیکو سعادت گویند که چون کوکب
با بابی که در سرطانست ببیست دقیقه چیزی از آنجا حت در شرف دوم
از آمیختن بهرام بود تنها در طالع یا وسط السماء در موالید شب مولود
سواری بود که تدبیر حربها کند و تن خود کارزار کند بزرگ و ننگ دارد
که زیر دست یکی بود و اگر در مولود ها شب بود مولود بتر رگ
و دژم روی رش پدید آرد خشمگین کم پرهیز کند بروبا حتها دریار
ساو بیک و کم عقل بود نره و نیک اند و زد فصل و اگر بجای
این کوکب کوکبی بود از آن کواکب که در مزاج بهرام و مشتری باشند
مولود سپاه سالاری لشکر کند و در پیش وی لواها و علمها برند و

ملکی بزرگ دارد و ریاستی محتشم‌تر و بزرگ‌تر بود بنام او و دو شود در کارها
وتوانا و مبارک بود و در جنگ و غلبه ظفر او را بود گشاده دست بتوانایی
بر زمینها ز ورکیر و شهرها بسیار اهل آن باشد که مدح کنند و پسندیده

باب یب در مردی و دلاوری و بهرام چون در خانهای
خویش بود شب و روز و لا التفت بکردد و زیادت و نقصان دارد
در طبع و سعادت ابتدای وی چون در خانه خویش شب مولود صاحب
ریاست و فرمان باشد و سواری و سعادت و نخواسته بکارزار کردن
و ظفر و غلبه و مردی و دلاوری و در راست ایستادن **فصل** و چون بروز
در خانه بود کسلان بود و عاجز از آنچه سود وی کند خداوند کام سوم بر
کردار بیداد کر فاسق بی کارها ناگاه آمدیش و کارزار دوست دارد
و جور و خشم و حزن و چون در خانهای زحل بوده دلیل تیز جگری
و بخت‌کوشی و کین داشتن و در راست ایستادن بگفتار و کردار **فصل**



و گفته‌اند بهرام چون در وسط السماء بود فرم بجای خویش مولود دلاور
بود و بکارزار و جنگ تدبیر و نیک حرب کند **فصل** و هر که از دو
سعد یکی به و ناظر بود مشرقی نامی بیاید بکارزار و مردی و دلاوری
فصل و اما نیز چون در وتدی بود با تالی و تدبایس از وتد و آن
جایگاه فرح او بود و مشتری و زهره نظر بوی دارند مولود دلاور
و رئیس بود و جنگ آور و جلد و نشاط تمام دلاور و هر که کوکب نر در
برجی نر بود در نیمه بزار ربعها فلک باشد دلیری با خرم و بینایی
بجایگاها کارزار و جنگ کردن **فصل** و هر که آفتاب در وجه
بهرام بود از حل مولود بدلاوری و مردی معروف گردد و کارزار
کردن و پیش شدن و حرب کردن و بینایی بجایگاه دست یافتن بر دشمن
و اسبان نیک داشتن و سلاح کردن و آلات حرب چون سهم السعادة
در خانهای بهرام افتد یا جدا باشد در وتدی از وتدها خاصه وسط السماء

وبهرام ومشتری بدو ناظر بوند از جایگاه قوی مولود دلیری مشهور
بدلاوری از وی ترسند سواری که صاحب فر بود در جنگ و کارزار بر وی
مبارک شود بفرمان خدا عز و جل **باب سیزدهم اندر بددلی**

اما بددلی اگر که بهرام غربی بود ساقط منحوس ضعیف در مولود و بطالع نظر
نکند و زحل بوی ناظر بود و ضعیف جایگاه جنگ و کارزار دوست ندارد
فصل و چون زحل شب در وسط السما بود بددل بود و خوار
میان مردم **فصل** و چون زهره در برج جدائی بود در صورت
مردم مولود را نسبت با ضعف و بددلی بود **فصل** و هم چنین سهم
دلیری در زیر آفتاب افتد و از وی ساقط افتد و صاحب او زحل
بود مولود بددل و عاجز بود و در میانه آتش شود و حیلت کارزار
و جنگ نداند **باب ید اندر تندی و تیزی**

و اما تندی و تیزی مولود هرگاه که بهرام در طالع بود تیز و دشنام

فروش

فروش و در میانه آتش شود سخت کارزار کند و بود
و هرگاه که عطارد در رابع بود و دیدار از زیر شعاع و زحل و مریخ بوی
ناظر باشند تیز بود بادسار تند و شتاب کار والله اعلم بالصواب

باب یه خشم کردن مولود و هرگاه که بهرام در هفتم بود اگر
شب بود یا روز در برجی غریب سخت خشم بود از خشنودی دور و بجنگ
و کارزار کردن هرگاه که عطارد در خانه خویش بود مولود دشنام
خشمگین و بددل بود **فصل** و هرگاه که ماه در خانه مریخ بود و دیدار
روشنائی زیادت میشود مولود سبک سیر بود تیز جگر [illegible]
گویند و هرگاه که قمر بمریخ شود شب و قمر روشنائی زیادت می کند و مریخ
کم و امی کند مولود معروف گردد بگرفتن سخت و خشم و شتافتن بکار
زار و شر و هرگاه که سهم السعاده با خداوندش یا خداوند خانه حیاتش
در خانه مولود بود مولود خشمگین بود و درشت روی و تخلیط کن و بد بود

بزنان از خدا خشنودی و رضا دور والعیاذ بالله باب یو
اندر بردباری و آهستگی واما بردباری و آهستگی هرگه که عطارد
در زیر شعاع بود در برجی که او هیأت چون حوت و عقرب و سرطان
و بهرام بر او ناظر بود مولود بردبار بود خاموش لیکن سنگی سایه بود
فصل و هرگاه که زحل و مریخ را بماه نظر باشد از وسط السما مولود
آهسته بود و بردبار و ساکن و هرگاه که سهم السعادة در وسط السما یا در
طالع بود یا یازدهم یا پنجم و نظر آفتاب و ماه در خانه بود یا یکی از هر دو
وحق تر آن بود و روز که آفتاب ناظر بود و در شب ماه یا آفتاب در حدود
سعدان بود آنگاه بردباری بود لیکن و دانا که صفت بزرگان است
و چون کوکبی از کواکب آسمانی آنکه در شرف اول از میخین مشتری
و زحل در طالع یا وسط باشد و مولود بردبار بود لیکن دل تنگ بیگر
نیکو دیدار بیش مردمان باب یز در شوخی و بی شرمی

واما شوخی و بی شرمی هرگه که مریخ بعطارد ناظر بود در دهم شوخی و بی
شرمی بود فصل هرگاه که مریخ بماه ناظر بود از دهم شرمش کم
بود و آب روی بیش نبود و شرمش بسیار بود و چون در خانهای بد بود
مولود بی شرم و دلیر بود فصل و چون زهره و عطارد در طالع بود
و مریخ بدیشان ناظر بود از دهم مولود بی شرم بود و پوست روی سخت
بود نعوذ بالله باب یح اندر شرمگینی واما شرمگینی
هرگاه که مشتری در طالع بود و یا مشتری بطالع ناظر بود از تثلیث
یا مقارنه و مریخ زیر زمین بود دلیل آهستگی و شرم بود فصل
و چون قمر در طالع بود در حد زحل و وجه و مریخ در هبوط بود و مشتری بماه
نظر دارد دلیل نیکو رویی و شرم باشد والله اعلم باب یط
اندر نیکو خویی واما نیکو خویی هرگاه که ماه در وسط السما بود یا زحل که
از چهارم ناظر بود و یا در دهم مولود نیکو خویی بود فصل و چون آفتاب

در خانهای زحل باشند مولود خوش دل و پاکیزه نفس بود و خندان و
نیکوخوی **فصل** و هرگاه که عطارد در خانه آفتاب بود و ولادت
بروز افتد مولود را وصف نیکوخوی کنند و گشاده روی **فصل**
و چون عطارد در خانه ماه بود مولود تازه روی بود و نیکوخوی و نیکو
دیدار **فصل** و چون آفتاب در شرف زهره باشد مولود نیکوخوی بود
و بخشاینده و تازه روی با مردم نیکوئی کند والعلم عند الله و لا یعلم الغیب الا
الله **باب که اندر دروغ گفتن** واما دروغ گفتن هرگه که
مریخ با عطارد مقارن بود مولود غافل بود از راستی و دروغ زن
بود و از خویش حدیثهای دروغ کند که اصلش نبود و زبان همیشه بدروغ
گرداند چنانکه خواهد **فصل** و هرگاه که صاحب بیت الارض در ششم بود
دروغ زن بود **فصل** و خداوند تاسع در ششم بود دروغ زن بود و
هرگاه که آفتاب و زهره در ششم بود دروغ زن باشد **فصل** و هم که در

طالع

طالع یا وسط السماء ستاره از کوکب بیابانی خداوند شرف از برج بهرام
و عطارد مولود دروغ زن بود و سوگند خوار و دروغ از حادثه گوید
و دلیر بود و بی رحمت **فصل** و چون عطارد در خانه مریخ بود مولود
دروغ زن و سوگند خوار بود و دفتر با هند از خویشتن و دروغ چون
تر زند و عیبها بر مردم گوید و بدیشان گوید و بجا گوید و خبرهای که در
ایشان نباشد و از وی عجب دارند و کیار بود **فصل** و چون ماه
از مریخ بعطارد شود و هر دو شرقی باشند مولود دروغ زن بود
و خداوند مکر و عذر **فصل** و هرگاه که بهرام و عطارد در وتری باشند
و هر دو یک درجه باشند و هیچ سعد بدیشان نظر ندارد مولود دروغ
زن بود و بخانی گوید که نکند و هر چه گوید بی حد **باب که**
اندر راست گفتن واما راست گفتن که قمر و زهره هر دو با شمس باشند
در وسط السماء مولود راست گوی بود حق گوید و چون قولی گوید بوفا کند

بنیکویی ونیکی کردن وراست گفتن بهر جای ناهش رند **مفصل**
ومولودی را که طالع قوس باشد وقمر ومشتری بوی ناظر باشند از
تثلیث راست گوی بود هر چه وعده کند بوفا رساند **مفصل** وچون
مشتری در طالع بود وعطارد در موضع تحت الشعاع مولود راست گوی بود
مفصل وچون عطارد یا زهره بود در طالع یا وسط السماء مولود راست
گوی بود ومریا وخا وکریم النفس آن گوید که بکند وحق گوید اگر بروی بود واگر
با دیگری **باب کیب در دین وزهد وعبادت** اما دین وزهد وعبادت
هرگه که مشتری بروز در تاسع بود از طالع مولود خدای عزوجل متقی بود وعبادت
کند ودین گرامی دارد وپرهیز بزرگ دارد وتعظیم کند دین را ایمش پادشاه
درمیان مردم **مفصل** وهرگه که زحل در مثلثه وی بود مولود خدا
ترس بود وعابد وپرهیزکار وشکسته واستغفار بسیار کند واگر سیده
بود بر گناه خویش واز بهتر بود که مشتری بوی ناظر بود وقبولش کند از

برجی که در وی بود **مفصل** وهرگاه که ماه در طالع بود وخرم بود
مولود زاهدی باشد خداوند بر وصدقات بود مادام در مساجد عبادت
کند **مفصل** وچون آفتاب در نهم طالع بود در برجی بادی مولود عبادت
خدا کند واز لذت دنیا دست بدارد واز ترس خدای عزوجل وهرگاه
که زهره در نهم بود از طالع بسبب قلبش با سنت بود در عبادت خدای عزوجل
وطاعتش طلب کردن آنچه نزدیک خدای عزوجل بود **مفصل** واگر
عطارد با آفتاب وزهره در نهم عبادی بود دکم غایله وچون خدای عز
وعلا او را یکی خواهد دادن بخوب بیند **مفصل** وچون زهره خرم بود در
برج تاسع عابدی زاهد بود مشهور نام برده بزهد وباشد که سیاح بود
واگر عطارد مشرقی بود در تاسع مولود نیک وفاضل نیک بخت بود
مفصل وچون قمر در تاسع باشد برج مؤنث در هوالیه شب عابدی
وزاهدی بود ریایی وکسانی که مرایی بوند واما ریا ومرای هرگاه که

مشتری با برج در سیم بود شب برج نر بود مولود مرایی بود ظاهر زهد
نماید و وی بخلاف آن باشد بباطن فصل و چون زهره در برج نهم بود
و برج مونث و خرم نباشد بجایگاه خویش بعبادت ساعات و لیالی
منکر بود و میان خشم مزه بر دارد و مرایی و دروغ زن بود و چون سهم
الغیب منحوس بود و در وتدها بود و صاحبش مقبول بود بسعدها بوی
ناظر باشد و آن بری باشد از نحوس مولود خلق را بخیر دعوت کند
و صلاح ظاهر دارد و نیت خویش و آن کند که موافق نیکی و خیر بود

باب بجه خویشتن را به پرهیز داشتن اما پرهیز و صلاح
گفته اند که چون سهم الغیب و صاحبش از نحسها بری باشند مقبول دلیل
کند بر پرهیز مولود و نیکویی باشد و راستی نفس و استواری ظاهر و باطن
وی فصل و اگر منحوس بود و صاحبش بری از نحسها دلیل آن بود که
نهانی مولود بهتر از ظاهر است و اگر هر دو سلیم بوند در وتدهای مولود

مولود در دین خود ثابت بود و شکش نبود و اگر صاحبش مقبول بود و
بجایگاه خویش ناظر بود توفیق صواب دارد و خیر و سعادت فصل
و اگر صاحب سهم راجع بود دلیل آن کند که مولود در دین خویش شک
بود و از آن برگردد فصل و اگر صاحب سهم در تاسع بود دلیل ورع باشد
الا بتر آن بود که مقبول بود اگه دلیل اجتهاد کند و زهد در دنیا فصل
و اگر منحوس بود و مقبول نبود دلیل شبه و فساد کند در دین و همچنان که
در سیم بود و اما یازدهم دلیل صلاح مولود در کار زهد و در دین و عبادت
بود و چون سالش برآید و اجلش نزدیک رسد فصل و اگر صاحب
سهم از نحسها بری بود و نظرش بجایگاه خود بود خیرش زیادت
کند و اگر مقبول بود خیرش نیز آید و هواش موافق حق و صواب بود
فصل و اگر سهم در جایگاه ساقط باشد دلیل کند که مولود بانگار
زشت بود و اگر صاحبش فاسد بود نهانی مولود چون آشکارا بود

باب که اندر مردم کافر اما موالید اهل کفر اگر مشتری
در طالع بود و قمر در موضع مولود کوکب پرستد **فصل** و هر که زهره در
دوم طالع باشد و دیداری از زیر شعاع غربی مولود بت پرست باشد
فصل و چون زحل در سیم یا با ماه بود مولود بت پرستد و بخدای
تعالی عاصی باشد **فصل** و چون قمر در نهم بود و در برج مونث بود
مولود فرمان ایزد عز و جل نبرد و عاصی شود **فصل** و چون زهره میان
زحل و بهرام بود در یک برج و هر دو بکس ناظر باشند قمر و عطارد از تربیع
مولود بت پرستد و صورت و نقش که در خانها کرده بود و اگر بهرام در
طالع بود و مشتری در مقابله از بت پرستان بود و معبود وی جز
از خدای تعالی بود استغفر الله العظیم **فصل** و اگر عطارد با وی باشد
راهبی بود **فصل** و اگر زحل صاحب طالع بود و صاحب خانه آفتاب یا
سهم السعادة یا استقبال یا اجتماع و در نهم باشد و نظر مشتری بوی بود

مولود راهبی بود یا اسقفی و چون عطارد در خانه مریخ بود و مریخ با وی
بود از تربیع معطلی بود دهری **فصل** و چون قمر و عطارد و آفتاب
در برج ذو جسدین باشند مولود ثنوی بود و خاصه که چون بهرام
ناظر بود تا آن جایگاه از تربیع و یا مقابله **باب که اندر دانش**
دانستن و اما دانش دانشمندان هر وقت که زحل با مشتری ناظر
بود از تثلیث مولود دانا بود و حکیم رای زن و اندیشه و فهمی درست
در شمار فیلسوفان هر خبر پوشیده بداند و معنی درست بود از کارهای
مشکل خبر دهد و از کند آوران و اختر شناسان بود **فصل** و چون
مریخ و عطارد ناظر باشند از تربیع یا از تثلیث مولود حکیمی بود فیلسوف
و علم نجوم و اختر و کارهای پوشیده داند و غور و اندیشه وی دور بود
و نظم هم چنین و سخن گوی که از خود تصنیف کند و اخبار جمع آورد و سخن
گوید از عجایب طبایت و کبار **فصل** و چون عطارد با آفتاب بود

مولود دانا بود یا حکیم و فیلسوف و منجم و زیرک و شاعر **مفصل** چون
عطارد با قمر ناظر بود از مقابله یا از تربیع و وی در وسط السما بود
مستقیم السیر مولود حکیم بود و دانا و عاقل و منجم **مفصل** و چون
عطارد در خانه خویش بود مولود خداوند کتب بود و علوم جمع کند
و دانا باشد بنجوم و کارهای پوشیده **مفصل** و چون عطارد در
طالع بود و زحل در عقب مولود منجم باشد و علم داند نیکو و بدین سبب
به بزرگی و ریاست و مال رسد **مفصل** و چون عطارد و زحل و قمر
با آفتاب در طالع باشند یا در وسط السما مولود فیلسوف بود و منجم
و کارهای مشکل بداند و رونده باشد در وی **مفصل** و اگر قمر
در حد عطارد بود مولود عالمی بود منجمی حکیمی کارهای پوشیده بداند
مفصل و چون عطارد در سیم بود دیدار از زیر شعاع در برجی
نر دانایی بود که فال و زجر داند و از آن سبب زندگانی کند و خبری

وخواسته از آن بدست آرد **مفصل** و اگر مریخ ناظر بود دانا بود **مفصل**
و اگر غربی بود دانایی بود که بکتابها کار کند و چیزهای پوشیده بعقل
و دانش خویش بیرون آرد و چیزها بداند بی تعلیم **مفصل** و اگر زحل در تاسع
بود بی نظر مریخ مولود تعبیر خواب کند و همچنین چون زهره بی نظر مریخ
و چون آفتاب و عطارد در تاسع باشد دانایی بود که تعبیر خواب کند و
فال و زجر داند **مفصل** و هر که عطارد در تاسع باشد شرقی مولود
فال و زجر داند و شناسد و بی اندازه بکار آید و چون سهم السعادة
و سهم الروحانیه در تاسع بود و سهم طالع و سعدها ناظر باشند و کسان نظر
کنند از وبال مولود کند اگر بود سر کارهای پوشیده گوید و چون زحل
و عطارد در سیم طالع باشند تعبیر خواب کند و چون ماه و زهره با راس
در طالع باشند مولود علم نجوم داند و خواسته یابد از این علم **مفصل**
و اگر عطارد از زیر شعاع دیدار بود در چهارم مولود علم نجوم داند **فصل**

وچون زهره بشب بود ودر سیم طالع باشند و خرم بود مولود جادو
بود و نیرنگها داند و حیلها کند حیلتها چنان کند که ماننده معجزه بود
وآیتها آرد و سحر آن بود که کوکب ماه بود و زحل بوی ناظر **مفصل**
وچون زحل وعطارد در طالع باشند یا در وسط السما مولود علم جادوی
داند وچون زحل بعطارد ناظر بود از تربیع یا از مقابله فیلسوف دانای
وبدبخت ودرویش بود واز علمش سود نبود وچون عطارد در خانه زحل
هذا بود مولود دانا بود و پوشیده کیمیا و از صاحب معرفت باشد فال و زجر
داند و سخن گوی بود تیز زبان خطیب و منجم یا فال و زجر داند و تعبیر خواب
وچون سیم قوس یا حوت بود و عطارد و زحل دروی بود کار نامهای مردم
داند و در هر کار بلاغتی دارد و سخن گوی نیک بود وچون عطارد یا زهره
در برج چهارم بود مولود حجت گیرد مخاصم بود بدین در جدل کند و مدح خدای
تعالی خواند بسیار و اگر مشتری در برج جایگاه شب در وقت زن بود

بروز

بروز صاحب برج سیم بود واندر برج نر بود مولود اختر شناس بود
و دانا و اگر مشتری در برج جایگاه شب بود وقت زن بود در آن علوی
کند **مفصل** واگر ماه از آفتاب باز گشته بود و بعطارد متصل بود
مولود حکیمی بود دانای دبیری شمارگیری و آهو **مفصل** واگر مشتری
وعطارد و آفتاب در یازدهم باشند یا در نهم در برج اسد مولود را
فهم نیک بود واما فهمی چون عطارد در وسط السما بود تیز دل بود و ذهنی
نیک و با فهم **مفصل** وچون عطارد در خانه مریخ بود مولود را فهمی تیز
بود وهمچنین که هر گاه که عطارد در خانه آفتاب بود در روز مولود را فهمی
نیک وذهنی تیز بود **مفصل** وچون ماه مقارن زحل بود شرقی فهمی
نیکو و دانش اما عاجز و سست **مفصل** وچون ماه از مقارنه زحل
بعطارد شود و ایشان غربی باشند مولود را ذهنی و فهمی تیز بود **مفصل**
وچون مشتری مریخ را قبول کند یا بدو ناظر بود از تربیع مولود را ذهنی فهمی

بود **فصل** وچون آفتاب در خانهٔ مشتری بود مولود نیکو رای
بود و فهم و دانش و معرفت دارد و اگر عطارد یا وی بود مولود قضا
و احکام داند کردن **باب کو اندر حفظ** و اما حفظ هر که که
آفتاب در خانهٔ مریخ بود فرو گیرد و چون زهره و مریخ بقمر باشند مولود را
حافظ بود و فریبنده و مکر کند و چون عطارد و مریخ با قمر ناظر باشند
مولود در احفظی نیکو بود و فهمی و ذهنی تیز دارد و مشتری با وی بود
مولود فقیهی بود یا قاضی والله اعلم بالحکم **باب کز**
اندر نادانی و اما نادانی چون عطارد در رجوع بود زیر شعاع
بود یا عقلی ضعیف ادب نپذیرد و چون عطارد خالی و در سهم الغیب
بود دلیل بر شناختن مردان کند و چون مشتری در طالع بود نادان
باشد که هیچ نداند سنگی زبان داند که عقل و دانش دیوانه شکل و
چون آفتاب در خانه ما بود مولود نادان و ابله باشد خطا بسیار کند

رایش

رایش ضعیف بود و در شناختن کند فهم **فصل** و چون زحل
و عطارد در طالع باشند و مشتری در مقابلهٔ ایشان مولود نادانی
بود که اصلاح پذیر ندارد **باب کح اندر عقل**
و اما عقل هر که که مشتری ناظر بود بعطارد از مثلثه مولود عاقلی بود
یا روایتی بسیار هر چه بیاموزد زود یاد گیرد **فصل** و چون مشتری
بعطارد از تربیع ناظر بود و مشتری در وسط السما مولود در رای بود
درست و عقل برکمال و چون عطارد بزهره ناظر بود از چهارم در وسط
السما مولود در عقلی تمام تمام بود و چون زحل مقارن عطارد بود
عاقلی بود نیکو روی با ادب **فصل** و چون آفتاب بزهره و عطارد
بقمر ناظر باشند مولود را عقلی تمام بود **فصل** و چون عطارد و
مریخ بقمر ناظر بوند مولود عاقل بود **فصل** و چون عطارد و زهره
و مریخ بقمر ناظر باشند مولود عاقل و نیکو آرایش و ملبس باشند **فصل**

وچون مشتری در طالع بود و عطارد در عقرب مولود را ذهنی تیز بود
و عقلی تمام و چون زحل و عطارد در مغرب یا وسط السما باشند مولود
عاقلی بود خویشتن دار مانند فیلسوفان و دانایان والله اعلم

باب کط اندر احمقی

اما احمقی هر که قمر در نقصان بود و از مریخ
بریده مولود احمق بود و چون قمر از سابع از مقابله آفتاب گسسته شود
و مریخ بوی ناظر بود احمق بود مثل و چون سهم السعادة در انیم بود
دیم و نحسها بدو ناظر احمق بود و چون زهره با زحل و مریخ در جایگاه قمر
و عطارد باشند مولود احمق باشد بر پیامبری دعوی کند از احمقی
و کسی بود که مردمان بوی تمسخر کنند مثل و چون زحل و عطارد
در طالع باشند و مشتری مقابل ایشان بود مولود جاهل و احمق بود
نعوذ بالله

باب ل در دروغ گویی و سخن گردانیدن

چون عطارد با مریخ در برجی بود دلیل کند که مردمان را خنداند و اگر آن

برج

برج که مریخ و عطارد در وی باشند و آفتاب بهر دو ناظر بود مردی
باشد که پادشاهان را خنداند و ایشان را بدوی انس و خرمی باشد
و سخن وی و آنچه وقت را بگوید از لهو و مزاح و سخن خنده‌ناک و او را
نامی باشد در میان ضحاک گویان مثل و اگر مریخ و عطارد در
خانه زحل باشند یا برجی ساقط و قمر ناظر مردی بود عامه را خورد و مردم را
خنداند و چون زهره ناظر بود یا با عطارد جمع شود سخن شیرین گوید
که مردم را عجب آید و چون عطارد با یکدیگر باشند صاحب نادره باشد
و طنز زن بود والله اعلم

باب لا در نعمت و امانت داشتن

و اما نعمت و امانت چون زهره در وسط السما بود شب یا روز و
بهتر مولود با امانت باشد و ودیعت نیکو نگاه دارد مثل و چون
مشتری با عطارد بود با امانت بود و پادشاهان و توانگران و
بزرگان بوی ایمن باشند و چون مشتری زحل ناظر بود و مریخ ناظر نبود

مردی مستور و با امانت بود و آنچه بوی سپارند بجای باز دهد فصل
و چون مشتری در دوم طالع بود مالهای غربا نگاه دارد و بوی ایمن
باشند فصل و چون زهره بود و بجای خویش خرم بود مولود با
امانت بود که زنهار نگاه دارد فصل و چون عطارد در پنجم طالع بود
و در جایش مولود با امانت بود و پرهیزکار و با امانت بود
و منزلتی یابد و بهره نیک چون عطارد در دوم طالع بود و مشتری مولود
ایمن بوند و غرسان والله اعلم

باب لب فی الخیانة

واما خیانت چون عطارد و مریخ ناظر بود اندر وسط السما و قمر در چهارم مولود
خیانت کن و جنگ و خواسته مردم بغارت برد فصل و اگر مریخ با قمر
در سیم بود خیانت کند و خواسته مردم بغصب ستاند و بود که مردم
خیانة کند فصل و چون عطارد با قمر در سیم بود و ولی خداوند طالع
بود و در فرح بود مولود خیانت کند و هیچ امانت نباشد و تن وازد یا نت

دو ربود

باب لج موالید دزدان

واما دزدان که معروف باشند بدزدی هرکه که قمر و بهرام و عطارد در وتد
اوتدها باشند و سعدها بدیشان ناظر نباشند مولود دزد بود و چون زحل
در هفتم طالع بود و ناظر بود بتیر و عطارد و بهرام مولود دزد بود و مکابر
عاقبت داری کنند فصل و چون مریخ در وتدی باشد و نظر زهره
و مشتری بود دزد بود فصل و هم چنان چون زحل و عطارد و
مریخ منحوس باشند و ماه ناظر باشد بدیشان از تربیع یا مقابله دزد بود
که بردارش کنند و بر بالای جایگاه بلند سنگسار کنند او را فصل و اگر بهرام
و عطارد در وتد باشند در یکی درجه و زهره بدیشان ناظر بود و ما
مولود دکور نگاف بود و مردگان را کفن ستاند نشود یا نباشد مخنثه

باب لد اندر زنا مردان

واما زنا مردان چون عطارد و زهره در غرب باشند یا وسط السما

اوازز نا کودکان باشد مفصل وزهره ومریخ جون درعقرب یا بوسط
السما بود زانی زنان کاره بود مفصل وجون مریخ وزهره در وسط
السما باشند یا در وتد الارض زنا بسیار کنند مفصل وجون
زهره در وسط السما بود وقمر زحل ناظر بود زنا کنند مفصل وجون
مریخ وزحل در ششم باشند زنا کنند ودوست زنا ایشان باشند وجون
زهره با مریخ بود یا در مقابله یا در تربیع زنا کنند وجون زهره در خانه
خویش بود در برج زنا کنند باب له اندر زنا زنان
واما زنا زنان جون زهره با بهرام بود یا در مقابله یا تربیع وزحل با او
بود زنا کنند مفصل وجون زهره در جایگاه خس بود ومریخ ومشتری نظر
کنند وصاحب مثلثه زهره در وسط السما بود زنا کنند وزنا کردن مشهور
بود زیراکه پادشاهی مشتری در زهره واقلیم وزمانش آشکارا بود مفصل
واگر زهره در جایگاه خس بود ومشتری ومریخ ناظر بود وصاحب مثلثش

در وسط السما بود ومریخ بزهره ناظر بود زنا کنند وبامردان اکبر وازجهة
مشتری تمامش برآید بزنا کردن وازجهت خداوند مثلثه که در وسط السما
باشد ومشتری با مریخ امر شنی ظاهر ومکشوف باشد باب
لو اندر غلام بارگی واما غلام بارگی جون برج ششم نر بود ومریخ
وزهره در وی لوطی بود واگر زهره در خانه عطارد بود ومنحوس در
برجهای ساقط لوطی بود واگر سهم السعادة با عطارد افتاده باشد وعطارد
در وتدی در برجی نر لوطی بود مفصل واگر عطارد در برجی نر بود ونظر
کند بخانه عروسی لوطی بود مفصل واگر خداوند سهم برادران عطارد
بود واگر عطارد بسهم الوسن پیوندد با خداوند سهم الوسن نر بود در
جایگاههای نر لوطی بود مفصل وجون قمر در برجی نر بود وآفتاب وزهره
بوی ناظر باشند وازین جهای نر بود واز کسانی باشند که بر مردمان نشیند
وجون عطارد در برج هفتم بود وزهره مقارن وی غلامی دارد وفعلی کنند

باشد کنند و چون آفتاب و ماه در برجی ماده باشند همان بود و کار زنان
اگر آفتاب بمریخ و قمر ناظر باشند مانند زنان بود در کارها و سخن گفتن و
اگر مریخ با آفتاب نظر کند بتود **فصل** و چون آفتاب و ماه در سیم طالع
باشند و قمر را اوج بود باجتماع مانند ماده بود و اندر آتش انزام زنان بود
و از آن سبب زنی کاهیش **فصل** و چون زهره در برجی بسیار خلقت
بود و آن حمل و ثور و جدی و حوت است و شعاع آفتاب و مریخ بر زحل افتاده
بود مولود مابون بود بغا شهوت نکاح دوست **فصل** و چون قمر
در خانه زحل بود و زحل در خانه زهره یا در وتد الارض یا ششم یا
دوازدهم مولود کار زنان کند و مانند زنان بود و چون زنان دارد آتش

باب لو اندر پرهیزکاری

و چون زهره در خانه مشتری بود دلیل پرهیز و مستوری کند و چون زهره با
مشتری در طالع بود یا وسط السما یا یوی سونهد از جایگاههای کرد یرا

فصل و چون عطارد در برج هفتم بود و زهره از وی ساقط و
صاحب طالع زهره بود لوطی بود و عطارد با بهرام در هفتم لوطی بود و چون
زهره در خانه عطارد بود بجایگاه نه یک لوطی بود **فصل** چون عطارد
و بهرام و زحل هر یکی از ایشان در خانه دیگری باشند لوطی بود **فصل**
و چون سهم الهوی در خانه عطارد بود در برجی نر در وتدی از اوتاد طالع مولود
لوطی بود و نبود باعتقا

باب لز زنان با زنان

هرگه که در موالید زنان زهره و قمر در رابع باشند زنان با زنان بتری دعوی
کنند و اگر زهره در هفتم بود و قمر در طالع بود مولود بر ستار زاده بود
بر دران مانند باشند و زنان را زیر خویشتن کشد و چون کواکب ماده در
برجها و در جایها آرز باشند دلیل حق و ستری بود و السلام ذوالقلم

باب لح مخنثی و مانند ما نوشی

اما نیت دخنیث چون عطارد و زحل در طالع باشند یا وسط السما خود ا

بلاد

بتول کشند و مریخ نوی ناظر باشند مستور بود که بجز فنیها در نشیند و زنا
نکنند بر پرهیزکار بود مفصل چون کوکبی از کوکب با بالی خداوند شرف
اول از مزاج زهره و مشتری در طالع یا وسط السما باشد مستور و پاکیزه تن بود
نخی دست و نجیبا بیگر بزرگ منش نام نیکو دارد و در صلاح و خیر و عقل شادمان
و خرم بود والله اعلم باب م سخی
چون مشتری و زهره و قمر ناظر باشند از وسط السما سخی و کریم بود مبذری
که با سراف مال خویش دهد و چون مریخ با آفتاب ناظر بود از تیغ جهانستم را
هلاک کند آنچه دیر بود و کم کرده بود مفصل و چون مریخ با سهم السعادة
بود و خداوند طالع در دوم خواسته خود بهرزه بباد دهد مفصل و چون
زحل در ششم طالع بود مولود تا بدان حد بخیل بود که خواسته همه بهر
درویش کرده و چون صاحب طالع ناظر بود بجدا و به بیت المال از نقد بخشی
و متقابله بخیل بود باب ما بخیلی

واما بخیلی چون زهره در طالع بود با آفتاب عطارد بخیل بود و چون عطارد
در دوم بود شرقی بخیل بود مفصل و چون زحل بود در طالع
بود بخیل بود مفصل و چون صاحب طالع بصاحب ثانی ناظر بود از
تثلیث و دوستی مولود خواسته دوست دارد و آنچه در دست وی نگاه
دارد و تلف کنند والله اعلم باب م حسد
اما حسد چون عطارد شرقی بود و دیداری با ثبت در دوم طالع حسود بود
و چون عطارد در طالع بود و بهرام بوی پیوندد و مشتری بوی ناظر نبود حسود
بود باب م کبر آوردن اما کبر و خویشتن
نمائی چون زهره و زحل با قمر باشند یا بوی ناظر باشند متکبر و با رنامه کن
باشند سخن زیادت گویند و نفس خویش خود را عظیم دارد و چون عطارد با مشتری
و مریخ با ماه ناظر باشند متکبر و فضله گوی بود مفصل و چون ماه از زحل
بازگشته و به پیوستن عطارد شود با رنامه عظیم کند و چیزی گوید که در وی نباشد

وچون ماه از هشتم بمقابله آفتاب باشند مرد لجوج و عجب بود و دیگری از خنده

باب گشاده رویی چون زهره در
طالع بود و بهرام از تثلیث و یا از تسدیس ناظر بود دلیل گشاده رویی و
نیکویی بود در فرزندان و چون زهره در وسط السما یا طالع بود و عطارد
بوی ناظر بود دلیل گشاده رویی و شیرین زبان و ظرافتی کند مفصل
وچون زهره در طالع بود در وجه خویشتن و بهرام از خانه خویش بوی ناظر
گشاده روی و فریبنده سخن باشند نیکو دیدار و چون قمر در طالع بود و زهره
بوی نظر کند از تثلیث و زحل ناظر نبود خندان روی و نیکو دیدار بود

باب دژم رویی اما دژم رویی و
سعی باریک داشتن چون زحل را کولیها و حوالید بسیار باشد و در وجه
طالع بود دژم روی باشند مفصل و چون بهرام در وجه زحل بود و در طالع
و زهره بوی ناظر نباشد دژم روی بود مفصل و چون زهره منحوس بود

و بطالع نظر نکند و بهرام یا زحل بما یا ناظر باشند دژم روی بود یا گریه

باب نشاط و اما نشاط چون ماه
مقارن مریخ بود در وساکم وارد های نیک مولود نشاط و کاهلی و سستی
بود و چون قمر با صاحب طالع در شرف باشند بامدادان دلیل نشاط و حرکت
کند در هر کاره و چون عطارد در شرف قمر بود یا خانه آتشی بوی بود نشاط
بود و سبک حرکت و بسیار آمدن و شدن و حرکت و توقف کردن دوست
دارد مفصل و چون عطارد در وسط السما یا طالع یا یازدهم یا پنجم
بود و آفتاب و ماه بوی ناظر باشند و خداوند خانها ساکن و ماه در
شرف مریخ باشد دلیل نشاط و چالاکی و چابکی کند در همه کارها بقدرت
باری تعالی

باب کسلانی اما کسلانی
چون عطارد در وسط السما بود و مریخ با وی مولود ضعیف بود و عاجز
و کسلان و چون ماه در خانهای زحل بود کسلان و عاجز بود کارها

بینی بیزد **فصل** وچون قمر خالی السیر بود و تنها بود ناظر کسلان بود
کار نتواند کردن **فصل** وچون ماه مقارن زهره بود یا مریخ و
وقت آفتاب فرو شدن بود کسلان بود ترسنده در کارها **فصل**
وچون ماه مقارن مریخ وعطارد شود وایشان شرقی باشند با برادران
کسلان وعاجز بود **باب مح تهمت خوردن**
واما تهمت خوردن چون مریخ در وتد چهارم بود خورنده بود بر خوردن
صبر کش نبود وازان سبب بدی رسد وعلتهای سخت وچون طالع اسد
بود از حل شده خورد و بزرگ شکم بود وچون بهرام صاحب طالع بود
ودر دوم بود در برجی آتشی فراخ خوار و بزرگ شکم بود وچون زهره در اسد
بود در اول صورتی از وی در جایگاه نه نیک بسیار خورد و صبر نتواند کردن
باب مط سخن چینی اما سخن چینی چون
بهرام در نهم بود از مشتری وزهره ساقط سخن چین بود وچون ماه از

کوکبی

کوکبی از طالع بازگشته بود و بکوکبی پیوسته و در ششم بود یا در چهارم سخن
چین بود وچون طالع عقرب بود سخن چین بود و غماز و فتنه سازنده
بر مردمان و سلطانان شود باشد **باب ن**
بدگمان بودن اما بدگمانی چون مریخ و آفتاب در یک برج باشند
بدگمان بود وچون عطارد در ششم یا در وسط السما بود بدگمان بود
و بدمنظر و بر هر کسی بداندیش **باب نا خویشتن را پاکیزه داشتن**
وچون زهره بماه ناظر بود از مثلثه یا فرح خرم و نیکو روی و پاکیزه دیدار
بود وچون مشتری بر زهره ناظر بود از رابع پاکیزه تن بود و با زینت
وچون قمر در چهارم از زهره بود یا صاحب زهره صاحب زینت و لباس
بود و خویشتن را تباز دارد **باب نب آهستگی و برجای بودن**
واما آهستگی و برجای بودن **فصل** چون قمر با زحل در طالع بود
یا در وسط السما و مشتری به ایشان ناظر بود ساکن و برجای بود وچون

مشتری در طالع بود و زحل بوی ناظر و بهرام از طالع ساقط از وحساب
طالع بر جای بود و آهسته و ثبوت و چون قمر با مشتری در برجهای آبی بود
و بهرام ناظر نبود و بهتر آن که در وتدی بود بر جای خداوند مولود بود

باب پنجم شتاب زدگی و چون بهرام در
طالع بود و بی نظر مشتری شتاب کار بود و شک عاقبتها نیندیشید و
چون قمر در طالع بود و طالع از برجی ناری بود و مشتری بوی ناظر بود سبک
بود و لجوج و عاقبت نه بیند **مفصل** و چون بهرام در برجی رابع بود
و قمر بوی ناظر نباشد لجوج و ستیزه بود و بلاد و شر نجوشیم کیر و این بابها را
تامل کن یک بدین مثال کذشته آید والله اعلم بالصواب

باب ششم علتها و دردها و کفار شدن

اما فکاری تن و عیبها که بر اندام بود بدان که خدای عز و جل اوست و
وا فراهست علم کوچک را بیافرید بر مثال بزرگ و انه رهرانه ای الی انه انهاش

ورکن

و رکنی از ارکانش و طبیعتی از طبایعش بر مثال فلک بزرگ کرد و آنچه فلک
پیوسته است از زمین و آب و آتش و هوا این شکافها و درزها که در
وی است بر مثال صفت آسمان به بزرگی و طبعی و چشمهاش نظر آفتاب
و ماه و روشنایی دهد او و دو دریچ مانند زهره و بر نزدیکی ایشان از
فلک آفتاب که دلیل غرور و عقل است بهمسایه وی آید **مفصل** و دو گوش
مانند مشتری و زحل با دوری فلک ایشان و کواکب بر آیشان
باشند پیوستن بدیشان مهر و بلمع مانند کرده است نجابت آنچه
بوی اتصال دارد از بانگ نزدیکی و دور و سخن آشکار و نهانی
مفصل و زبانش مانند عطارد کرده است بحرکت و سبکی و شتاب
کاری و استقامت و رجوعت و نهان شدن و پید آمدنش و چون
که شرقی بود و غربی بود و مانند زبانش کرد بحرکت و تعرف و سکون
و سخن گفتن و پیدا شدن و نهان بودن **مفصل** و آن قسمت

که آسمانها را وظاهر است از تن وی پیوسته کرده‌اند بدانچه باطن و
نهانیست و تقدیر کرد در مثال جایهای کوهها و رفتن و جانها بشان
چون که طلیعه سر از تن آدمی حمل آمد که اول برجی است که در فلک برنشانند
وابتدا بوی کردند بهم ساختن طبایع **مفصل** و شرف آفتاب است که
بوی قوی گردد گرما و طبیعتش بوی قوت گیرد و فلک بالا گیرد و قسمت
و دلالت آفتاب مغز سر است که جایگاه خاطر است و ذهن و تدبیر و عقل
که خبرها را بدان تمیز کند و میان نیک و بد فرق کند و زیان از سود
باز داند که نور آفتاب روشنی بدان چیزها را بیند و آنچه متحرک بود
حرکت کند و فرق کند میان صورتها و مانند صورتها و شکلها و خانه از
برجها اسد است که قسمت دل است و جایگاه زیرکی و دانایی گرفتن د
مفصل و از پس حمل ثور است و شرف ماه در وی است و بالا گرفتن
و ماه را حلق و حلقوم است و جای نفس زدن و گلوی خود و شش در سرطان

که خانه

که خانه وی است سینه است و شش و جایگاه برآمدن نفس و خنده
مفصل و از پس ثور ماه جوزا است که شرف راس است و قسمت وی
دست است و عطارد را از خانهای سنبله است و ویرا از اندرون مردم زهره است
و جایگاه کین و عقده و مکر و فریفتن **مفصل** و از پس وی سرطان است
که شرف مشتری است که نفس نهانی وی است و باد که اندر دل نهانی است
مفصل پس میزان است شرف زحل جایگاه طحال که معدن غم و درد سالی
و شومی است و خانه زهره است و دیگر است کلی که خانه جماع و لذت
و شهوت است و جایگاه بهرام را از سر اینست و ویرا از اندرون تن جگر است
جایگاه نجاست و چالاکی و دلیری و ستیزه کاری و سبکباری **مفصل** و از پس
آن قوس است که شرف ذنب است که ویرا قسمت رود هلاک زیرا که
رانی است و تن مردم مانند زمین است بتفاوت نبات و هموستن
انه اهمها و خشکی استخوانها در کوشش و رستن موی چون زمین

کوههای خشک بود و خاک نرم و شکافتن جوها و اختلاف آبها
گوشتش مانند خاکست و خونش مانند آب و رگهاش مانند مادها و موش
مانند نبات است و جایگاه که گیاه فراخ باشد و آنچه در پس است
از آنچه موی بر تن است مانند بیابان و جایهایی که نبات و عمارت
نباشد مفصل و اخلاطها که در وی است از صفرا و بلغم و خون و باد باشند
چهار فصلست بهار و تابستان و خزان و زمستان و چون آفتاب که
آن را در رحم زمین پخته کند و بر بالای زمین آرد تا نبات گوناگون
نبند هم چنین گیاه و درختان که وی را بکار آید مانند آن لطافت که در وی
باشد و همچنین معده پخته کند آن غذا که در وی شود و آنچه لطیف
بود بجگر آید بحرارت صفرا با جگر و مجاری رگها بگذارد و بدل دماغ و سر و
طحال تا هر یکی از این قسمها بر خود برگیرد و ثقل در معده بماند تا دهد
همچنین و آنها در زمین بماند چنانکه نبات آنچه صافی باشد برگیرد

آنچه صافی تر و لطیف تر و هم چنین قسمت معده و آفتاب را کرده اند
ثقل وی در دنیا و اثر مانند ثقل معده است در تن و آنچه قسمت کنند بر وی
از غذا آنها که بوی سوده و بتقدیر خدای عز و جل که خالق مردم است و تدبیر
بقوت خویش و پادشاهی و حکم وی است مفصل چون در مولود نگاه
کنی کواکب سعد را بین ظاهر و باطن هر چه بالای زمین بود منحوس
و خورشید و بود حکم قاطع کن که علت و بیماری مولود را بود که قسمت
کواکب که ظاهر باشند بهر چیز را زمین منحوس و با جز باشند بیماری و
علت بود بر قسمت کواکب ناظر بود و هم چنان که آفتاب دلیل ظاهر مردم است
بر جسم راست و از باطن بر مغز و معده و چون آفتاب بالای زمین بود
و از کواکب ناحس و منحوس بود گوییم بیماری تن مولود در جسم راست
بود و چنانکه یکی چشم بود یا احول یا سبله بر بجده و آنچه بدین ماند مفصل
و اگر منحوس بود و زیر زمین بود دلیل کند که مغز سر و معده بیک بود

براندازد چهره آن کس را طبیعش و مسعود و قوت و ضعفش فصل
و اگر جای آفتاب ماه بود و منحوس بود بالای زمین دلیل علت چشم
چپ کند براندازه چهره آن کوکب که او را منحوس میکند و زمان میدارد
و اگر زیر منحوس بود دلیل درد سلو کند دیگر نهد و جای نقص زدن و
دردها که در تنش باشد از رطوبت و سردی و همچنین اگر عطارد منحوس
بود و بالای زمین بود دلیل کند که علت سلو دو گفتارش زبان بود
فصل و اگر زیر زمین منحوس بود دلیل علت نهم کند هر دو در
بینی چنین بینی کند و در کام زند و دلیل ستاره بود از گرمی و سردی
فصل و چون هر دو زیر زمین باشند دلیل درد جگر و رگها و کلیتین
و جای نکاح و شهوت فصل و اگر زحل و مشتری منحوس باشند
بالای زمین با بطالو هر دو محترق و یا بجا یکیاه و نه یک بود دلیل کند
که مکاری بتن از جهه گوشت بود چون گری و سنگی گوشت و آنچه بدین

مانند

مانند از عوارضهای که گوشت سنگی گیرند و ضعیف گشته و بجاهد و چون هر دو
منحوس باشند زیر زمین دلیل درد نفس زمین باشند و دردهای که از
کار باز شود و مضطرب کرده و خواب بجار نشیند الا نفس خود بهم برآید و آنچه
بدین مانند از دردهای روحانی و بعضی علما گفته اند که چون ماه در بالای
زمین بود در مولد شبی دلالت بر چشم راست بود و بجا یکیاه یک از قوت
پادشاهی و این جمله کفایت کسی را که در نجوم نظر کند و تمیز کردن
و اعتبار و قیاس لیکن دانایان در کتب وصف کرده اند دلیلها و
احکام بهار تن مکاری و علتها که من باز خواهم گفت در هر بابی علی جدا
فصل بدانکه نجوم چون در وتدها باشند و سعدها بر ایشان نباشند
و گواهی نه دهند دلیل مکاری و عیبها و دردها بود دراز و چون بر زیر قمر
کوکبی از کواکب سعدها بوی ناظر نباشند دلیل دردها و علتها و مکاری
در زمان تن بود فصل و چون خداوند برج ششم در طالع بود

بهذا بینه

و هیچ سعدی بوی ناظر نباشد و ساقط باشند از وی و طالع برج منقلب بود
دلیل عیبها و بیماریها و فگار شدن بود **مفصل** و چون ماه با زحل
متصل بود از آن پس که از اجتماع و امتلا بریده شود دلیل بیماریها و دردها
و عارضها بود که تن را افگار کند و چون مریخ در میزان بود و لی گواهی از مشتری
و زهره و دلیل کند تن بر عیبها و فگار شدن و چون قمر در طالع بود و نحسها
ناظر باشند دلیل فساد و دردها و بیماریها دراز کشد و عیبها و فگار شدن
چون نحسها در وتدها بود و با آفتاب و ماه ناظر باشند تن را بیماریها آز
و شکنند تن و بوی زیان کنند **مفصل** اگر نحسها در وتدها باشند دلیل دردها
بیماریها بود و اگر غربی باشند دلیل کنند بنقصان و چیزی شکستن
و ضعف حال و ماه همچنین کند که نحسها بوند در دلیل درد بود و فگار شدن
و نقصان بس اگر صاحبش در طالع بود و در برجی از بروج منقلب درد و بیماری
بچشمش بود و اگر برج ششم و صاحبش نر باشند و زحل بر ایشان ناظر از بلغم

و رطوبت بود **مفصل** و اگر مریخ ناظر بود از آتش و گرمی بود و اگر مشتری
ناظر بود بیمار بود از اماه و سرخی و در طبعش حرارت و رطوبت بود و اگر زهره
صاحب ششم بود از شهوت و مجامعت بکاهد **مفصل** و اگر عطارد
بوی بیماری زبان و گوش بود و اگر ماه خداوند ششم بود دلیل درد سخت
بود تبغیب و زایش **باب سه دلیلها تباهی چشم کوری**
نگاه کن در کار چشم چون فگار باشد با آفتاب و ماه اگر هر دو در نحسها باشند
میان دو نحس و طالع منحوس بود و صاحب وی بجایگاه نیک نشود
از وی ساقط باشند دلیل کوری و تباه شدن چشم بود **فصل**
و اگر ماه در برج ششم بود از طالع و در نقصان بود نور خود را بهرام می‌دهد
و بوی می‌بوند از مقابله و تربیع دلیل بر کور شدن چشم بود و اگر نحسها در
برج دوم باشد از آفتاب و ماه یا هر دو در یکی برج بود و هر دو ناظر باشند
و خاصه از تربیع و مقابله و سعدها هر دو ناظر باشند دلیل کوری بود و شدن چشم

فصل چون آفتاب برج ششم بود و در درجه طالع منحوس بود
و سعود ناظر نباشند دلیل چشم شدن و کوری بود چون بهرام خداوند ششم بود از
طالع و خداوند طالع در برجی منقلب بود و سعدها ناظر او نباشند دلیل کوری و چشم گشتن
بود و چون بهرام بر ماه بالا دارد در هفتم از طالع دلیل کوری و چشم شدن بود
فصل و چون آفتاب و ماه در سیم باشند از وتد باشند دلیل چشم شدن
بود فصل و اگر کجنها از آفتاب و ماه باشند یا سوی ناظر باشند از تربیع و
مقابله و هیچ سعدی بدیشان ناظر نبود دلیل بر چشم شدن باشند فصل
و اگر کجنها با ماه و آفتاب بر جایگاه ساقط باشند دلیل کوری و چشم شدن
بود فصل و اگر آفتاب و ماه در برجی باشند از برجها دلیل بکاری
بود و کجنها ناظر باشند بدیشان و سعود از هر دو ساقط دلیل کوری
و چشم شدن باشد فصل و اگر آفتاب و ماه در هفتم طالع باشند و مریخ
از پس ماه بر آمده باشد دلیل چشم شدن و تباهی فصل چون

افتاب

افتاب در دوم طالع بود و آن خانه زحل باشد و آفتاب خداوند
سهم السعادة بود با خداوند طالع کور بود و چشم شود والله اعلم

باب ــــــ بود دلیلهای یک چشم شدن

چون قمر با زیادت روشنایی بود و بهرام وی را منحوس دارد و یا با نقص
روشنایی بود و زحل او را منحوس کند چون آفتاب به جای سعادت
نیک بود نشان آن بود که چشم چپ برود فصل چون آفتاب
در مواليد روز منحوس بود بالای زمین و ماه مسعود و از آفتها سلامت
نشان یکی چشمی بود فصل و همچنین ماه بمواليد شب هرگاه که
منحوس بود بالای زمین دلیل بود که یک چشم کور شود و چون
صاحب برج ششم آفتاب بود و مولود را در وبال بسد و یکی چشم بود
فصل و همچنین ماه چون خداوند ششم بود دلیل یک چشمی
بود که سعدها ناظر بود فصل و چون بهرام صاحب سادس بود و طالع

بود که و مشتری یا زهره بوی ناظر بود دلیل یک چشم شدن بود
و علت بهر دو چشم بود و اما نقطه که در چشم بود چون زیر آفتاب در
مولد الید روز کوکبی بود و خاصه بهرام با عطارد دلیل کند بر آنکه نقطه
در چشم مولود بود و چون زهره در طالع بود و [illegible] ششم
بود و تنها به و ناظر بود دلیل کند که اشک ریزد و رطوبت در چشم
بود یا قرحه یا سبحه یا نقطه سپید و چون ماه ممتلی گردد و تنها به و ناظر
بود دلیل کند که در چشم مولود کوکب بود باب ز

چشم احول قمر چون مقارن زحل بود شرقی دلیل کند که چشم
زیان کند و دلیل گردیدن چشم بود و احولی معنی آن بود که نظر راست
نکند و چون آفتاب با ماه در برج منقلب بوند و هر دو از طالع ساقط
باشند و تنها بوند و سعدها بدیشان ناظر نباشند دلیل احولی بود
و گردیدن چشم و روی مفصل و چون ولادت بروز بود

وآفتاب

و آفتاب تباه بود از برجی از برجهای ممتزج و خاصه که بهرام ناظر بود
دلیل احولی سلها عیدن و روی وی برگشتن والله اعلم بالصواب

باب ح تاریک شدن چشم

ماه چون در وسط ثور بود یا در درجه نهم از سرطان یا درجه نهم از قوس
مولود را چشم تاریک بود مفصل و همچنین چون ماه در طالع بود و
در طریق محترقه بود و یا در برجی بود از برجهای معوج کاکب
و در قوس ک کب کج و در جدی با شه و در دلو ح مه ص د
و آفتاب چون بالای زمین بود در زیر شعاع تربیع زحل دلیل تاریکی چشم
کند مفصل و چون ماه در برجی بود از برجهای که در جنس درجهای بود
که دلیل کم تار شدن بود و یکی از آن درجها سنه و در روشنایی ناقص
بود دلیل تاریکی چشم کند باب ط ضعف بصر
و چون قمر ناقص روشنایی بود و زحل بوی ناظر بود و مشتری دلیل نقصان

بسبب [illegible] دلیل آن کند که چشم تاریک بود و در برجهای [illegible] و در سرطان [illegible]

بصر بود و چون نحس در برج دوم بود از آفتاب و قمر از مقابله ناظر بود
یا وسط السما دلیل کند که بصر ضعیف بود و ناقص **فصل** چون قمر در
تنگ بود میان زحل و مریخ و سعد با وی ناظر نباشد بینائی ضعیف بود **فصل**
و چون قمر زحل ناظر بود از تربیع یا از مقابله و خاصه منحوس بود دلیل کند
که بصر ضعیف و ناقص باشد **فصل** و چون قمر زحل و مریخ نبوند و چون
از اجتماع و امتلا بریده شود دلیل تباهی چشم و ضعف بینائی کند **فصل**
و چون قمر از روشنائی زیادت شود و نحسها ناظر باشند بصر ضعیف
بود ولیکن ادنی قوتی در وی بود و چشم تمام نشود و چون ماه با زحل جمع
شود در برج قوس چشم تباه نبود و بصر ضعیف **فصل** و هم چنین
هر گاه که آفتاب و مریخ در وتد مغرب باشند و مریخ شرقی بود ضعیف کند
ضعیف کرده و چشم در هم زده بود **فصل** و جمله بصر آنست که چون
آفتاب و ماه در وتد باشند در درجات مظلم تاریک زیر شعاع زحل و زحل

در فلک

در فلک با بلا و بالای هر دو بود خاصه نجاشهای نر بود دلیل کند که آب
در چشم آید والعیاذ بالله و دور می باشد که بینائی هر دو چشم بر جای نماند
فصل و آن نیز بود که آفتاب منحوس بود و در گرفته از بهرام
دلیل کند که اهل چشم نشود و حادثها بروی فرود آید العیاذ بالله

باب سیوم در شنوائی اما شنوائی
چون عطارد صاحب ششم بود و در خانه روی بود از طالع و زحل و عطارد
ناظر از تربیع و برج ساد و سال از مقابله گوشی کر بود و چون ماه ممتلی بود
از نور و مریخ در برج ششم طالع بود مولود کر بود و نشنود **فصل** و چون
عطارد در برج ششم بود از طالع در موالید شب و از شعاع دیدار
سنگی گوش و کر بود **فصل** و چون زهره در طالع عاشر بود گوش سنگی بود
فصل چون صاحب ششم صاحب طالع بود و در مره نحسها ناظر کنند
و سعدان ناظر نبوند مولود کری که هیچ نشنود **باب [illegible] در تباهی زبان**

اما تباهی زبان چو عطارد در برجی بود که او از نه ارد و آن سرطان و
عقرب و حوت است و در زیر شعاع بود بقمر ناظر لال بود و چون عطارد صاحب
ششم بود و در طالع بود او از مولود تباه بود و به دشواری سخن تواند گفتن
و چون عطارد صاحب ششم بود از طالع و لکن بوی ناظر از مقابله دوی
در برجهایی بود که آواز ندارد لال بود **فصل** و چون عطارد مقارن
زحل بود و رجوع و دشمن و لکن بهانا ناظر بود دلیل لالی و تباهی زبان کند
فصل و چون طالع مقصل کرده از طالع و از روشنایی ممتلی بود دلیل
لالی بود و تباهی زبان بود و چون عطارد در خانهٔ زحل بود سخن بدشواری گوید
فصل و چون زهره در عاشر بود و عطارد از وی ساقط لکنت
زبان بود **فصل** و چون عطارد و زحل ناظر بوند از مقابله سخن یعنی
دفا بسیار گوید و زبانش معیب بود **باب حدب**
و چون قمر از اول درجه در برج بود یا آخر درجه بود و لکن بوی ناظر خانهٔ زحل

مولود

احدب بود **فصل** و چون قمر در سیم در سیم طالع بود و زحل با آن دی
بود و در هبوط بود خاصه چون برج ز بود احدب بود **فصل** و چون
زحل مقارن بهرام بود و زحل ناظر باشد و بهرام صاحب طالع در برج معوج
کوکب بهنا و در قسمت سیم بود مولود حدب بود و کور باشند والله اعلم
باب بیست و چهارم کلی اما کلی ما چون
از آفتاب بازگشته بود و زحل متصل بود و با نقص و سعد با ناظر نبود مولود
کل بود **فصل** و اگر ماه در ثور یا در حمل بود و زحل و مریخ ناظر وی
باشند مولود اما سیده اندام بود و کل **فصل** و اگر زحل و مریخ و ماه
و زهره در حوت باشند یا در عقرب یا در سرطان دلیل سرخی و سرطان
خوره و کلی بود و بهر دردی سخت از سودا و امانند که کنند **فصل**
و چون مشتری صاحب خانهٔ ششم بود و لکن بوی ناظر و نیش آیا هید
کرده در برج باشند از تباهی **فصل** و هر که زهره بر حال مشتری بود دلیل

اما هیدن روی بود وسرخی باب

در پیسی شود باعث واما پیسی چون زهره وقمر با ذنبها باشند در حجاب

آبی پیسی بود فصل وچون قمر با ذنب دریکی برج بوند پیسی وخارش

باشند تش وکرو داء الثعلب فصل وچون قمر از زحل منحوس بود و

در حمل باشد یا سرطان یا جدی یا عقرب یا حوت دلیل پیسی وبهق بود

وانچه برین ماند فصل وچون طالع یکی ازین برجها بود وسهم الغیب

یا سهم السعاده دروی بود نشان پیسی وبهق بود باب

نشانهای دیوانگی چون مریخ در وتد الارض بود وافتاب

ناظر بود از تربیع یا از مقابله دیوانه بود فصل وچون ماه یا زحل بهم

باشند در طالع وعطارد ناظر بود از مقابله وسعدها ناظر باشند دیوانگی بود

فصل وچون عطارد با زحل بود در طالع وبهرام ناظر بود از مقابله عقل

نباشد زشت ودیوانگون بود فصل وچون مریخ میان افتاب وماه

دریکی

دریکی برج باشند اجمع بوند دیوانه بود وعقل شده فصل و

چون قمر از نور ممتلی بود واز زحل باز گشته بود دیوانه وعقل تباه گشته

فصل وچون قمر با بهرام در وتد طالع بود وعطارد واز نحس مقابل وی

بود دیوانه بود فصل وچون نحسها بطالع ناظر بودند وسعدا افتاده بش

وسعدها ناظر نبوند دیوانه بود فصل وچون قمر تحت الشعاع بود واز

بهرام باز گشته بود دیوانه بود فصل وچون افتاب بروز وماه

بشب مقابل خداوندان مثلثات هر دو باشند دیوانه بود فصل

وچون زحل خداوند اجتماع وامتلا موافق بود با نقصان قمر در شمار و

سعدها ناظر نبود دیوانه بود وبیشتر اتش اجوا باشند فصل وچون

بهرام بقمر ناظر بود ودر وی نشانه بیشی افزونی دارد در تو یا حوت مجنون بود

فصل وچون قمر ومریخ در طالع باشند وزحل در هفتم وسعدها ناظر نبود

ناظر نبوند دیوانه بود وکم عقل فصل وچون عطارد در بیش زحل شود

واتفاق چون بود که قمر در وتد بود و صاحب طالع در ششم دیوانه بود و
بی خرد **فصل** وچون عطارد و از صاحب طالع بازگشته بود تباه شود
بود **فصل** وچون آفتاب که دلیل عقلست منحوس بود از بهر دو نحس
ولیکن طالع در بود در حدود نحوس و ضداد ندش ناظر شود بوی دیوانه بود
فصل وچون قمر و صاحب طالع منحوس باشند از مریخ و عطارد با ایشان
آمیزد که دیوانه باشند و دلیل دیوانگی بود و شدن عقل **فصل**
وچون آفتاب با ماه جمع باشند در یکی درجه از برج ششم از طالع و کهنا
بدیشان ناظر باشند و سعدان ساقط بود بیهوشی بود و دیوانه **فصل**
وچون آفتاب با ماه جمع باشند در یک برج از ششم دیوانه بود والله اعلم

باب سیوم فالج

اما سست
شدن از فالج چون ماه از زحل دور شود بیماری بود در تن مولود و سرد
و زبان کردن و تنها سست گشتن و بنیادن نیمه مولود و در ماه از فالج

باشد

باشد در رطوبت **فصل** وچون ماه ناقص بود و بلغم بود و یا باشد
کرد سلبه را گیرد و فالج باشد وچون مقارن زحل باشد در بعضی از وتدها و زحل
محترق بود زیر شعاع نشان بسیار چیزها بود از نیست گشتن اندام بود و
اضطراب فالج و بلغم **فصل** وچون اگر برج ششم منحوس بود و صاحبش
نیز منحوس بود در دوم طالع و زحل ناظر بود و مشتری ناظر شود سست
بود از بلغم و رطوبت و فالج رسیدنش و نیمه تن بیوفتد از فالج و سستی **فصل**

باب سیم بیماری دل

چون آفتاب جدا از ششم بود و منحوس بود و سعدها از وی ساقط بود
نشان درد و ضعف دل بود وچون مشتری منحوس بود و زیر زمین خاصه
از زحل نشان کوفتن دل و بیماری دل بود وچون مشتری و بیمار بهای
که از سودا بود یا بادهای سرد و خشک **فصل** وچون مشتری و بهرام
و زحل در چهارم در موالید روز دلیل ضعف دل بود و بر بدن دل و برتن

وسبک جستن چون حرکتی **باب یج بیماری جگر**
چون ششم طالع خانهٔ مشتری باشد و از بهرام منحوس بود بنظر یا پیوستن از
تربیع یا مقابله دلیل درد جگر بود و گرمی و تبی که مادام باشد از زردی روی
و اندام **فصل** و چون خداوند ششم ماه بود و کدخدا گواهی دهند و سعدها
ساقط بوند و گواهی بهرام در نحوست قوی باشد دلیل درد جگر بود و بیماری
و سستی بسبب وی و چون بهرام در موالید روز تباه بود دلیل درد جگر بود
و خاصه چون زیر زمین بود و در طالع شب چون ماه و صاحب طالع منحوس
باشند و بهرام درد جگر بش رسد و خون از وی جلد و بیماری یرقان بود و دیگر
دردها بود از خون و صفرا **فصل** و چون آفتاب در خانهٔ مریخ بود و جمع
المفاصل رسدش و درد جگر و آن الکنا بود که در عقرب بود موالید روز
باب یط درد سپرز بود اما درد سپرز
و چون ماه خداوند ششم بود و کدخدا بد و ناظر بود بکی نه زحل و سعود ناظر نباشند

درد طحال **فصل** و چون صاحب طالع منحوس بود دلیل دردی بود از
رطوبت و طحال **فصل** و چون زحل تباه بود محترق در موالید روز
یا بجایگاهی نیک یا از بهرام منحوس یا در وتد الارض دلیل فساد و درد
طحال بود **فصل** و چون صاحب طالع زحل باشد و منحوس بود و خاصه از
کوکبی که نه در خانهٔ خویش بود بیماری آرد از درد طحال و بواسیر بود و رطوبت
فصل و چون قمر ناقص عدد بود روی در خانهای زحل بود و خاصه
در مولد شبی بود نشان بیماری تن و تب نحس در ماه و هیچ و سپرز طحال
باب ک درد شش چون قمر
منحوس بود در وتد الارض مولود را شش تباه شود **فصل** و اگر در آن
جایگاه با بهرام بود دست بر آن کوکب که در وتد چهارم بود شش را قرحه
دارد و رطوبت و بلغم افکند و سرفه بود شش از قبل شش و چون زهره خداوند
ششم طالع بود و از زحل منحوس بود در برجی از برجهای آتشی دلیل گرمی

وخشکی و درد شکمش بود **باب عا درد شکم**
وچون ماه زیر زمین بود منحوس مقارن زحل یا مقابله تا از تربیع دلیل
کند که ضیق النفس بود و درد شکمش چون خداوند ششم در طالع بود در
برجی منقلب و خداوند طالع سر برجها منقلب از زحل به ایشان ناظر بود دلیل
تباهی و مکاری تن و چون درد شکم را الجز بدین مانند **فصل**
وچون زحل در حدود زهره بود علتها کنت بود و دردها در شکم و اگر برج
ششم منحوس بود و صاحبش تحت الشعاع او در ششم یا در هفتم دردی بود که
شکم تر کند و هم چنین چون سهم السعادة یا ماه یا خداوند طالع منحوس باشند
در برج هفتم دلیل درد شکم بود بر قدر جواهر آن برج و طبعش **فصل**
وچون سهم بیماری تن در قسمت شکم بود دلیل درد شکم بود خاصه چون
با نحسی ناظر بود و سعدها ساقط **باب عب اندر**
علت معده چون اجرام با زحل در خانه ششم یا دوازدهم باشند

از طالع

از طالع علت مولود از معده بود اگر در سرطان بود بیماری های جگر
فصل وچون آفتاب در حوالی شب منحوس بود زیان رسیده
زیر زمین بیمار شود لرز در معده وچون ماه در خانه آفتاب بود پیوسته
دردمند بود و بسیار علت و نیز علتها این همه بود و معده والله اعلم
باب نج درد نقیب چون قمر
محترق بود و ما از زحل بازگشته بود و زحل در بعضی از وتدها بود و قمر ناقص
روشنایی بود شکمش بگیرد و بیمار شکمش و قبضش **فصل** وچون
قمر ناقص بود و زحل بوی ناظر بود بروز قبض بود و سرما و چون هرکجا
در وتدها بود و ماه و آفتاب ساقط باشند اندر جایها از زایل دلیل بیماری
و درد قبض و سرما بود **فصل** وچون زهره در طالع بود و قمر
بوی ناظر بود یا بوی بپیوندد دلیل یک دردی خشک که بقبض و بعوت
باشد و نگاه کن که در برج ششم کرچه طبع دارد و کدام کوکب بوی نظر

وارد وکدام صاحب لست واکر صاحب ششم منحوس باشد وجو هرش
تری بود وجمع للمفاصل رسدش ودرد قضیب از سودا بود والله اعلم

باب عرمین از جماع اما جماع

چون زهره با زحل مجتمع بود در برج وسط السما جماع نتواند کردن وتباه
وی را عنین کویند فصل وچون قمر با زحل ودر دوم طالع باشد
وزهره از تربیع ناظر باشد چنین بود وچون با زحل در برج ششم بود
یا در دوازدهم طالع وآن جای برج تری بود از شب تباه بود واز جماع
نتواند کردن فصل وچون زحل در دلو وزهره بود آفتی بقضیب
مولود رسد وچنین بود که مجامعت نتواند کردن فصل وچون
قمر از زهره بازکسته بود وباتصال عطارد خواهد شدن وزهره غربی باشند
دلیل نیکوئی نکاح بود ومهر ومباشرت با زنان وجماع ونشان
آن بود که فساد جماع بود یا جماع نتواند کردن باب بربین خایها

ربین خایها وچون زحل با آفتاب در وتد الارض بود وآفتاب
کرفته باشد وزهره وعطارد بوی ناظر باشند خصی بود فصل
وچون قمر وزهره وعطارد بوی ناظر باشند خصی بود فصل
وچون قمر وزهره منحوس باشند در برج ششم یا دوازدهم وزحل بالای ایشان
باشد مولود خصی باشد فصل وچون زحل بالای زهره وماه بود
وبهرام ناظر بود بدیشان نشان آن بود که ذکرش با آهن بریده خصی
باشد فصل وچون در حوالید روز بود وطالع اسد بود وزهره
در وی باشد خصی بود فصل وچون آفتاب وزحل وزهره و
عطارد از چهار وتد ناظر باشند واکنه وتد چهارم بود خصی بود فصل
وچون کوکبی نه در برجی ماده بود وی در قسمت مخنث بود وباوی
کوکبی بود نر وروشن وان آفتاب غربی بود بعید منفعت داشت جزو
خنثی بود میان زن ومرد ووی را فرج زنان بود وذکر مردان وآفرینش وی

بریع والله اعلم **باب عط علتهای مقعد و بواسیر**

وچون نظر در دوازدهم طالع باشند دلیل بواسیر و درد مقعد بود **مفصل**
وچون مریخ در جای اجتماع و امتلا بود درد بواسیر رسدش و زرد گونه
بود و خشک و کدخته **مفصل** وچون صاحب طالع در هفتم بود با بهرام
تا در تربیعش دلیل بواسیر و درد مقعد بود و خون از زیرش آید
مفصل وچون مریخ در عقرب بود بی گواهی از مشتری و زهره و
نه چنان خاصه که در طالع بود دلیل جستن مقعد بود و درد رودگانی
مفصل وچون زحل در طالع بود و بهرام در وتد مغرب دردهای بودش
از باد و مار بواسیر و خون روی دویدن گیرد و درد و جستن با ورد مقعد
مفصل وچون صاحب طالع نحس بود و در هفتم بود و هیچ سعدی ناظر نباشد
مولود را وی بتر رسد **مفصل** وچون زحل در هفتم بود بروز
مولود را خون از زیر آید و درد و جستن بود زیرش را والله اعلم

بار من

باب فق قرحها که با رودگانی بود

چون مریخ در عقرب بود بی گواهی مشتری و زهره و خاصه که در طالع بود
دلیل قرحها و ریشهای رودگانی بود وچون بهرام در مولد بروز بود با
ذنب در برج وتد الارض با کره زیر زمین بود دلیل درد رودگانی بود
و بادهای سرد و خشک و درد سر و تنها و قولنج والله اعلم بالصواب

باب فا علتهای بیضهای خایه

چون قمر در دوم بود در برجی نر و زحل با وی باشد یا بطا نزد زمین باد و
درد خایگان بود **مفصل** وچون زهره با بهرام بود در هفتم قسمت
و خاصه اتفاق آن بود که عقرب بود **مفصل** وچون زهره نیز نزدیک
زمین بود مولود را خایها بزرگ شود **مفصل** وچون قمر و زهره و بهرام
در برجهای نر بود دلیل علتی سخت در خایها و قضیب خاصه که چون زحل
بر آنجا ناظر بود و مشتری از نظر ساقط بود **باب فب**

کوتاه بالا چون قمر در آخر آن برج بود که در وی است
و آن چهارم طالع بود و زحل ناظر بود هر کدام جای که بود مولود کوتاه
بالا بود از حد گذشته و همچنین در برج چهارم در دقایق از اول درجه
تمام شود و زحل ناظر بود کوتاه بالا بود از حد گذشته و هم چنین قمر در
برجهای کوتاه بود و مطالعشان مولود کوتاه بود از حد گذشته یعنی
بهای آن بیش ناقص اگر قمر با بلا بود زیر شعاع آفتاب دلیل کند که مولود
کوتاه بود **باب فی موی سر که سفید باشد**
و چون طالع اسد و سنبله و عقرب و قوس بود مولود اصلع بود موی پیش باز
افتد و چون سهم السعادة و سهم الغیب و ارباب خانهای هر دو بوقت ولادت
در حمل باشد اصلع بود **فصل** و همچنین قوس و جدی و عقرب و سرطان
ولیکن آن کسانی که این سهم اسا [illegible] در جدی افتد اصلع باشند و موی سرشان
نماند **باب فی ذکر کسی که بجل و [illegible]**

چون

چون زهره در خانهای زحل بود گنده بغل بود و خاصه که زهره در جدی بود
و طالع صاحب ششم بود مولود را دهان گنده و بوی گنده دارد
خلقت **فصل** چون زهره در خانه ماه بود بوی گندیده دارد
و بغلش گنده و چرکین بود **فصل** و چون زهره در حدود زحل بود
از برجهای بر [illegible] یعنی ثابت دلیل کند بر گندیدن بوی [illegible]
فصل و در گر قمر با زحل ان طالع بود و اتفاق را طالع حمل بود
دهان گنده و بوی گنده دارد **باب فی**
ضعف تن و چون قمر محترق بود ناقص روشنایی و آن نحس باز
گشته بود در روز نی مادام بیمار بود و ضعیف هیچ نتواند کرد **فصل**
و چون آفتاب در طالع در نشیب بود یعنی پیش از درجه در فلک و زحل
ناظر بود از تربیع یا از مقابله ضعیف باشد گیرا تا باشند و چون ماه
در طالع سرد و طالع حمل بود و ماه به زحل متصل بود و از برج منقلب ضعیف بود

کم نتواند گرفتن **فصل** و چون آفتاب از طالع ساقط بود و بهرام در
هبوط و در جای زایل و ماه در تربیع زحل یا در مقابله دلیل بود کم گیرد
گران بود

باب فی علت مفاصل

چون قمر و سهم فکار شدن هر دو در نحس باشند و بهرام ناظر بود از
مقابله بیشتر از آنکه و شدها بیش تباه شود و چون ماه در برجی بریده اندام
بود و مریخ بوی ناظر بود مولود تن فکار بود و جزوی از اندامهاش بریده
و چون قمر با بهرام بود در وتد طالع یا در طالع و بهرام از نحس بوی در
اندامهاش بریده بود و مفاصل را اندام بود

باب فی اندر مایه رشتی

چون طالع حمل بود یا سرطان یا عقرب یا جدی
یا حوت و سهم السعادة در وی افتاده اندک مایه رشتی بود کوچک

باب فی فکار شدن پایها

چون زحل و مریخ و عطارد با مشتری و زهره در چهارم بود آفتی رسد شش

بدستها

بدستها و پایها و چون نحسها بوی ناظر باشند و وی به دوازدهم یا
بششم باشند نشان آن بود که مبتلا بود یا لنگ **فصل** و چون
بهرام و زحل در جای آفتاب در برج ششم بود پایهاش فکار بود و چون
نیم سهم السعادة و سهم روحانی بود و خداوند هر دو نشان در قوس یا
جدی یا دلو یا حوت پایهاش از نقرس فکار شود و یا خوره افتد
فصل و چون قمر ممتلی بود در برج ششم و طالع پیوند از مجامعت
پایها فکار بود و بچوب و عصا تواند رفت **فصل** و چون زحل و
مریخ و ماه در برج دوازدهم بود دلیل فکار شدن پایها بود و نشستن
بپای بود **فصل** و چون سهم فکاری در دوازدهم افتد و نحسها بوی
ناظر باشند پایها فکار بود مبتلا یا لنگ بود **فصل** اگر در برج منقلب
بود رب بود **فصل** و اگر صاحب طالع در دوازدهم بود یا نحسان
یا در تربیع یا از مقابله پایها فکار شود **فصل** و چون آفتاب و ماه

وزحل در ششم بود زیانی رسد ش از قبیل سردی و خشکی یا نقرس و تن وی افتد به تنها و یا پایها **فصل** و چون مریخ در ششم بود بهایم مولود را عیبی رسد و یا پهاش لگارشود **فصل** و چون برج منقلب بود در برج بود یا لنگی یا پا یهاش مخالف یکدیگر **فصل** و چون زحل در الاوج بود مولود را از سردی و خشکی مخرقتی و بلایی رسد و درد نقرس پدید آید

فصل و بهتر آن بود و سخت تر شب و حفاد اما ترست و بیشتر وپس ازین نگاه کن بجنیها که زیان کند یا خود بکدام اندام یا دشاهی وی بود چنین حکم کن که فکاری در قسمت کسی بود از ان برج و اندازه آن رجا بیکاش از جمل تا بدانی آنجا که کنش را در روی بینی و آن جانب و اگر فکار شدن در روی بود بدان از برج وسط السما چنانکه گفته است و در دستوش نگاه کن تا هم طالع اگر جزوی از برج معنی در روی بود از جانب راست بود و اگر ازین هیچ جزوی سوی از جانب چپ بود **فصل** و بعضی

واما یان گفته آمد کجهار را ببایند دانستن که کی ازو از قسمت فلک اگر بالای زمین نباشد در جانب چپ است و اگر بالای زمین است بود در جانب راست

باب وقت فکار شدن

و آن از پنج جایگاه توان شناختن اگر سهم فکاری و آنها که دلیل آن کنند که در طالع باشند بکودکی فکار شوند و چون میان طالع و میان وتد الارض آخر در آخر جوانی فکار شود و اگر میان طالع و وسط السما بود قوت آنکه بر بالای آید باول جوانی فکار بود **فصل** و اگر در وتد منوب بود آن وقت فکار شود که عمر گذشته بود و وقت اجل آید چون دلیل فکار شدن و نشانهای زیر تعیین آن جز بر برج قسمت و برج [illegible] نگری

باب اندر ریشها

ان که مستولی بر کارها و نشانها که کیا شد بهرام و عطارد و زهره اما از سبکی و حرکت و گرمی و نشاط و قوت و صبر و چابکی **فصل**

اما عطارد را ادب بود و دبیری و ذهن و در رسیدن و گرفتن الکلام و بحث
و دبیری **فصل** اما زهره از این که وی راست آهستگی و دستکاری و نقشها و
و صورتها که تعجب نمایند و مدارا و لطافت و حیله هیچ پیشه از پیشها مستقیم نبود
الا که طبایع این سه کوکب یاری یکدیگر دهند زیرا که کار کردن الا بحکمت راست
نیاید و حکمت نهان تیز توان گرفت و ذهن سبب انگیختن و جمع آوردن و
بحکمت اجتهاد تدبیر و تالیف تمام نباشد و ثبات اجتهاد و نشاط و صبر است
و اما آفتاب و زحل و مشتری و ماه هیچ دلیلی صنایع نبوند الا یاری یکی از این سه
کوکب و مساعدت کردنشان ایشان را از این که آفتاب دلیل پادشاهی و دهقانات
و روزگار و شریکان و زیردستان و دوستان و کسانی که خطیر باشند
و بزرگی و کسی که از پادشاهان فرمان دهد و فرمان نبرد و او را خدمت کنند و او
خدمت نکند و بندگان را خدمت فرماید و کارهای دون او را نباید کردن
فصل اما زحل دلیل حلاوه نجراست و شومی و ترسیدن و سبکی و ستمکاری

و نادانی و کسالی و آن کس که طبع حس دارد دل رجوع گیرد و ستمکاری
بر جفا صبر کند و بر جهت خور بسته بود و دخواری بخویشتن گیرد و ستمکاری
و عاقبت اختیار کند بکار کردن زود و خیر بود و از این کوکب یکی یاری وی کند
نیز تا یکدیگر بودن زمینها آبادان کند و جویها کندن فرماید و مرد
بکار بردن و کار بزرگان و بندگان و زنان کند و اما مشتری خداوند
زهد است و عبادت و ستر و پرهیز کند یاری خرسندی گیرد کند و آن کس که
طبع حس دارد روزگاری نیکو زند و دنیا بسپارد و بآخرت مشغول گردد
و کاری نیک کردن هر روز کار بر روشنی نیکوکار شود و اما ماه ضعیف
ضعفت و عجز و شتاب و سبکی و دگا باشد و خبرها برسد خبری تواند
داد و حکایت کار کردن و از خود وقتی راحتی نتواند گفتن و از دست
خویش استخراجی نشود و بیشتر کار کردن وی آید و ستدن و پیش شدن و
باز پس آمدن و منفعت و عاقبتش را ثمرتی بود و باشد که قوی بود و چون

کواکبی ندارد که طبع وی را یاری دهد و کار ده بر اندازه نظر وی فیلسوف
بر کار کردن چون شتر ربیب و مکاری و ملاح و پیک و رسول و دیدبان و غماز
و سخن چین و هر کسی که کار دشوار کند بتن و برنج افتد و به پای باید شش رفتن
و به دشواری و رنج چون پیکان و فراشان که مردم را چهار صنف اند بعضی
باشند که ساعت منظوم بود و سخن گفتن و آواز و بعضی کار بدست کنند
چون دبیری و درودگری و درزی و بعضی بود که عمل معاش ایشان در تجارت
و گردیدن و خریدن و فروختن بود فصل و بعضی آنکه عاجز و محروم باشند
از عمل بهست و منطق و تدبیر و حرکت و حیلت بود و کوکب باشند که بجای
علم باشد و به دیگر جای صانع و به دیگر جای بازرگان و به دیگر جای معطل و بی
کار و من درین تصنیف که یاد خواهم کردن قدر طبایع کواکب و کار کردنش
و عمل کواکب که یاری باشد و بدی نظر دارند چه تاثیر کنند و چون نظر کسی در
باب بیکار شدن و ایمن باشی ازان و مولود را صنعتی که از نحوست و سلامت

وانها

وانداهای جای خویش که سر بجبری از صناعت که نشایه بدان جهان کردن
باز دست آری و طلب کردنش و در رو تمد تا چهارم بود طالع وسط السماء
وتد الارض و وتد للغرب بس اگر خانهای چهارگانه که از پس اوتاد باشند و مایل اوتاد گویند
وانو هشتم و پنجم و دوم و یازدهم بود فصل و نگاه کن به برج ششم و
خداوندش و سهم السعادة و صاحب حدود و قمر ترقی بود با غربی از پس ساعت
روز از ولادت مولود نگاه می کنی تا خود کوکب عمل از خانهای عمل کی
بود و اگر آن برج خانه وی بود عملی ده میانه از اعمال بزرگ و اگر در خانه
خود بود تنها و در وجه خویش از عمل بالاتر ازان منزلت و قربت دهد و
اگر در شرف بود او را قوی و تنها دقی بود از جای و عملی ده بزرگترین عملها
و بینها و مشهور نام برده و اگر در جای بود ازین خانها راجع ازان بیمی بکاهد
و اگر رجعت وی دو غربت بود ثلث بکاهد و اگر راجع و غریب و محترق بود
از همه عمل بکاهد مولود را از عمل بر ازام شود چون کسی که بر اغان نشیند بی مال

که بوی خرید و فروخت و صبر میکیند و بدان که دلیل ساعت چون بخانه خویش
بود دلیلی صناعتی بود که جوهران برج را ماند و جنس وی و چون در برجی بود
که او را حظی دران بود جوهر کوکب بجوهر برج بیامیزد و اگر دلیل بر ساعت
در خانهای مشتری بود دلیل پیشهای بزرگ و شریف بود و اگر در خانهای زحل
بود دلیل عملی بود که خداوندش را بدان عیب کنند و هر پیشه که ذل و خواری و
نقصان دران باشد و اگر در خانهای مریخ بود دلیل عملی بود بزرق و حیلت
و هر پیشه که دران سبکی و شتابی بود و اگر در خانهای زهره بود دلیل بر کار کردن
زنان بود و هر عملی که اندران تنعم و خوشی و خواری زیستن بود **فصل**
و اگر در خانهای آفتاب بود دلیل عملی بود که اندران سلطانیت بود
عامل را و زیر فرمان بود و ریاستی بود و بزرگی و اگر در خانهای ماه بود نشان
صناعتی بدیع بود و هر صناعتی که کسب مولود اندران رای خویش و رفق و حیلت
بود و اگر کواکب عمل در طالع بود بیشتر از درجه طالع بود عمل مولود کاه متقبل بود

وکاه

وکاه مدبر و اگر زایل بود یا به و از دهم عملش در ادبار و نقصان و لستین بود
و اگر در وتد وسط السما بود عملش عزیز بود که کس بوی نتواند رسیدن بزرگی
و بلندی دارد **فصل** و اگر در و از دهم بود دلیل کند که مولود را سبب
عمل عزتی و عملی و غنی و ذلی رسد و اگر کواکب عمل در فرح بود دلیل کند که از
عملش خیر و خورمی بود و اگر منحوس بود در خانهای قوی عملش ناخوش بود
بر اندازه قوت آن کوکب و ضعفش و تنگی **فصل** و اگر کوکب عمل در
هبوط بود تن عملی دهد و کمتر منفعت و بزرگی مودت و دشواری و اگر او را
دران جایگاه بهری و فرمانی بود عملی میانه دهد و اگر در هبوط بود غریب و
سستی کند بکار و خود را هیچ ندارد و زیان کند و دشواری بیند بکار و اگر
سعدها کوکب عمل ناظر باشند مولود عمل دو دارد **فصل** و اگر کخدا نظر
بود خاصه زحل دشواری در عمل آورد و ناخوشی و اندوه پیوسته سست و از
و هر پیشه بجای بگذارد و اما مریخ خشم فزون آرد و ننگ داشتن و حمیت و تن

عزیز داشتن وعمل بجای مانه ان و دوست ندارد و خشم گیرد وعمل آن بود
که روی بود و او را سود و بهران که برجای آتشی دلیل عمل آتشی باشد چون
آهنگری و زرگری و رنگرزی و سیوگری و آبگینه گری کردن و آنچه برین مانه
ازان جبرها که باشد کنند در بروج خاکی دلیلها عملهای زمین بود چون کلگری
و کوزه گری و کجکنی و آن کس که کوهها برد و آسیاها آراسته و سنگ ببرد و اندر برج بادی
دلیل تیص و سرود و لهو و بازی و حکایت بود **فصل** . بروج آبی دلیل
عملهای آبی بود چون بر دریا فرو شدن و سقایی کردن و ملاح و گازر و صیاد
و کسی که بدین طبقه بود **فصل** چون کوکب عمل در برجی بود بر صورت سلاح
دلیل یوز دارد و بوزینه دار و سگ دار و کسانی که شیر گیرند و گرگ و خشک و کسی که
ودان را بیاموزد و اندرین که بر صورت مردم بود دلیل نحاسی و طب و تعلیم و ولایت
و جهات **فصل** و اگر در برج بهایم بود دلیل ریاضت و سیاست ستوران بود
که اسب آموزد و خرید و فروخت ستوران کند و بیطار بود و اگر در برج گوسفند بود
دلیل

کسانی بود که مرغ دارند و شبانان و قصابان و تیر دارو شیر و روش و آنچه برین
مانه ازان کسانی که گوسفند دارند **فصل** و زهره که چون درین برجها بود
بر صورت مردم دلیل عمل بود ازین سه کوکب یکی بود و ناظر بود ازین
جاه مردم دلیل سرود و طرب و لهو و بازی بود و آنچه بدین مانه که چون در
برجها بود بر صورت مردم دلیل عمل بود ازین سه کوکب یکی بود و ناظر بود ازین
جاه مردم دلیل سرود و طرب و لهو و بازی بود و آنچه برین مانه **فصل** و اگر
در برج بادی بود و روغنهای خوش و بیع اسفرغمها و میوهای خوش **فصل**
و اگر در برج خاکی بود دلیل کند زر خریده و فروخت در و مروارید و صدفها
بحری **فصل** و اگر در برج آتشی بود دلیل زرگران و تاج کردن بود
و زر خوابا نیده کردن بود و حیلهای بدیع و اگر در بروج چارپا بود دلیل فروختن
آهو و خرگوشان و خران و گاوان کوهی **فصل** و هم چنین بهرام چون
دلیل عمل بود و بعضی ازین کوکب که دلیل بنهاست بوی ناظر بود **فصل**

واگر در برجهای آتشی بود دلیل عملهای آتش کند قوی چون آهنگری و زرگری و بکنه گر
وآنچه بدین ماند **فصل** واگر در بروج خاکی بود دلیل عملی بود که با آتش کنند
چون آجر پختن و سبو پختن و کوزه و سبو فروشی و گچ گر و نوره گر **فصل**
واگر در بروج آبی بود دلیل عمل آتش و آب چون گرمابه کاران و نبیدفروش و طباخ
و تیر و ماورد گیر و صابون گر وآنچه بدین ماند از عملهای آتشی و آبی **فصل**
واگر در بروج هوایی بود دلیل کند که کمان گر و ملسه و زنخ گیر و دبریق و
آنچه بدین ماند **فصل** واگر در برجی بود بر صورت مردم در جایگاهی بود که او را
خللی بود و فرمانی و دلیل طلب بود **فصل** واگر در جای هبوط و فرو شدن
بود و نحوست دلیل کار ناکردن و خسته کردن واگر در خانهای بهیمی بود دلیل
بیطاری بود و نحوست واگر در ساقط و غریب بود دلیل کند که مردار شوید
و پوست کند چون گور و آنکس که دباغت کند و کلاه گر و کارهای پلید و زشت
و چون عطارد دلیل عمل بود در برجی بود بر صورت آدمی و بعضی از کواکب

صناعتها بود ناظر بود دلیل ادب و تعلیم و نحو و شناختن کارها و خبرهای
ایشان و حکمت و فلسفه و علم خطها و رسولها **فصل** واگر در برجی آتشی بود
دلیل خراب و حیرانی و جهد کند **فصل** واگر در برجی خاکی بود دلیل کسب
به دانستن مساحت و ارش پیمودن و شمار و قسمت و هندسه **فصل**
اگر در برج هوایی بود دلیل کند که مرغ گیرد بحیلتها و علم کن بود **فصل**
واگر در برج آبی بود دلیل بود بر جویها و ساختن کاریز و شمار کوهستان و
پیمودن بنیادها و هر علمی که در آن شمار و تاریکی بود طلب کند به هر پیشه کاری
آن مولود و هر کاری آن مولود که یاد کرده آمد از سهم السعادة والصناعة
و خداوند شش سو سهی ماه و بازگشتن و آن برجی که اندر وی بود خداوند
حدود آفتاب و ماه و خداوند خانهاشان و کواکب دلیلهای ناظر باشند
دستا هووی بود جوهری کوکبی که ناظر بود و کوکبی از این دلیلها اثبیت
ویرا قوی کند و سعادت دهد و حری اگر دلیلش به رغبت کردن در آن و خاص

چون سعدی باشد این کوکب **فصل** واما نظر تربیع عمل بروی تباه کند
وزاهد کرد اندیشش بوی در دوران کردنش که بجای بهلد خاصه چون نحس
بود در عمل خویش خبر جانه بیند که بدان خرم بود و در تقویت و ستواری
بود و هم تا از وی جدا شود و بدان که ماه چون با آفتاب بیوندد از برج وسط
السما آید بجای خویش بود و تر فش دجایگاهها بهرها و نظر کند بدیشان
کوکبی که دلیل عمل بود دلیل عمل سلطان کند در ریاست ولو ونهی و امر
فصل پس اگر بهرام نظر کند دلیل اسفهسالاری کند و سیاست
سپاه و تعبیه لشکر و بیش روی لشکر کردن و تدبیر حربها و حاجت شهری
و منع کردن میراستان و دزدان و صعلوکان **فصل** واگر بجای
بهرام عطارد بود دلیل ولایت خراج بود **فصل** واگر بجای عطارد مشتری
بود دلیل قضا و حکم کردن و داد دادن رعیت و هر شغل پادشاه بود
که اندران حقی و دادی و انصافی بود **فصل** واگر بجایگاه مشتری

فصل

زحل بود بجای وی بود که دلیل عمل بود مشتری را با وی گواهی و فرمانی
بود دلیل وکیلی و قهرمانی و دیه داشتن و تقبه کردن و مرمت کردن بود
فصل واگر زهره بیوندد از جای معت و هر دو در طالع باشند یا برج
وسط السما ان برج بر صورت آدمی بود دلیل سود کند و تالیف آرد
و طریقهای خوش مطربان اگر عطارد بدیشان ناظر بود دلیل کند بر حساب
زود ناودر بربط و چنگ زدن و آنچه بدین ماند از آلات مطربان **فصل**
واگر بهرام نظر کند دلیل رقص و رحق بود و بردستها برشدن و صورتها
و بازیها سبک دستی **فصل** واگر بجای بهرام مشتری بود دلیل
قرآن خواندن و طریقها خواندن و نهادن و آواز نیکو کردن و باریک
کردن بحزینی و درع و عبادت **فصل** واگر بجای مشتری زحل بود
دلیل بود بوجوه کریه و دعوتی که در سینه پیچد و مرگ و مصیبت **فصل**
واگر قمر بعطارد بیوندد بجای زهره دلیل شمار و کتاب بود در اتصالش

بعطارد بود برج جنوبی باشد با ادیب یا معلم بود فصل و اگر آفتاب
ناظر بود دلیل نماید بر شاهان و خط اطوار ما بود فصل و اگر بجای آفتاب
مشتری بود دلیل کند بر مصاحف نوشتن و فقه و حدیثها و اهل فضل فصل
و اگر بجای مشتری زهره بود دلیل آن بود که از بهر زنان شعرها نویسند و دالش
وادهای زنان نماید و اگر ماه ناظر بود خصومات نویسند و شرطها و قرینه‌ها و
و اگر بهرام ناظر بود داغ جهار یا کند تا بهن و آتش فصل و اگر بجای بهرام
زحل بود فسونها نویسد و سنگهای بزرگ بجادویی بشکافته و تعویذ نوشته
و جادویی فصل و اگر اتصال بزحل بود و زحل در برج خاکی بود دلیل
سا بودن سنگ و سنگهای بزرگ فصل و اگر بجای آفتاب مشتری
بود مساجد بنا کند و کنشت ترسایان و جایهای نماز و عبادت
فصل و اگر بجای مشتری زهره بود دلیل بنا بود با آجر و گچ و بناهای
لطیف که چشم را لذتی بود دیدن آن فصل و اگر بجای زهره بهرام بود

دلیل

دلیل تنورها و گرمابهها و تنورها بود و آنچه بدین ماند و اگر بجای بهرام عطارد
بود دلیل سست بنا بود و اگر در برج آبی بود دلیل خانها لرزانی کردن و هرچه
ازین بود و اگر هیچ کواکب نظر نکنند دلیل نا پخته و گل بود و اگر بهرام پیوندد
و بهرام در برج آتشی بود دلیل کارهای بود که با آتش بود و اگر با آفتاب ناظر
بود دلیل شمشیرگری و آلات سلاطین بود و اگر بجای آفتاب مشتری بود
دلیل آن بود که زرگر بود و اگر بجای مشتری زحل بود آهنگر بود و اگر
بجای زحل زهره بود زرگر بود فصل و اگر بجای زهره عطارد بود
ضراب درم و دینار بود و اگر نظر ماه بود نقاش زرنگر بود و اگر اتصال ماه
و مشتری بود و مشتری در برج حیوانی دلیل کند که فقیه بود در کار دین
فتوی دهد فصل و اگر با آفتاب ناظر بود قاضی بود و اگر نظر عطارد
بود قاضی یا موذن بود و اگر نظر بهرام کند طبیب بود و اگر بهرام
نظر کند از برج بهایمی قصاب بود فصل و اگر از بروج مردم ناظر

بی نظر بود بلاپلاسها و بوریاها و بساطها و نمدها بافد **مفصل**

و اگر زهره بی نظر بود ملحم بافد **مفصل** و اگر زحل ناظر بود پلاسها

و بردها بافد و جوالها از موی **فصل** و اگر مشتری نظر کند طیلسان

بافد و جبتهای صوف و پشمین بافد و اما درزی بود چون عطارد

در وتد رابع خطا بود و چنین که برج کرمیل زبان رسیده و محوس

بود درزی بود و اگر نظر مشتری بود و خاصه از برج حیوانی خرد دوزد

و کواکب اگر آفتاب ناظر بود کلاه و قبا دوزد و خلعتها و الات سلاطین

مفصل و اگر زهره نظر کند نی و بود و اگر زحل بود پرده و تیمیم

دوزد و اگر ماه جامه از پنبه دوزد و اگر هیچ کوکب باوی ناظر نبود

گر بود و اما سر از پرده و بالانها دوختن از آمیختن چند ستاره بود

باب صب درودگران

چون عطارد به بهرام نظر کند از بیت الملل و آن برج از بروج نبات بود

بود و منحوس بود یا راجع یا زبان رسیده چام بود **مفصل** و اگر

از قوس نظر کند بیطار بود و اگر نظر زهره بود و اگر نظر زحل در برج مردم

گورکن بود و اگر در بروج بهایم بود گوسفند کش و صیدگیر بود **مفصل**

و بدان که چون کوکبی بکوکبی نظر کند قبول و مانند این استادی در هر

و در قوت پیشکاری وی و اگر دو کوکب بر دلیل عمل نظر کنند مردم بتهبا

بسیار رواته و توقف کند در کارهای بسیار **مفصل** و اگر یکی از این کواکب

او را قبول کنند عمل آن کوکب از آن عملها دوستر دارد و از این کواکب

هر کدام که مقبول بود آن کار کند **مفصل** و اگر کوکب زیر شعاع بود شعاع

آفتاب محترق بود عمل تباه کند و ضعف دارد و بیکاری و پردخته آید

و کارش ناقص الا عطارد خاصه که اگر باوی بود دبیری دیوان دهد که

خیر تعریض پیشنهادت و بلندتر و بزرگتر **باب صا جولاهگی**

چون عطارد دلیل صناعت بود با بطالع یا راجع دلیل جولاهگی کند و اگر آفتاب

ورودگر بود و هر کاری که با آهن و چوب بود و اگر زهره ناظر بود
و درودگری فرما کند سقفها و روزنها و طاقها و چوب و آنچه بدین
ماند **فصل** و اگر آفتاب ناظر بود چنانکه آتش بود و تیر و کمان
و نیزه و منجنیق و عراده و جز از این آلات سلاطین و اگر مشتری
ناظر بود آلات ملاحان کند و محملها و آلات دین و عبادت **فصل**
و اگر ماه ناظر بود دولاب کند و سفینه و جسرها و آلاتی که آب بکار آید
فصل و نیز اگر زحل و مریخ و زهره یکدیگر را بینند در بروج بود
خاصه در حمل و اسد و قوس دلیل تراشیدن چوبها و الله اعلم

باب صحه خرازی و اما بهرام
چون مشتری را بیند و یکی از چهار رو تند و یکی از این هر دو در بروج آتشی
بود و دیگر در بروج حیوانی دلیل کند که پوستها پاره کند و از آنچه جز با
پاره کند و دوزد **فصل** و اگر زحل بهر دو ناظر بود کفشگر بود و اگر

عطارد

عطارد با وی آمیزد مانند صحاف و دوزد که نان از وی خورند
و اگر ماه با وی آمیزد مشکهای آب و راویه و مطارها و دوال دوزد
فصل و اگر زحل بهر دو ناظر بود دلیل کند که دباغی کند و دباغت
فصل و اگر زهره ناظر بود نعلهای نیک دوزد و بعضها سندی کند یا
و معلی دوزد و آنچه بدین ماند **فصل** و اگر آفتاب با وی مناظر
بود صناعتها و سلاحها و حلقها شمشیر و آنچه بدین ماند سازد و الله اعلم

باب صد نقاشی و نگارگری
ماه چون در حد عطارد بود و عطارد ناظر بود او را بجایها سنگی دلیل
نقش و صورت بود و آنچه بدین ماند **فصل** و اگر نظر زهره کند دلیل
صورتگری بود بر نگارها الوان مختلف و اگر بهرام نظر کند دلیل نقاشی
بود در آهن بر کندن **فصل** و اگر بجای بهرام زحل بود دلیل نقش
و کننده گری گچ بود و آنچه بدین ماند **فصل** و اگر بجای زحل آفتاب

بود دلیل صورت برزن بود و هر نقشی که فروزد و نیکوئی دارد فصل
و اگر بجای آفتاب مشتری بود دلیل کند بر نقشهای مصحف و نقشهای مصلی
نماز و حیرها که بجود روی کنند فصل و اگر بجای مشتری ماه
بود دلیل نقشهای کهنه بود و آنچه بدین ماند فصل و هم چنین چون
زهره در خانهای عطارد بود در وتدها یا در مایل الوتد مقارن وی
باشد و دیداری بود از تحت الشعاع چونانک دست و صورتها ظریف تواند
کردن فصل و اما عطارد دلیل هر نقشی که نبشتن در وی باشد از
نشان روزگها و هر چه بقلم نویسند و باهنر کنند نقش درم و دینار فصل
و پیشه زرگری و زهره و بهرام چون در جایگاهی باشند یا بخانهاء
یکدیگر باشند با یکدیگر نظر کنند کار زرگری کنند و خاصه که در برجهای آبی
و آتشی بود فصل و اگر زحل بریشان ناظر بود جامهای سیاه ارزند
و هر چه سیاه کنند از قباها و آنچه بدین ماند فصل و اگر نظر آفتاب را

باشد

باشد دلیل رنگ و اصعال و بزرگ و کنند و هر رنگی که او را نوری و روشنی
بود فصل و اگر بجای آفتاب عطارد بود دلیل رنگهای لشها کند
و رنگهای سبز و پیروزه گون و اگر بجای عطارد مشتری بود دلیل رنگ
زعفرانی کند و هر رنگی که زردی در وی باشد و اگر بجای مشتری قمر بود
دلیل رنگ سبز بود که مروحه از وی کنند منقش و آنچه حصیر عبا دانی از وی
کنند

باب چه کندن زمین

بهرام چون دلیل عمل بود و اندر برج خاکی بود دلیل کندن و آهن بود پس
اگر آفتاب بسوی ناظر بود دلیل آن بود که معدن زر و سیم کنند و کان
و یاقوت و هر جوهری فاخر و بزرگوار فصل و اگر مشتری ناظر بود
دلیل خندق کندن بود و کنده از بهر کارزار تا از دشمن ایمن باشند
و اگر زحل ناظر بود دلیل چشمه آب کندن بود و بلوعه و آبخانه و جایهای
کج و تاریک فصل و اگر بجای زحل زهره بود دلیل کندن چاه

آب وسردآب بود وخانهای خنک **فصل** واگر بجای زهره عطارد
بود دلیل کندن جوی کوچک آب بود واگر بجای عطارد قمر بود دلیل کندن
حوضها وبرکها بود ومصنعها وچاهها وکوهها وویرانها بود والله اعلم

باب صو اندر ملاحی

عطارد وچون باز زحل در وسط السما بود دلیل ملاحی وصاحب کشتی کند و
اگر آفتاب بهر دو ناظر بود دلیل ملاحی در زورقی کوچک وکشتی پادشاهان
بود **فصل** واگر بجای آفتاب مشتری بود دلیل ملاحی وکشتیها از
بهر جهاد وغزا واگر به زیادت **فصل** وهمچنین بود که مریخ نشانهاء این
بود **فصل** واگر نظر مریخ را بود بجای مشتری دلیل نفاطان بود
که آتش اندر زنند در کشتیها ومرکبها **فصل** واگر بجای بهرام زهره بود
دلیل ملاحی بود وهر ملاحی که آواز وی لطیف وحزین بود **فصل**
واگر بجای زهره ماه بود دلیل زورقها بود که فی بر و دریا آید از پشتها

فصل

فصل وهمچنین ماه چون در منزلی بود واتصال به زحل دارد در جها
وخاصه آن ناحیت شمال دلیل ملاحان وخداوندان کشتی بود وصاحب
بادبان

باب صز اندر آهنگری

چون بهرام وزحل هر دو در رو باشند ور جای آتشی خاصه برج وسط السما
دلیل آهنگری بود **فصل** واگر آفتاب به ایشان ناظر بود مولود تیغ گر کند
وزره وسنان واگر مشتری بهر دو ناظر بود بهر آینه کند وکوکبهای مصحف و
ظرائف چنین **فصل** واگر قمر ناظر بود براده کند وحکاکه از بهر آب کشیدن
وآنچه بدین ماند **فصل** واگر بجای ماه زهره بود صندوق کند وآلاتی که
زنان خرد را در وی نهند واگر بجای زهره عطارد ناظر بود کارد وناخن گیر بود
ونقاشی وکندن بود وسوزن وآنچه بدین ماند

باب صح صنعت درزی وخیاطی

چون ماه وعطارد با مریخ وزهره در رویت باشند
وبیکدیگر ناظر باشند دلیل بیا وصح زدن بود وچون کواکب زایل الوتد

باشند دلیل مهره بازی بود و اگر عطارد و زهره در حد و خویش باشند
یا یکی از هر دو در حد آن دیگر بود دلیل رقص ارمن بود و خاصه چون در
برج جدی بود **فصل** و اگر مریخ و عطارد در وتد الارض بوند دلیل رقص
و بر رسن شدن بود و اگر زهره در خانه هر دو بود با عطارد و هر دو در وتدها
باشند دلیل چنگی و نای زدن و لهو و بازی بود **فصل** و چون عطارد
نزد زهره بود و زهره در وتد بود یا در تربیع عطارد و هر یکی ازین هر دو در
حد آن دیگر تا هر دو مشرقی باشند و هر یکی ازین هر دو در خانه بود یا در مثلثه
دلیل نغمت خوش و حزین بود و طرب و بابازی و رقص و زفن و دست زدن

باب صنعة الطب چون مریخ و
زهره متقارن یکدیگر باشند یا در تربیع یا تقابل کنند یکدیگر و هر دو از وتدها
زایل باشند دلیل طب و علاج طبیعتها بود **فصل** و چون مریخ و عطارد
در خانهای زهره باشند دلیل ختنگی و هنر بسیار زنان آستن و غمزها افسون

گران

گران و جادوی و نیرنجات بود **فصل** و همچنین چون بهرام دلیل عمل بود
بقمر بوی متصل بود در برج جنوبی دلیل علاج و کحالی بود **فصل** و اگر کوکب
نحس ناظر نباشد دلیل علاج جو نیل و اسکنج و شکافتن و داغ نهادن بود
فصل و اگر زهره ناظر بود دلیل رگها بریدن و آنها گشادن بود
فصل و اگر ناظر زحل بود دلیل علاج بواسیر و حقنه و آنچه بدین ماند از
علتها عورت **فصل** و اگر زحل مشتری بود دلیل علاج کند با فسونها و نشتها
و آنچه بدین ماند **فصل** و اگر بجای مشتری عطارد بود دلیل افسون بود همچنین
و هر وردی که باشد بحیلت و مدارا و حکمت و وهم **فصل** و اگر بجای مشتری
آفتاب بود دلیل کحالی بود که علاج چشمها داند کرد **فصل** و اگر بجای
آفتاب ماه بود دلیل کشتن و مداوا نهاد بود و علاج باد و شنام و کند و درد و دندان
بود **فصل** و اگر کوکبهای علوی در برج حیوانی بود یا در وسط السماء یکدیگر
پیوندد دلیلست از آن مجبر کند و آنکس که اندام شکسته درست تواند کردن

باب در نخچیر کردن

چون زحل در طالع بود و بهرام بوی ناظر از وتد موجب دلیل صیادی بود
آنکس که دام نهد و تله و بیشتر از بهر دام و دد و دهم چنین چون عطارد در سیم
بود و مریخ در نهم دلیل اصحاب صید بود و آنکس که سگان و اشکره آموزد و چون
عطارد و قمر در سنبله باشند یا در اول درجه از حوت دلیل بازداران و یوز
داران و سگ داران بود و هر کسی که نخچیری کند **فصل** و چون قمر ممتلی بود
در ثور با عطارد دلیل خداوندان یوز و باز و چرک بود و آنکس که بدام مرغ گیرد
و بدبق و چون قمر با عطارد در بروج آبی باشند دلیل ماهی گرفتن و در آب صید
کردن بزورقها و دامهای مرغان بود و دامهای ماهی و الله اعلم بالصواب

باب در رسن تافتن

چون زحل در خانهای عمل بود در بروج ذوجسدین و از این کواکب که دلیل
صناعت اند یکی بوی ناظر باشند رسن باف بود و اگر بهرام نظر کند لیف باف بود **فصل**

واگر زهره نظر کند قنب باف بود **فصل** واگر آفتاب ناظر بود مستود
اسبان باف بود و اگر مشتری نظر کند رسنهای کشتی باف بود **فصل** و اگر
عطارد نظر کند موی باف بود زیرا که دلالت تنها زحل را بود و این برج
حیوانی بود رسنها باف از موی **فصل** و اگر ناظر قمر بود رسن باف
فصل و اگر آفتاب ناظر بود نوار شتران و بارپند باف بود و الله اعلم

باب در عطاری

و اما عطاری
چون زهره در طالع بود و بجایگاه خویش خرم بود و اندر برجی بود بر
بر صورت آدمی مولود عطار بود **فصل** و چون زهره دلیل کار بود
و در برج کار بود صورت ~~آدمی مولود عطار بود~~ و آن نیز نست از زحل
بوی ناظر باشد از جای مولود عطار بود مشک و عنبر از شهرها آرد **فصل**
زیرا که زهره بر زحل ناظر بود در خانه خویش است و شرف زحل ابر اجارت
خویش بود نام برده **فصل** و اگر زهره و زحل ناظر بود از خور مولود در عنبهای

خوش بوی آرد و روغن چرب و بنفشه و زنبق و انکردن و امثال طیبی بود

فصل و اگر زهره دلیل عمل بود و اندر برجی بود بصورت مردم مولود
عطار بود فصل و چون زهره با زحل در برج عمل بود و آن جدی است
مولود عطار بود احتا دو سمه و قسط کرمی بازرگانی کند والله اعلم باب

باب قجه بیلوری

چون طالع بابی بود و مشتری و زحل در وتد الارض باشند بلور بت و دارو
فروشی فصل و چون بهرام نیز و زهره دلیل باشند بر عمل و یکی هر دو دیگر
نظر کند از تربیع دلیل فروختن عقاقیر کند و داروها فصل و چون
بهرام در جای عمل بود و ناظر بود و آن برج آبی بود و وی در برج آبی بود مردار سنگ
و سرسوز سیم فروشد و آنچه بدین ماند از داروها فصل و اگر بهرام دلیل
عمل بود و نظر زحل دارد از نور و سیکه زرده چوبه و تیم و زعفران و دیگر
انار و چیزی که دباغت را بکار آید باب قد

فریه و فروختن میوه تر چون زحل دلیل بود و مشتری بوی ناظر
از سرطان سیب و انار فروشد فصل و اگر مشتری از حوت نظر کند
انجیر و میوهای شیرین فروشد و اگر نظر مشتری از ثور بود بازرگانی
سیب و امرود کند و به و دیگر میوها عراقی کند فصل و اگر مریخ بزحل از
سرطان ناظر بود و زحل و مشتری کسار اری سبز فروشد و هر میوه کوچک
و لطیف

باب تره فروشی

و اما تره فروشی چون زحل در جدی بود و قمر ناظر بوی بود از سرطان تره فروشی
کند فصل و اگر عطارد در برج آبی بود و قمر بوی ناظر باشد و از برج نباتی
بوی پیوسته بود دلیل تره فروشی بود و آنچه بدین ماند فصل و اگر
قمر بعطارد ناظر بود و عطارد در طالع بود در برج نباتی و قمر در وتد
الارض گزر و شلغم فروشد و هر تره که دیر پاینده بود و قوی گردد

باب تو بزرگری و کشت ورزی

چون عطارد در وسط السما بود در برجی خاکی و زحل ناظر بود بوی از بر جای
خاکی یا آبی دلیل برزگری بود و کار زمین مفصل و چون زحل در برجی منقلب
باشد و دلیل عمل بوی سو نهد دلیل برزگری بود مفصل و چون زهره
دلیل عمل بود و مریخ او را ببیند و مریخ از آفتاب ساقط باشد دلیل برزگران
بود مفصل و چون زحل دلیل عمل بود و به جای رهان کار بود و
قمر بوی متصل بود از بر جای تر دلیل دشواری بود در بیخ بردن و دلو کشیدن
و دلوهای بزرگ از چاه برآوردن مفصل و تره فروشان را و کشت
کردن و کاری که بیخ بود و معونت افتد و چون زحل در ثور بود مولود در میان کشتن
و عمارت مشغول بود

باب قز بازرگانی ابریشم

زهره چون دلیل کار بود و زحل ناظر بود از عقرب یا سرطان بازرگانی کند
و چیزی که بوی خوش دارد مفصل و چون زحل در ثور بود و زهره در سنبله
بود و زحل ناظر بود از بروج آبی و بهتر حوت بود که خانه مشتری است مولود سغ
غم فروشد و بهست آرد

باب قح بازرگانی لجورد

چون زهره در طالع بود یا وسط السما و در برج ثابت بود و عطارد نیز ناظر
بود از برج ثابت دلیل جادو مردی بود مفصل و اگر یکی در برج
آبی بود و یکی در برج حیوانی بازرگانی بجامهای ملحم کند که پنبه درش
باشند و فروکتان مفصل و چون زحل در جدی بود و عطارد از
سنبله ناظر بود و جامه رنگین فروشد زیرا که عطارد در خانه خویش
و شرف خویش بهتری دلیل دهد و شر تغیر دهم چنین زحل در ثور بود
و عطارد از سنبله ناظر بود و پس اگر عطارد با زحل بود در جدی کرباس و
بطانه و جامه استری فروشد مفصل و اگر مشتری از میزان ناظر
بود بازرگانی بجامهای حریر و ابریشم کند مفصل و اگر مریخ زحل
ناظر بود از میزان و ستارهای خرد فروشد زیرا که و ستاره هم جامه کوچک
قمر است و اگر زحل در دلو بود و عطارد از میزان بوی ناظر بود و ستار

فروشند و جامهای رنگین و نافرمتنع **فصل** و اگر مشتری با زحل
جمع بود زحل در جدی بود خلقان فروشند **فصل** و اگر زحل در ثور بود
و مشتری با زحل ~~جمع بود زحل در جدی بود~~ ناظر بود بوی از سنبله جامهای
جائی و ستبر فروشند و بارها کهن **باب**

در کلیم و زین و پوستین فروختن و دلیل عمل چون در بروج حیوانی بود و کوکبی
از برج بوی نظر کند و آن کوکب خداوند بیت الموت بود که حیوان بود
فصل و اگر نظر بهرام کند پوستین فروش بود **فصل**
و اگر زحل ناظر بود برده و پلاس فروشند و هر چه از موی بود **فصل**
و اگر عطارد نیکوئی ناظر بود که دلیل عمل بود و آن کوکب زهره و بساطهای
منقش فروشند **باب در بازرگانی گندم و دانها**

عطارد چون صاحب عمل بود و در برج نباتی بود و زحل بوی ناظر بود از برجی
نباتی گندم فروشند و جو **فصل** و چون زحل دلیل عمل بود و در جدی
بود و قمر بوی ناظر از برج ثور گندم فروشند و جو **فصل** و چون زحل
دلیل عمل بود در جدی و قمر بوی ناظر از برج ثور گندم فروشند و دانها **فصل**
و اگر قمر از سنبله ناظر بود مرجو فروشند و دانها و نخود و آنچه بدین ماند **فصل**
و اگر زحل دلیل عمل بود و در ثور بود و هیچ کوکب بدین ناظر نبود دلیل مرجو
فروختن بود زیرا که نه در خانه است و نه در شرف **فصل** و چون مشتری
با وی بود دانها مختلف فروشند و اگر از سنبله ناظر بود گندم و جو و دو شد
و هر دانه که درج و لطیف بود **فصل** و اگر ناظر زحل و مریخ بود گندم
فروشند و دانها کوچک و چوب و اگر مریخ با زحل در ثور بود نخود فروشند
و هر دانه که درج و لطیف بود **فصل** و اگر آفتاب بزحل ناظر بود از
جدی جو فروشند و آنچه بدین ماند **فصل** و اگر آفتاب ناظر بود از جدی
گندم فروشند زیرا که آفتاب از جدی مقبول بود **باب**
در فروختن پوستها زحل چون در دلو بود و دلیل عمل بود پوست گاوان

وخوان فروشند مفصل واگر مشتری زحل ناظر بود از برج بادی نعلین
فروشند و پوستین سمور مفصل واگر مریخ زحل ناظر بود از برج بادی و
راجع بود نعلینها و موزهای کهن فروشند و پوستهای نیک مفصل
واگر مریخ زحل ناظر بود از برج حیوانی و زحل او را قبول کند پوست سگان و
روبهان فروشند مفصل واگر افتاب ناظر بود کمیخت فروشند مفصل
واگر نظر افتاب از جوزا بود موزها و جوربهار نو فروشند واگر نظر زحل از جوزا
کند تا با وی بود نطع فروشند و هر چه فرش را شاید از پوستینها ادیم واگر
عطارد باشد ناظر از جوزا زحل مصحف و دفترها و کتاب فروشند مفصل
واگر مشتری دلیل عمل بود و در برج حیوانی بود و نظر از برج حیوانی ناظر بود تهارا
گوسفندان رکها و ان طایفی فروشند و این انگاه بود که بهر لعم راکو ای بود
اندران

باب ترتیب برده خریدن و فروختن

چون مشتری صاحب خانه عمل بود و خداوند برج ششم بود ناظر از برج حیوانی

بکار کنیزکی او را برده فروشند مفصل واگر در برج ششم زهره بود
بنده و پرستار مطرب فروشند و هر کنیزکی او را آواز خوش بود و نام بردار و ظریف
و لطیف واگر بجایگاه زهره بهرام بود پرستنده فروشند و رومی مفصل
واگر زحل بود حبشی و سندی فروشند مفصل واگر بجای عطارد قمر بود
بنده و پرستاران فروشند که خادمی را نشاید واگر بجای ماه افتاب بود
دلیل آن بود که بنده آزاد کرده و آزاد فروشند زیرا که افتاب دلیل ابا
نبود و دلیل ازادان و شریفان بود و هر بنده که بگریزد از خداوندان و
خویشتن را آزاد کند زیرا که افتاب دلیل قهر و ظفر بود والله اعلم

باب فیجه بازرگانی حیوانها

چون مشتری دلیل عمل بود و صاحب خانه ششم بود ناظر از برج چهارپا
بازرگانی کند بچارپایان که کار کنند و خوار کرده باشند واگر صاحب
ششم زهره بود دلیل کند که خران فروشند مفصل واگر بجای عطارد

قمر بود گاو فروشند مفصل واگر بجای ماه آفتاب بود اسبان فروشند
واگر بجای آفتاب حمل بود خر فروشند واگر هیچ کوکبی مشتری نظر نکند
میش فروشند مفصل واگر بجای صاحب ششم صاحب دوم بود گوسفند
فروشند و خوج دارد مفصل واگر بجای صاحب دوم صاحب نهم
یا سیم و برج چهارپا بود گوسفندان یکساله فروشد یا گوسفندان با شیر
مفصل واگر صاحب هفتم مشتری پیوندد یا مشتری بوی پیوندد
یا صاحب چهارم سگ کره فروشند و ددان را آموزد و نوازد و بطلب
معاش و کسب و فرمان را باب قید مرغ فروختن
مرغ فروختن چون مشتری دلیل عمل بود و عطارد بوی ناظر بود
از برج حیوانی مرغان فروشند مفصل واگر بهرام ناظر بود باز
و چرغ و شاهین و الکه و الشکره فروشند واگر زهره ناظر بود کبوتر و قمری و
دراج و طاوس و مرغان بانگ زن فروشند مفصل واگر بجای زهره

ماه بود دلیل مرغ خانگی فروشند مفصل واگر قمر در برجی از برجهای
آبی بود مرغان آبی فروشند مفصل چون مرغ آبی و بط و آنچه بدین ماند
از هر چه زندگانی در آب بود واگر بجای قمر آفتاب بود مرغانی بزرگ
فروشند که لایق پادشاهان بود مفصل واگر بجای آفتاب زحل بود
زاغ و همای و کلاغ و کرکس و بشه فروشند و آنچه بدین ماند مرغانی که مردارخوار
بود مفصل واگر دلالت عطارد را بود تنها و خاصه چون تحت الشعاع
بود مرغانی کوچک فروشند چون گنجشک و غیره باب
قیمتهای فروختن چون مریخ دلیل عمل بود و نظر زحل کند از سرطانهای
فروشش بود واگر دلیل عمل در برج آبی بود و بهرام ناظر بود از برج آبیهای
فروشند واگر دلیل عمل عطارد بود و قمر بوی ناظر از برج آبی با ماهیان خود
فروشند واگر زحل با عطارد بود در حوت و قمر بدیشان ناظر باز ماهی فروشند
و چیزهای مفصل واگر قمر بجای مشتری بود ماهی بزرگ فروشند واگر

قمر دلیل عمل بود و ناقص بود و مشتری بوی ناظر بود از برج حیوانی و غربی بود
ماهی نور کرده فروشد **باب فی سبوگران و تونها**
اما چون زحل در ثور بود مشتری از سرطان ناظر بود و مریخ از برج آتشی
بود کاسه و سبو فروشد و چینی و اگر آفتاب از سرطان ناظر بود و بهرام
در برج آتشی بود خشتها و سبوها کند **فصل** و اگر مریخ از سرطان نظر کند و
سرطان خانه هبوط وی است کاسهای بزرگ و مرتبت و ظرف رود شد
فصل و اگر ماه از سرطان ناظر بود خیکهای شراب فروشد و اگر مشتری
از جدی و زحل نظر کند برنج پخته فروشد **فصل** و اگر مریخ بر زحل از حمل
ناظر بود رخام تخته کند و اسفیداب **فصل** و اگر زحل در حمل بود و زهره از
جدی بوی ناظر بود نوره پزد زیرا که زهره خود را پاکیزه دارد و اگر عطارد
بر زحل از حمل نظر کند حساه از معدنش برآرد **فصل** و اگر زحل در حمل بود
کوکب ساقط بود از وی مولود آتش توان کند **فصل** دهم که صاحب

عمل

عمل در برجی ناری بود و بهرام نظر کند از برج آبی **فصل** و اگر مشتری نظر
کند آتش توان کند داده ام **باب فی آبگینه بکار بردن**
زهره چون از حمل بود در حمل مولود شیشها کند و آلات عیند کوچک
و بزرگ که بکار طلب دارد و چون زهره بر زحل نگاه کند از آن اسو قاروره کند
و دیگر الات آبگینه و چون زحل در ثور بود و زهره ناظر از سرطان و بهرام
از برج آتشی آبگینه شامی بکار کند و چون عطارد از سرطان ناظر بود آبگینه
منقش کند زیرا که کتابت و نقش عطارد راست **فصل** و اگر از برج ناری
نظر کند مولود آن خداوند آن طرایفها نیکو کن بود و پاکیزه کار بتوفیق کردگار .
باب فی جواهر کردن
چون زهره دلیل عمل بود و او با آفتاب بود در جواهر دست دارد و اگر
مریخ بر او ناظر بود کیمیا کند و اگر صاحب عمل آبی بود و مریخ بوی ناظر از
برج آتشی مروارید و جواهر بازرگانی کند **فصل** و اگر زحل در برج آبی

بود و زحل دلیل عمل بود و زهره بروی ناظر دلیل مروارید دون فروختن
بود فصل و اگر زهره دلیل عمل بود در جوزا بود با زحل بازرگانی از ویه
میانه کند و اگر زحل در برج آبی بود جز از آن که فروشش بود فصل
و اگر زحل در برج آبی بود و هیچ کواکب بروی ناظر نبود مجعد و مانند آنش
بازرگانی کند باب قماصر زمی کردن
چون آفتاب دلیل عمل بود و صاحب دوم از طالع از برج آتشی بوی می
پیوندد حرفی بود و اگر قمر به و ناظر بود جهید پادشاه بود و اگر زحل در
حمل بود و آفتاب بروی ناظر از قوس دست در زر و سیم دارد فصل
چون صاحب ثانی با زحل بود و در حمل سیم از معدن برآرد فصل
و اگر از اسد کسی بود که سیم پالاید فصل و اگر از قوس نظر کند سیم بیکه در آب
رند باب تنگ قصابی کردن
چون مریخ در خانه عمل بود در برج حیوانی دلیل قصابی کند فصل و اگر مشتری

ناظر

ناظر بود از برج حیوانی هم قصاب بود زیرا که مشتری سلامت و عرات
بهر حلالی فصل و اگر زهره بهرو ناظر بود از ثور قصابی کند فصل
و اگر ناظر بود از برج قوس بیطار بود و اگر قمر ناظر بود از برج مردم حجام
بود و اگر عطارد ناظر بود در کشتن بود فصل و اگر شمس ناظر بود بیطار
پادشاه بود فصل و اگر مریخ دلیل عمل بود از برج حیوانی بود و زحل
ناظر بود از برج ناری بود یا طباخ و اگر در برجی آبی بود روغن نرود
ما خرما فروختن و دیگر چیز
چون شمس دلیل عمل بود و زحل نظر کند از ثور خرما فروش بود و هم چنین
مشتری در برج نباتی بود خرما فروش بود هر گاه که صاحب عمل بود و اگر
زهره بروی ناظر بود از برج نباتی فصل و اگر آفتاب به زحل ناظر بود
از سنبله زیتون فروشد و اگر زحل در جدی و مریخ بادی شیر فروشد
و هم چنین چون قمر با زحل بود در جدی بیع تره و شوالی کند فصل

واگر زهره بهر دو نظر کند از برج حیوانی نان فروشد **فصل**
وچون آفتاب زحل ناظر بود از ثور و زهره یا بهرام در طالع بود ناطف
و دوشاب فروشد واگر در شرف بهر دو نظر کند دلیل شکر فروختن بود
فصل وچون زحل دلیل عمل بود و در جدی بود و بهرام ناظر بود
یا دوازدهم وچهارم مواد باشد **فصل** وچون بهرام و زهره در طالع
باشند وقمر بهر دو ناظر باشد از خانه عمل لحام بود والله اعلم

باب تکسب نی فروختن چون قمر
دلیل عمل بود در برج آبی وعطارد ناظر بود از برج آبی نی فروش بود
واگر بهرام ناظر بود نیز فروشد **فصل** واگر بهرام تحت الشعاع بود و عطارد
بوی ناظر بود تیر فروشد و نیز **فصل** واگر در برج آبی بود و عطارد
بوی ناظر بود از برج نباتی وتحت الشعاع بود دلیل حیوان فروختن بود
فصل واگر عطارد نظر کند زحل از سرطان و زحل در جدی بود

۲

تیر فروشد

تیر فروشد و نیزه واگر عطارد در حوت بود نی و طبل فروشد **فصل** واگر قمر
زحل ناظر بود از عقرب داروی خوب فروشد **باب تکیه**
پیشگی و مکاری وچون آفتاب بهرام ناظر بود وی در هبوط بود
بکی بود که بتاب رود واگر عطارد ناظر بود تا جهار بود **فصل** واگر در برج
جهارپا که عطارد خاصه در قوس مکاری بود **فصل** واگر مشتری ناظر بود
از برج جهارپا بایان رحال بود **فصل** واگر قمر نیز بادی بود سقا بود **فصل**
واگر آفتاب بتیر ناظر بود وی در شرف بود صاحب برید بود **فصل** وچون
زحل دلیل عمل بود در سرطان کارز بود **فصل** وچون زحل در دلو بود
شبان بود وچون زحل در حوت بود جولاه بود والله اعلم بالغیب

باب حکم در سعادت و نیکبختی مولود
بدانکه حال مولود بسعادت موالید مختلف بود و دلایل بران کم و بیش میکند
بضعف و قوه اکنون کسی است از مردمان که سعادتی کامل تمام دارد

وقسم با وبهرها وافر می‌یابد از خیر و از کرامت و باشد که در طبیعت میانه بود در
سعادت و حال وی معتدل بود پوشیده از اول روزگار تا آخر عمر باشد
که عاجز بود و دوام نفس وی را هیچ نفعی نبود و در خویشی می‌کند و دل خرم وی را
هیچ خطری نبود و رای ضعیف بود و نیز افکند و باشد که بالا می‌گیرد و باشد
بزرگ و پایه عالی از پس خوار مایه بود و ذل **فصل** و باشد که از فراخی
و نعمت بیفتاده و بود بشقاوت و محنت و درویشی و قحط او کسی بود از مردمان
که سعادتش از زن بود و باشد که سعادتش از پدر بود و باشد که سعادتش
از ادب و علم و حکمت و معرفت بود و کسی بود که سعادتش بسیار همانی بود و بود که
عمل دوست دارد و باشد که سعادتش بچلدی و چیره و تیز تنی و قوت بود و ریاست
و کم آزاری و مردانگی و باشد که سعادتش به بیگانگی بود و باشد که از جایی
که گوش ندارد و بپندارد سعادت و خیر و بزرگی رسدش **فصل** و کسانی
باشند که سعادت ایشان بکوکبی سعد و به دیگر وقت الا به سعادت یاری نرسد

وا

و باشد که سعادتش در میانه عمر بود و با اول و آخر درویش بود **فصل**
و باشد که زندگانی می‌کند و روزگار دراز در درویشی بود و نام و نشان
نبودش پس تا وقت اجل که عمر منقطع خواهد شد خیر و فراخی و نعمت روزی بود
فصل و دانایان در سعادت مولود نظر بجایگاهی کنند نخست از
مثلثات الشمس بروز و قمر بشب و جایگاه آفتاب و ماه و در وسط و خداوند
رجا یازدهم از طالع و از سهم السعادة و اگر این جایها مسعود بود و قوی و ارباب
مثلثات ایشان ثابت و قوی و درست **فصل** و سعدها بماه و آفتاب
ناظر باشند و بطالع و سهم السعادة خداوند خانه ایشان بوی ناظر بود با شهادتی
و در طالع و وسط السما کوکبی از کواکب بیابانه دلیل سعادت مولود دیده است
بهر آن وی نیک در بزرگی و خیر **فصل** و چون [illegible]
کرده اند با نر از ه مبلغ کوکب از کواکب و آنچه [illegible]
در چشم باشد از سعادت میانه یا شقاوت از درویشی و شقاوت و ذل و شر

وغربت ونیاز مندی وسود هستر سعادتها وبزرگتر عطیتی چون در خانها
باشرفها یا در حدود یا در وجوه یا در مثلثات وحالش در وته مقبول بود
از خداوند ان خانها مستقیم دیداری از شعاع نه زایل وته که درین حال
چون دهند افزون دهند وچون دلیل کنند حقیقت باشند وچون سعادت
دهند راست گوی باشند وچون نظر کنند وشاهد سود کنند وبزرگ گردد
بفرمان خدای وقدرتش مفصل بابهای سعادت وقرد مایه شرح کردم
باب جداگانه بدین کار نیکو بر ان انشاء الله تعالی مفصل نخستین جزوی
سعادت پادشاهانست چون افتاب بود در درجه طالع ومشتری از جای
بروی نظر کند قوی مولود ملکی نام برده بود نیکبخت وموید ومظفر وکد کند
دیگی کار کند وبرجای ودین دار وخداوند ترس وپاکیزه بود مفصل
وچون زهره در خانه طالع بود ووی خداوند طالع بود وخداوند سهم السعادة با
ودر برج خویشتن بود شرقی از افتاب واز شعاعش بیرون شده باد کشتی بود

بزرگ

بزرگ عاقل ومنعم ودرویش خوشی وراحت دوست دارد وامن وسکون و
همتش در طالع حسبتن وراحت کشد مفصل وچون قمر در وسط السما بود و
مشتری بوی ناظر بود ومریخ وزهره وعطارد این همه مستقیم السیر بود وزحل
تیر ناظر بود پادشاهی بزرگ بود ورئیس امت شهر باشد وشریف وقوی
مفصل وچون افتاب در طالع بود وقمر در مغرب ملکی بود که او را بر همه کارها
قدرتی بود وغرقی قوی در پادشاهی مفصل چون مشتری وزهره وعطارد
در طالع باشند یا در وسط السما افتاب بوی ناظر از تثلیث ونحوست ساقط
ملکی بود بزرگ وپسندیده وهمه کسی او را دوست دارند وفرمانش در ولایت
خویشتن رونده بود وظفر یابد ودر دولت وقومی در روزگاری درنعمت
عمر خویش در نعمت بود مفصل واما چون زحل در خانه خامس بود و
چنان بود که یاد کرده شد در حال زهره مولود ملکی بود ملول وبکردار زشت
وبکردار نه بخشاید شوم را اهل مملکت وچون مشتری در وسط السما بود ومستقیم

الیتر ور زیادت از آفتاب بیک جانب شده وکذا ساقط بود از ملکان
وبزرگان ورئیسان شهرها بود ونیکبخت بود وخصمش نیک دارند وبزرگ قدر بود
مفصل وچون آفتاب وماه در وسط السما بوند وکذا بایشان ناظر کنند
وسعدان ناظر باشند ملکی بود یا اسپهبدی یا رئیس مردم شهرهای خویش
بود وفرمانش رونده بود واو را توقیعی بود دنعه وقتی مفصل چون آفتاب
وزهره با مشتری وماه باشند یا نظر کنند بهر دو از برج وسط السما مولود ملکی
بود عظیم ومهتری بود از روسای اقلیم وشهرها زنند کانی کنند در عز وسلامة
وکرامت وخواسته وی وسعادتش وملکش از پس مرگ بنزرند تا پسر وی و چون
قمر با آفتاب ناظر بود وزحل ومریخ از وسط السما مولود ملکی بود باج دار بود و نیک
ور خواسته وهمه کارهای وی برادوش برآید سپیدی بود در ولایت وبر دشمن
ظفر یابد وچون سهم السعادة در جایگاهی نیک بود وانورش ظاهر بود وقوی بود
وکذا ناظر شود مولود ملک بود مفصل وچون زهره با مشتری وزحل بهم

ناظر بود

ناظر بود از وسط السما پادشاهی بود از اهل بیت مملکت نه بر کار خویش
بپادکند وسکی وبیکونی وکارهاش بهتر بود واو یار خدای بود وظفر یابد
بر دشمن مفصل وچون کوکبی از کواکب بیابانی آنچه شرف دوم بر باشد
از مراح مشتری وعطارد در طالع یا وسط السما وآفتاب وماه مولود ملکی بود وشید
که ها عتش دارند وبزرگ وگرامی بینند او را وفرمانش روا بود پسندیده
رای بود تدبیرش رونده وسیاستش برفق ومدارا بود وگفتنش بجای بود
وقولی نیک دارد وخدای ترسد واهل ولایت خویش رعیت او را دوست
دارند فراخ وتنگی بود وداد گستر ومنصف وبخشاینده بود والله اعلم

باب تمکن سعادت صاحب سلطان

واما سعادت والی چون مشتری وشمس ناظر بوند پیوسته پادشاه بود فرمان
دهد واو را امر ونهی وریاستی بود وچون آفتاب وسط السما بود مولود را
پایه بزرگ بود ودر مست شریف وپادشاهی وریاست یابد واو را نامی

وقطاعی بود در شهر خویش و چون قمر را نور زیادت بود و علو و با سعدی در
برج دوم بود و تیر مشتری سر آنرا بها بود و مریخ و زحل بوی ناظر باشد بزرگ بود
نام برده و والی برکورکاهها و شارستانها و بادشاهان بوی ایمن باشند
در کارها و عملها **فصل** چون صاحب مثلثه آفتاب اول بود بروز و خداوند
مثلثه قمر اول بود بشب و هر دو اندر برجی که در حس است تا تمامی نیمه از آن
برج مطالع وی در وتدی بود مولود را نام دور باشد و درجه بزرگ باشد
و رسالت عالی و ولایتها دارد و او را فرمانها بود و او را اعوان و سکان
و دبیران بود و از بیش وی در علمها بود و کارش رونده بود در فراخ کشادن
و رعیت داشتن **فصل** چون آفتاب در وتد منزل بود و نحسها بوی ناظر
نباشند و سعدان نظر کنند و بیش بود بزرک و شریف و ولایتها دارد
لشهر وی سر آورده زنند و ولایت وی پسندیده بود و نام برده **فصل**
و چون بهرام با مشتری و مریخ و زحل بود و تیر ناظر باشند در وسط السماء مولود از

اولیایان

اولیایان و امیران بود و فرمان روا در شهرهایی که در وی بود **فصل**
چون قمر با مشتری در طالع یا در وسط السماء بود و والی بود یا مایه بزرگ
مبارک بود بر پادشاه نیک بخت و کریم بود و نفر لبی بود و بیش نزد پادشاه
آن اقلیم و بر وی و اثنی بود **فصل** و چون آفتاب و ماه در طالع
بود خاصه در وسط السماء و سعدها بوی ناظر باشند و هر دو در خانه بهرام
والی بود و سر حدهای حرو جل عزیز و نیکو دارد و در کار از وی نیکو سعی کنند
کسی او را نیارد جنبیدن و در ولایت بقهر و سلطانیت کیرد و از کشتن دست
وی کشاده بود و همچنین آنکس را که خواهد بکشد و آنکس را که نه عفو کند
فصل و اکر مشتری با آفتاب نظر کند آن مثلثه و والی بزرک بود غنی
و نیک بخت و هوشیار و پسندیده و چون مشتری در وسط السماء بود و نحسها بوی
ناظر نباشند مولود از اولیایان و شریفان و بزرکان بود و در همه کاری کریم
بود و تا زنده بود امیر و بزرکوار و خرم او را حرمت بزرک دارند و پایه بزرک

صاحب ولایت و سلطانیت بود و فرمان پادشاهی دهد **فصل**
چون عطارد در وسط السما بود و مشتری بوی ناظر بود و بماه از قاضیان
و از کسانی که حکم کنند و بمظالم نشینند و اشارت رعیت براقت و رحمت
و انصاف نیکوی دهد و داد و اعدل رؤف بالعباد **باب هفتم در سعادت**
اسپهسالاران لشکر چون قمر با زهره بود و مریخ و مشتری بوی نیز
ناظر باشند از مثلثه مهتر سپاه بود و تدبیر کار خویش بمردی و دلاوری
کند و نام نیک جوید و شرف طلب کند بکارزار کردن و وجب سپاه استن بر
نزدیک پادشاهان او را قدری و جاهی و منزلتی بود چون مریخ در وسط السما بود
و مشتری بوی ناظر بود و بماه مولود سرهنگی بود خجسته در کارزار نام برد که
او را بزرگ دارند و نظر باید نزد ملوک بجاه و منزلتی و قدری چون زحل با مشتری
و عطارد و مریخ در طالع بود یا وسط السما رئیس بود که او را بزرگ دارند و مهتر بنشیند
اگر خویشتن سپاه و سپوسکتان و روزگار او را سعادتی بود و او را دشمن

قوتی بود

قوتی بود و ظفری و چون بهرام طالع بود و او را قوتی بود بجای خویش سپاه
بود و در پیش وی علمها برند و بجاه و کارهای بزرگ کند و او را بران
بانگی و نامی بود و مرتبتی بزرگ **فصل** و چون مریخ در وتد الارض بود
و مشتری در وسط السما بود سپاهسالاری بزرگ و شریف بود که او را بسیار
شهرها بود و سعادت و شرف که در کارزار کردن و چون مشتری بماه ناظر بود از
مثلثه لشکر وارد و سر سپاه بود نزد هر کس بزرگ و گرامی بود و خاصه که چون
در برجی نر بود **فصل** و چون آفتاب بماه ناظر بود از مثلثه و ماه
در برج نر بود ویرا نامی بزرگ بود در کارزار و او را صفتی کنند بمردانگی و دلاوری
و پیش رو لشکر بود و تدبیر و جهاد کند و همیشه او را ظفر بود بر دشمن و کینه نیکو
داند ساختن بر دشمن مسلط گردد بقهر و قوت **فصل** و چون مشتری در خانه
بود و وی خداوند خانه حیات بود و سهم السعاده در وی متصل باشد و خاصه
بمولود و شب لشکری دارد که نامش دور شود و در پیش وی علمها برند و کانها

دانشوران و بکارهای بزرگ و بشمشیر بر روم مسلط بود و بکشتن و بقهر و غلبه
و چون زحل و مریخ در تاسع باشند دلالت بر السلاح و بیاری بود و نظر سهم
السعادة باشد و سهم در طالع بود مولود بزرگ و قوی بود و سپاهی غلبه و گران کرد
بسیاری کارها و در خداهای بود مخالف بود برده و متها درد

فصل

چون مریخ در وسط السما بود شب شغله زاده بود و او کسانی دور بود فرمان
بزرگ بود و خواسته بسیار گرد کند و بیش روی سپاهی بود از لشکرهای ملک و بدان
سبب او را ریاستی بود و کوکبی از کواکب ببابانی خداوند ان شرف اول
مراتب بهرام و عطارد در خانهای مولود از بیش روان لشکر بود و کسانی که تدبیر
حرب کنند و دانشوران و در کارهای بزرگ شود و نامش بشود و رای [illegible] ختن
وی پسندیده دارند و با توفیق بود و هر کاری نیکبخت و با ظفر روز حرب
بر دشمن دست یابد کار وی بیش میشود برای یک دو نور وی دور بود در
کارزار و لطیف دیدار بود و این موالید شب بود فاما موالید روز دشمنان

کاربود

کار بود و کین دار و بیداد گر و خشم کن و بی رحمت و رعایه بود و چون سهم السعادة
میان مریخ و مشتری بود بیش او لشکر بود و او را امانی و نشانی و سعادتی و حظی
نیک در کارزار و دلاوری و مردانگی والعلم عند الله

باب تفکر سپاهی مردانه

اما سعادت سپاهی مردانه چون مریخ در وسط
السما بود و صاحب طالع وی باشد و بقمر ناظر بود و در ان جایگاه مولود از
سپاهیان دلیر و نام برده بود و خود تخوا کند و بدان حظی یابد و چون قمر
در وسط السما بود و آفتاب در طالع دلیل دلیری بود و مردانگی و چون دست بر
دشمن رسد رحمت دارد

باب تفکر سعادت دبیران

چون عطارد و مریخ و زحل در طالع باشند یا وسط السما دبیر بود و علم دبیری
بواجیب کند و مشتری یابد و خواسته بسیار بزرگترین شود دبیری کرده و کرامت
و منزلت و دبیری و خیر و شرف زیادت یابد و چون مشتری با عطارد بود و آفتاب
بوی ناظر کنند و هر دو در وسط السما باشند دبیری گزیده بود و نزدیک پادشاهان

و بزرگان و عامه و از دبیران دیوانها بود و او را بدان سبب مقداری و جاهی بود
و با راستی بود **فصل** چون قمر در تربیع آفتاب بود و مشتری ناظر بود و وزیری
بود از کدخدایان و عطارد بوی ناظر نبود و عطارد بعدی بود مولود وزیری بود دبیر و
نیک بخت و نام وی بزرگ بود و سعادتی دارد و عطائها یابد بدین سبب تمام و تخت
بزرگ **فصل** چون مشتری بعطارد ناظر بود از تربیع مشتری در وسط السما
دبیر بود بنهان کن **فصل** و همچنین چون مشتری مقارن عطارد در یکی برج دبیر
پادشاهان بود و از ایشان او را خیر و سعادت بود و ریاست یابد **فصل**
و چون عطارد در شب در طالع بود بجای خویش بود و سعدی ناظر بود مولود اسرار ملوک
نگاه دارد و از والیان دولت بود و دبیری بود عامل و معتمد و تمرات یابد و خواسته
جمع کند **فصل** و اگر عطارد خداوند برج دوم بود و مشتری با وی بود و نظر
بوی کند از بعضی جایها قوی سعادتی دارد و دبیری و شغل دیوانی دارد و استخراج اموال
کند و نام او را بود درین کار و خواسته نیک بسیار گرد **فصل** و اگر عطارد

درخانه اش بود

درخانه اش بود و در وجه خویش و دبیری بود و با او دبیری سعادت دارد و منطقی
نیک دارد و محبت کیر بود و خواسته گرد کند و خاصه که دیداری بود از تحت الشعاع بگریزد
و مشتری بوی ناظر بود چون مشتری صاحب وسط السما بود و دبیری ملوک
باشد و اسرار ها داند و کارهای پوشیده را تدبیر کند نیکو و کار بیش برد و با سیاست
بود و امانت کند از پیره بود و همیشه معروف بود بهشیاری و دلی و کفایت
و چون خداوند مثلثه ماه اوّل شب در آن برج بود بمطالع و ناظر و تهی بود از
وزیران و دبیران بود همیشه و بیرالزهر نظر کردن و تدبیر دار و از والملام

باب — تمکط موالید و کیل و قهرمان

چون مشتری با زحل بود قهرمان بود از دست ملک و بزرگان و دبیران و بزرگ خواسته
گرد شود و نعمتی بود بیک و چون زحل در برج سیم بود بدان برج خداوند بود
قهرمان بود با حکیم و کیل و کسی بود که شمار کند با ستقصای تمام **فصل** چون
زحل در طالع بود و مولود روزی و در خانه خویش بود قهرمان ملوک و بزرگان

بود و از شریفان و پیر بود و خواسته عظیم یابد و چون زهره در خانه مشتری
بود قهرمان بود و او وکیل زنان **فصل** چون زهره در دوم و عطارد بود
در دوم طالع و شرقی بود و زهره بوی ناظر قهرمان بود و وکیل **فصل** و
چون زهره در دوم قوی‌تر بود شب و سیوم مشتری یابد و کسی بود که ویرا در مالهای
زنان دستی بود و حکم کند انهران و وکیل و قهرمان بود **فصل** و چون
تربیع ناظر بود بهتر درجات یا وی بود قهرمان بود **باب فی**
سعادتی که مهتری خویشان کند و زحل چون بمشتری ناظر بود از مثلثه مهتر
اهل بیت خویش بود و بهتر از اسلاف اهل بیت خویش **فصل** و چون
آفتاب و زحل و مشتری بهم ناظر باشند و بزهره مولود در اشرافی و ریاستی و سعادتی
قوی باشد و بهتر از نیاکان و اهل بیت بود **فصل** و چون آفتاب در طالع
بود و لکن بوی ناظر بود ریاستی و پادشاهی یابد و مرتبتی از پادشاهان کریم و
محتشم بود و بهتر اهل بیت خویش **فصل** و چون آفتاب در وتد وسط السماء بود

وسعادت

وسعادت دارد و لکنها از وی ساقط بود مولود سید اهل خویش بود
و اگر عطارد در طالع بود و لکنها بوی ناظر نبوند و مسعود بود یا بماه نظر کند
منزلتی در علم و ادب یابد و مهتری اهل بیت خویش کند **فصل**
اگر آفتاب با قمر در وتدها بود مولود رئیس و بهتر از پدر بود و چون مشتری
بزهره نظر کند از تربیع بهتر از اهل بیت خویش بود **فصل** و چون
مشتری بعطارد نظر کند از مثلثه از اهل ریاست و سعادت بود و
دستگاهی یابد و مهتری اهل بیت خویش کند والله اعلم بالغیب

باب فی السعادت بخواسته

و چون قمر با آفتاب ناظر بود از تثلیث و مشتری بوی ناظر بود خداوند خواسته
بود و فرخی و خواسته یابد و چون زحل بزهره ناظر بود از تثلیث و مولود
روزی بود غنی بود و پسندیده حال و فراخ روزی و از زنان و فرزند
روزی یابد و نعمتی **فصل** و هر که صاحب سهم السعادة و سهم السعادة

ناظر بود و وی در پنجم بود یا یازدهم غنی بود و بسیار خواسته بود زندگانی
خوش کند با نعمت فصل و چون سهم السعاده با خداوند شش در طالع بود
و شرقی بود از تحت الشعاع و کخدا نظر کند بوی غنی بود که خواسته بسیار
اندوزد و پنهان کند و چون خداوند یازدهم در طالع بود مسعود زندگانی
نیک کند بسیار خواسته جمع کند و چون سهم السعاده با آفتاب ناظر بود و با وی
بود و دیداری از زیر شعاع بود و با کخدا بود غنی بود و پسندیده حال بود
فصل و چون با قمر مشتری بود در بعضی وتدها زندگانی کند با خیر
و سعادت و فرخی بود و غنی و مشتری چون در خط خویش بود در وتدی
بود از این وتدها زندگانی کند خوش و شریف غنی بود که خواسته بسیار دارد و
علی بود او را نیکو عیش کند پسندیده و چون آفتاب با زهره و عطارد و زحل
بود و قمر در وسط السما یا بوی نظر کنند مولود غنی بود و رئیس عشیره خود وقتی
از ایشان ساقط بود عیش کند و با ملوک و اشراف و بزرگان او را اختلاطی بود

و به پنجم

و به پنجم زندگانی کند و چون مشتری در طالع بود و زحل مقابل شود خواسته
یابد و بزرگی و او را فایده نیک بود و روزی فراخ دارد و چون ناظر
از آفتاب بود مشتری از مثلثه غنی باشند و حالی بزرگ دارد فصل
و مادام پادشاه بود و عیش نیک کند و بهری از آن بود که ولادت
بروز بود و آفتاب در برجی نر بود و کخدا از وی ساقط بود و سعود بوی ناظر
فصل و چون آفتاب با زهره با قمر در وسط السما بود غنی بود و در
دست شریفان و بزرگان او را بزرگ دارند و چون آفتاب با مشتری یا قمر
ناظر بود از وسط السما غنی بود و فراخ روزی و رئیسی که او را نزد ملوک
و شریفان جاهی بود و خواسته یابد و نام نیک و آفتاب و عطارد و چون مشتری
و مریخ باشند یا نظر کنند از وسط السما و کخدا و کس همه از وی ساقط باشند
وی را خواسته بسیار بود و بگاه بود در شهر خویش قدری بزرگ دارد و بدان با حیثیت
و نام برده بود و بر وی حسد برند فصل و چون آفتاب بما ناظر کند

از طالع یا از چهارم و بخشها ساقط باشند آن غنی بود و مسعود نام برده و او را
بزرگ دارند و چنین سهم المال صاحبش چون هر دو در یا شند از بخشها
وسعد با بنیان ناظر باشند و هر دو بجایگاه قوت و فرخی مولود خواسته یابد
و چندانکه زندگانی کند غنی بود و خرم و تن درست و فراخ روزی از بهر خود
و دیگر خدمت دارند و چون صاحب المال بصاحب طالع پیوندد خواسته بکسب
آرد روزی وی از جای آرد که گوشش ندارد و آنکه روزی وی بی آنکه
طلب کند سهل بوی رسد **فصل** و چون صاحب طالع بصاحب بیت المال
پیوندد مولود خواسته بدشواری بدست آرد و اگر میان هر دو کوکبی نقل کند
بدست مردمان گشته خواسته بدست وی افتد **فصل** و چون صاحب طالع
از صاحب بیت المال باز گشته بود جهد کند بطلب کردن و بطال بود بتیز و متوکل
زندگانی کند **فصل** و اگر صاحب بیت المال از صاحب طالع باز گشته بود
مولود جهد کند و کار کند و طلب کند **باب قلب سعادت گنجها**

زحل

زحل چون در برج چهارم بود و آن برج برج مشتری بود و مشتری بوی خرم
بود خواسته یابد بگنبان زیر زمین و چون صاحب دوم از طالع کوکبی سعد بود و در چهارم
طالع بود و نور و ترتیب خویش بکوکبی داده باشند در طالع یا کوکبی در وسط
السما مولود بکارها کنده بدا ایزوبرون آرد و خواسته بدست افتد و گنج یابد
و مالی کشنده **فصل** چون زهره صاحب ثانی بود و در وتد الارض بود
و آفتاب و ماه ناظر بود از برجهای کل الابر باشند مولود ترا از زمین برآرد
فصل و صاحب ثانی عطارد بود و وی در وتد الارض بود بعقل و رای
خویش کارهای پوشیده بیرون آرد و حکم اسرار دانا کردن و هر کاری که
خواهد روی پوشیده نبود باندیشه درست کشوده و تالیف و تصنیف داند کردن

باب ملک کسانی که سعادت بمیراث یابند

چون قمر را مولود خاتم بود در سوالید شب و وی در ثامن بود افزون در تمام و
بهتر آن بود که مشتری با وی بود و صاحب یازدهم بود مولود را از میراث

مالی بسیار گرد آید و خواسته مردمان او را بود **فصل** و اگر خداوند
برج ثامن در آن برج بود و آفتاب سعدی بود و در وسط السما بود یا یازدهم
مولود مالی از قبل مردگان بوی رسد و غنی شود و بهتر آن بود که خانه آتش
یا شرفش بود از زیر شعاع دیداری و در شمار افزون **فصل** و اگر تحت الشعاع
بود خواسته از قبل مردگان یابد و آن خواسته تلف برود زیرا کند **فصل**
و چون مشتری در برج ثامن بود در خانه اش یا مثلثه یا شرف و افزونی
دارد در حساب سعادتی یابد و خیری از سبب مردگان و بهتر آن بود که خالی السیر
بود و از زحل و مریخ و زهره ساقط باشند از وی و چون صاحب ثامن سعدی بود
و منیود که صاحب بیت المال بود و سعادتی بود از میراث و خواسته مردگان
فصل و چون زحل یا زهره در برج ثامن بود و سعدی بوی ناظر بود در آن کوشش
که او را داده باشند مالی یابد و از سبب مردگان خواسته یابد و چون مشتری در
وتدی بود از وتدها خیر و مال و سعادت دهد و اگر نحسی بوی ناظر بود یا در اهل مولود

سبو

بود مادر و پدرش بمیرند و خواسته ایشان بمیراث وی برگیرد و از ایشان
خلف بود و اگر خداوند برج ثامن در وسط السما بود خواسته بسیار از میراث
مردگان بوی رسد و اگر که سهم المال در برج ثامن بود و قوت شهادت وی
بالای قوت صاحب ثانی و شهادت وی مال و معیشت و فایده یابد از میراث
و ترکت مردگان و اگر صاحب سهم السعادة در ثامن بود و صاحب طالع بوی ناظر
و ثامن مولود از میراث برد و از سبب مردگان والله اعلم بالغیب

باب در علم سعادت زمین و دیه و جایها

بدان که چون زهره در وتد الارض بود و نحسها بوی نظر نکنند مولود دیه
دارد و زمین و جایها و چون زحل از مثلثه بطالع نظر کند و وی بجایی نیک
بود غنی گردد و سعادتی دارد زمینها و دیهها و جایها و او را از شرف خیر بود
فصل و چون زحل صاحب بیت المال بود و در طالع بود یا در دوم و
مشتری با وی متصل بود یا نظر کند بوی از جایهای نیک ویرانیک دیه

وزمین وملک بود وچون زحل مستقیم السیر بود وبجای خویش خرم صاحب
زمین ومزارع وعمارت وبناها دوست دارد وبدین سبب او را سعادتی بود
فصل واگر کوکبی از کواکب بابانی که شرف وی بود از بروج بهرام و
زهره ودر طالع یا وسط السما یا با آفتاب بود وماه غنی بود نیک ومبارک زمینها
وملک دارد وعمارت کند وچیزی طلب کند که وی را از آن دخل خیزد وچون کوکبی
باشد از کواکب بابانی خداوندان شرف او را از بروج مشتری وزحل در درجه
طالع یا وسط السما یا ماه یا آفتاب غنی بود ومحتشم فصل وخواسته وی
همه از ضیاع وملکها در آید وساختها وی را در آن سعادتی ورایتی بود وچون ماه
از آفتاب باز گشته بود وبزحل متصل شود زمین بدست آرد وملک انبوه زند
وعمارت فرماید بسیار وبنا وزمین ودیهها فصل وچون زحل در وتد تحت
بود واگر برج خانه مشتری بود ومشتری از وتد الارض بوی می بنگرد او را زمینها
وملک بود ودر بنا وعمارات وی را سعادتی بود فصل واگر آن کس زحل بود ویران

کند

کند ودیوار ریخته کند واگر بهرام بود بآتش بسوزد فصل واگر آفتاب و
مریخ وسر از وتها در برج رابع باشند آن خانه ولادت وی ویران نباشد
واگر مریخ وزحل در برج چهارم باشند آن خانه ویران شود وچون سعدها
ناظر نباشند باب [illegible] سعادت بندگان
عطارد وچون در جای پسندیده بود از فلک وسعدان ناظر بوند بوی نحوس
ساقط وی را از بندگان منفعتی باشد ودرم خریدگان وچون سهم العبید در وسط
السما بود در فلک یا اگر فته بود سعدها ناظر باشند ونحوسها ساقط بود بندگانش
بسیار بوند ونفعی یابد از ایشان فصل واگر صاحب ششم سعد بود ودر وتد
الارض مسعود وقوی سعادتی بود به بندگان ونفعی یابد از ایشان فصل
وچون زحل درجای نیک بود وسعدها بوی ناظر وصاحب طالع بوی بوند وی را
بندگان وبوستان باشند فصل واگر مشتری در ششم باشد وصاحب ششم
با عطارد در وتد بود از وتدها وی را بندگان باشند که از ایشان منفع بود

واگر عطارد در دوازدهم بود و سعدان ناظر بوند منفعتهای مردمان بسبب
بندگان و نعمتها بود از ایشان **مفضل** و چون زحل در جای نیک بود و سعدها
بوی ناظر و صاحب طالع بوی پیوندد ویرا بندگان و پرستگان باشند
واگر زهره در وسط السما بود و قمر ناظر بود در بیت العبید ویرا بندگانی باشند که
از ایشان نفع بیند **مفضل** واگر صاحب ششم در هفتم بود یا زیر زمین
مولود را بندگان بمیرند **مفضل** و هم چنین هر که در برج ششم بود دلیل هلاک
بندگان بود و نقص ایشان واگر زحل در دوم بود یا در دوازدهم دلیل غم
و اندوه بود بسبب بندگان **مفضل** واگر زحل در ششم بود بسبب ویرا
زیانی رسد بسبب بندگان واگر عطارد در طالع بود یا وسط السما در برج دو جسدین
بندگان از آنکه بس بنوشد **مفضل** واگر صاحب ششم در خامس بود
پسری پرورد و بندگان را برورد و اگر صاحب بیت الولد در برج ششم بود
و صاحب هفتم پیوندد پسران خویش و فرزندان را همه بنده کند و بفروشد

واگر صاحب

واگر صاحب بیت العبید در عاشر بود و صاحب طالع بندگان خویش را بزرگ کند

باب قلو سعادت بهیمه پای

چون زحل بروز اندر مثلثه بود ویرا اسپان باشند و اگر تو ار بود
و خاصه که چون در برج چهار پای بود و چون زحل در وتد مغرب بود در برج
چهارپای و مشتری بوی ناظر بود باز حل در برجی که نه بر صورت چهارپایان
بود و مشتری نظر کند از برج بر صورت چهارپایان دلیل خیر و منفعت بود بسبب
ایشان و چون مریخ در برجی رابع بود در برج بر صورت چهارپای بود مولود را
ستور بود و متحرک و قوی باشند و کارکن اما زیان کنند و چهارپایان را
مضرت رسد عاقبت از زیر انداختن و یک سواران و هر که که مریخ شرقی بود
و قوی در برج و برج بر صورت چهارپا بود و خاصه بر جای ناری و اندر وتد وسط
السما بود یا یازدهم و آفتاب و مشتری بوی نظر دارند مولود اسپان دارد و
گوسفندان و گاو آن و ویرا از چهارپا روزی بود و سعادت نیک ویرا

چارپایان بسیار بود **مفصل** و اگر مریخ در وتدی بود یا صاحب آن برج
و مقبول بود از مشتری بسیار چارپا دارد و سخت دوست دارد ایشان را
مفصل و اگر صاحب برج دوازدهم در برجی بود بر صورت چارپای و مشتری
با زهره بر وی جمع بوند سعادتی بود از جهت چارپایان و دوست دارد چارپایان را
و چون طالع قوس بود و مشتری صاحب طالع ایرج بود یا بوی ناظر بود از برج
چارپایان اسپان را دوست دارد و حریص بود بر ایشان و چون قمر نیز در برجی
بود بهیمی و بهرام را قبول کند اسپان را **مفصل** و چون انثی مشتریه ناصفت
کواکب خاصه آفتاب و ماه طالع و سهم السعادة و خداوند اجتماع و امتلا در برجها
او فتد بر صورت چارپایان مولود چارپا دارد و چون مریخ صاحب طالع بود
یا صاحب برج اجتماع و وی در جایگاهی نیک افتاده بود از طالع و سعدان
از جایهای قوی بوی ناظر باشند و قمر با وی جمع باشد مولود بسبب اغنام
چارپایان دارد و دوست دارد **مفصل** و اگر مریخ در جای نیک افتاده بود

از طالع و در برجی بود از برجهای ناری و مشتری بوی ناظر بود چارپایان
بزرگ دارد و اگر در ثور بود یا جدی ویرا چارپایان بود از انواع از اسب
و اشتر و گاو و گوسفند و اگر در برج دوازدهم از بروج آبی و زحل در این جای بود
چارپایان وی بمیرند و زیانها بیند بسبب ایشان والله اعلم بالغیب

باب قلز سعادت تجارت

چون مشتری بمریخ ناظر بود از مقابله بهتری بود پسندیده در پیشه وری و
بازرگانی **مفصل** و اگر عطارد در خانه زهره بود و مسعود و مستقیم و قوی
حال مرد وی برآید در بازرگانی و خرید و فروخت و چون عطارد در جایی
نیک بود از فلک ویرا چیزی در بازرگانی و کتاب و حساب و چون زهره در
طالع بود در برجی ذو جسدین و بجای خود خوش بازرگانی بود و بسیار دل
در سیده و خواستها یابد از بابهای گوناگون و دوست شریکان بود و نیک
بخت بود و کارش بر مراد بود در بازرگانی و پسندیده کار بود **مفصل** و چون

عطارد در بیت المال بود و شرقی بود و بیرون از تحت الشعاع در حوالی کذب بود
بجایگاهها شود و بازرگانی و خواسته دیگران و سعی یا بر بران سبب وی را
سعادتی بود و حال نیکو **مفصل** و چون عطارد بروز در ششم بود و مشتری
بوی ناظر بود و نحوس ساقط مولود بازرگان بود و صاحب طالع وی را در ...
و پسندیده کار بود که مشتری در وسط السما بود و در عطارد در برج نهم بود
و نحوس ناظر نبود و با یکی از جمله سعدها شرقی بود بازرگانی بود تیز در تجارت
مفصل و چون عطارد در بیت القمر بود بازرگانی بود پیشه کار داد گر
در خانه زهره بود بازرگانی بود غنی و بهری بزرگ بود وی را در تجارت
و چون عطارد در خانه زحل باشد بازرگانی سودایی بود در تجارت و پیشه
خویش و مسعود بود **مفصل** و چون عطارد در خانه مشتری بود مولود
پیشه کار و بازرگان و او را سعادتی بود در خرید و فروخت و نفعی نیک یابد.
اندرین کار **مفصل** و چون مشتری نظر تربیع دارد از مقابله یا از تربیع و مسعود

بود

بود و او را حظی نیک بود و در آخر عمر والله اعلم بالغیب

باب قسم موالید کسانی که معیشت میانه بودشان

و چون سهم السعاده منحوس بود و از سعدان یکی نظر تربیع دارد از جای قوی
و آن سعد قوی در نظر و مشتری مرموی در نظر بود مولود متوسط الحال بود
و زندگانی میانه بود **مفصل** و حال خویش شناسد ساخت و
اندوخت و معاش خویش کند و کارهاش یکدیگر مانند و خداوند مملکت ماه
و آفتاب در درجه آخر آن برج بود که وی در حیز است و آن جای وتد بود
حال وی میانه بود و مستور و خویشتن دار و بصلاح زندگانی کند و قانع
بود و دست بخیر کی گشاد و زندگانی بتدریج کند **فصل** و چون سعدان
بسهم السعاده ناظر باشند معیشت وی میانه بود و از آن حال ببالا شود و
اندکی خیری نیابد بیشتر از آن که در دستش بود **فصل** و گر این دلیل
رب الطالع و رب وسط السما و رب الحادی عشر بود به بعضی مسعود و بعضی منحوس

بود حال میانه و معتدل بود **فصل** و اگر صاحب سهم السعادة منحوس

بود در جای نه نیک از فلک و سعد ناتمام ناظر بود و بصاحب طالع و شرقی باشند

نیز او بجایگاه خود خرم حال بود مولود میانه بود **فصل** وچون کوکب روزی

بروز بمولد نهاری ناظر بود و کوکب شبی میانه بود **فصل** و اگر سهم السعادة

در حد سعود بود و بر جای نیک بود از فلک و نظر سهم السعادة دارد از طالع

کوکب غریب یا راجع یا در جای ضعیف حال مولود میانه بود و بجهد زندگانی

کند بکسب و کفاف قانع باشد والله اعلم بالغیب واحکم بالصواب

باب قلط کسانی که برنج دستکار کنند

بدان که صاحب دوم چون راجع بود یا محترق یا غریب نحوس بوی ناظر باشند

و در جای بود از جایهای نه نیک مولود در رنجی و تعبی و دشواری بود و از جهة معیشت

در درویشی بود و عیش منغص کند **فصل** وچون نحوس سهم المال ناظر بوند از مقابله

و تربیع مولود در رنج و دشواری بود و همه عمر در ان باشد **فصل** وچون صاحب

دوم نحس بود خاصه زحل و صاحب طالع بوی متصل خواهد شدن و آن

نحس دلیل قبول کند و نور و تدبیر بوی بازدهد مولود مادام در رنج و تعب بود

و خود را از رنج نزدیک هلاک برد و مرگ بر زندگانی **فصل** وچون خداوند

مثلثه قمر در جای نیک بود و خداوند مثلثه افتاب در جای منحوس در هبوط

یا در وبال یا جای نه نیک و نحسی بوی ناظر بود همه عمر در رنج و تعب بود و بدرویشی

زندگانی کند وچون سهم المال در دوم طالع بود و صاحب دوم را قوتی و نهادی

بدلالت خواسته بود روزی که برنج و نحتی یابد **فصل** وچون خداوند

دوم در جای بد بود و در برج دوم نحس بود با شعاع نحس با افتاب بود ناظر

بود از تثلیث و تربیع و مقابله رنجی بود و بس محنت در کسب و نفقه طلب کردن

فصل وچون زحل در طالع بود بشب حالش بد بود والله اعلم

باب قسم موالید ایشان کسانی که ایشان را بنده کنند از پس آزادی

از پس آزادی وچون زحل در وتری بود یا با افتاب در شعاع مولود را

بدزد تر با بنشانند تابنده شود در سر خزینه و چون قمر در وتد نابود یا پیش
از وتد باو وی در فرح خود بود یا در دوم طالع یا بعضی از نحوس باوی
باشند مولود در اعیبها آبود و آفتش رسد چون از اسب بیفتادن یا جای بلند
بر برده کنند **فصل** و چون مشتری و زهره ناظر بود این حال را منع کنند
و از بندگی رها کردند **فصل** و چون زحل با آفتاب بود در وتد الارض و آفتاب
گرفته بود از آن روز که از شکم مادر بیرون آید وی را برده کنند و از خویشان
ببرند **فصل** و چون قمر در سیم بود و مولود روزی بود بنده بود
و کار بندگان کند خاصه اگر نحوس ناظر بود خود را به بندگی نیز فروشد
یا نان شکم خود را بنده کند **فصل** و اگر خداوند طالع در دوازدهم بود
و نحوس بوی ناظر باشند و آن بتر بود که زحل باشد مولود از جای
خویش برده کنند و دشمن بروی غلبه گیرد و بنده بود و چون قمر در برج ششم
بود یا دوازدهم و اتفاق چنان بود که صاحب آن برج که قمر در وی است

در جایهای نیک بود بنده شود و چون قمر ناظر بود و لیکن با لحی بود در وتد
یا بایلی وتد و سعدی بوی ناظر مادر و پدرش در راه افکنند و بنده کنند
و مردم بوی بدگمان شوند و چون مولود روزی بود و مریخ در وتد الارض
در راه افکنندش و بنده کنندش **فصل** و چون مولود شب زحل نیز درین
حال که وصف مریخ کردیم مادر و پدرش در راه افکنند و بنده کنندش
فصل و اگر مشتری و زهره در دوازدهم طالع بود نه مولود از بندگی
رسته شود عیش وی عیش بندگان و دون همت و ذلیل بود

باب اما مولودکانی که باز داشته شوند

چون مریخ در طالع بود و قمر ناظر بود مولود تنگی و دشواری بیند و موکلها برکشش
یکدیگر و در بندش کنند و زندان باز دارند **فصل** و چون قمر مقارن
مشتری بود و به بهرام متصل شود تنگی و عذاب بیند و دشواری و ترس
و مقیدش کنند با آهن و محبوس گردد **فصل** و چون زحل و قمر و مریخ

دربرجی زمینی باشند یکی بدیگر ناظر بر مولود ترسها رسد وکدورت
واندوه وغم بسبب آن وفرزند وجراحتها وشکافتن با آهن وشیر وزندان
فصل وچون قمر با مشتری ومریخ وزحل دریکی برج باشند بلا وکمی
بیند وشیر وزندان وشمشیر وزخم سر رسته بود چون شود بخیر انجامد فصل
وچون قمر کجا بنهای مریخ بود وخاصه بروز بروی کند وبکینها فصل
وخصومات وزیان بود وشیر وزندان روزگاری دراز فصل وچون
عطارد ومریخ معدم در مغرب یا وتد الارض با مشتری مولود را عذاب بود و
عیش منغص وزندان عاقبت کار بخیر انجامد فصل واگر زهره وزحل
ومریخ در طالع باشند یا وسط السما نکبتی رسدش وزندان ودرویش بود.
تا آخر عمر فصل وچون عطارد وقمر ناظر بود از تربیع وکسی بالای شان
دلیل شیر وزندان بود فصل وچون عطارد وقمر ومریخ در وتد مغرب
باشند تختها بینند وغمها زن وفرزندش بود وشیر وزندان فصل

وچون

وچون قمر در رابع بود ونحوس بوی ناظر بود مولود را درد ونکبت رسد وزخم
شمشیر وشیر وزندان فصل وچون مریخ درخانه مشتری بود بروی
نحسها کند وشیر وزندان فصل وچون ماه وآفتاب با مریخ باشند
ویا بوی نظر کنند نحسی سخت رسدش وشیر وزندان بیند نعوذ بالله

باب [illegible] بدبختان ومسکینان

چون نحوس در اوتاد باشند وسعود زایل بود نوبت بدبختی بود فصل
واگر باز از قمر وسهم السعادة منحوس باشند از مردم سوال کند فصل وچون
زحل ومریخ در وسط السما بوند با قمر وسعود بریشان نظر نکنند درویش بود و
سایل فصل وچون قمر ناظر بود از تربیع ویا از مقابله مولود بدبخت بود
فصل وچون آفتاب وماه وسهم السعادة وطالع وخداوند ان خانها نحسان
بریشان نظر کنند زندگانی بجهد کند ودرویش بود فصل ودیگرها کی
کدخداوند وتد مغرب ودوم وتد الارض اگر روز با آفتاب ناظر باشند و شب

بماه وار اوتاد ساقط بوند درویش بود **مفصل** وچون سهم السعادة را
جای نحس بود ونحوس ناظر بوی از هفتم وچهارم وخداوند سهم السعادة سهم السعادة
ناظر نبود وبشب بقمر ناظر نبود وبروز بافتاب وسعود بوی ناظر نبوند درویش بود
مفصل واگر افتاب در حوالی روز در مثلثهٔ خود منحوس وزبان رسیده بود
واز اوتاد ساقط بود مولود درویش بود **مفصل** وچون مریخ در عاشر
طالع بود درویش بود **مفصل** وچون زحل باماه بود در یکی وتد مریخ
بوی ناظر بود درویش بود **مفصل** وچون رب الاجتماع والامتلا ساقط باشند
خاصه در ششم درویش بود **مفصل** وچون سهم السعادة در ششم یا دوازدهم
بود وبقمر ناظر نبود ونحس در اوتاد یا قایل الاوتاد بود مولود درویش بود **مفصل**
وچون قمر در نقطی بود میان دو نحس ونحسی بوی ناظر درویش بود بدبخت
مفصل وچون هیلاج ساقط بود ونحوس شاهد وی باشند درویش بود
مفصل وچون خداوند ان اوتاد وخداوند ان مایل الاوتاد ساقط

بود

بود دلیل درویشی بود **مفصل** وچون قمر از نحوس بازگشته بود وبزحل
متصل گردد درویش بود وچون قمر ساقط بود واز مریخ بازگشته بود
بدبختی بود **مفصل** واگر دوم نحسی بود وصاحب منحوس بود وزبان رسیده
ودر جایها نیک بود وصاحب نحوس بود وسعود ساقط باشند دلیل
شقاوت بود **مفصل** وهمچنین اگر سهم المال وخداوند او هر دو ساقط
باشند یا غریب دلیل بدحالی بود **مفصل** وچون خداوند ان حدود شمس
وقمر ساقط باشند یا محترق یا زبان رسیده وسعود از وی ساقط دلیل
درویشی بود **باب قمحه در کسانی که برایشان بدبختی ودرویشی**
سعادت آید چون هر دو نحس در وتد الارض طالع باشند وسعد در دوم
اول عمر مولود حالش بد بود وآخر نیک بود **مفصل** واگر بر کل خداوند
مثلثها اگر نحسها بر وی بدل کنند ویکی نیکانه آن دیگر بود از بدبختی
او مانند دراز عاقبت او بسعادت بود **مفصل** وچون برج اجتماع منحوس

بود و صاحبش در جای نه بود از بروج و سعود ناظر او بود دلیل دست تنگی بود
با اول و با آخر توانگر بود **فصل** و چون خداوند آن برج که قمر در وی بود
از پس سه روز از ولادت منحوس بود و صاحبش مسعود و قوی دلیل تنگی
بود با آخر توانگر بود **فصل** و همچنین اگر قمر منحوس بود برویه بجایی که میان
وی و آفتاب یازده درجه و صاحبش مسعود بود با اول عمر دلیل تنگی بود
بود و با آخر توانگر گردد **فصل** چون اجتماع منحوس بود و خداوندش
بجایگاههای سعود بود و میان وی و میان آفتاب یازده درجه بود در
مشرق و از جایها است که اول ربا طاوی است و صاحب وی مسعود بود
بجایها قوی دلیل کند که از فروتنی به بلندی رسد **فصل** و چون
یکی از دو نحس در طالع بود و یکی در سابع با اول عمر دشواری برد و با آخر
توانگر شود **فصل** و چون مشتری در وتد الارض بود و در طالع نحسی باشد
مولود را حال مدبر بود در جوانی و چون پیر شود توانگر گردد **فصل** و چون

زحل

زحل و شمس و قمر ناظر نبود بدین مولود با اول عمر تنگی ببیند و پس از آن با پایه اش
بزرگ شود **فصل** و چون خداوند مثلثه اول از آفتاب بروز و از ماه بشب
منحوس بود و خداوندان مثلثات این جایها در وتد باشند و جایهای نیک
و سعود بر ایشان ناظر با اول تنگی ببیند پس عاقبت خیر بود و نیکی و منزلتها به
فصل و چون زحل در طالع بود و حالش تا سی سال در اول عمر بد بود
و از پس آن او را نعمت و سعادت بود **باب شانزدهم در کسانی**
که از فراخی و شرف بتنگی و درویشی رسند ارباب مثلثات آفتاب بروز و
ماه بشب در جایهای قوی بود و نحوس بر وی مسلط و با مشابه بود بیجی از
جایها که او را قبول نکنند دلیل آن بود که مولود را از منزلت و مرتبت تباه
کرده و از نعمت **فصل** و چون هر دو نحوس در وتد الطالع باشند و یا وتد
خواهند شدن منزلت وی بکاهد و از نعمت بیفتد **فصل** و چون
مقارن زحل شود طالع یا وسط السماء یا سابع یا رابع از سعادت بتفاوت

افتد مفصل و اگر ملکی بود کارش تباه کردد مفصل و چون مریخ در وتد باشد یا مایلی الوتد از ان یا به که باشد باز پس شود و حالش بد کردد مفصل

و اگر از ملوک و رؤسا بود کارش پوشیده شود و حالش تباه کردد مفصل و چون سهم السعادة و ضد او نه رشس ساقط باشند از آفتاب دلیل فروماکی بود مفصل

و اگر سهم السعادة و صاحب وی اندر خانهٔ قوی باشند و کوکبی از وی مستنکر کردد حالش بد کردد مفصل و چون برج اجتماع و امتلا سعد باشند و ضداد ندان

خداوند شان در جایهای نیک دلیل کند که مولود با ول عمر پسندیده تر بود از آنکه با خر عمر مفصل و چون در برجی دوم نحسی بود یا ناظر بوی بود از تربیع یا

مقابله یا صاحبش بود دلیل تباه شدن حال بود و متفاوت بر جوهر آن برج مفصل و اگر زحل بود از بندکان و غریبان و مردم سفله و خادمان فساد

بود مفصل و اگر مشتری بود ویرا از بزرکان فساد بود دو شریفان و فقیهان و اهل دین و ورع و علم و اگر عطارد از دبیران و اهل ادب مفصل و اگر مریخ بود

از بنی روان لشکر و اهل حروب و دزدان بود مفصل و اگر آفتاب بود فساد حال وی از قبیل پدران و جدان و اهل قدم و چون نحسی با اعطا لیس

بینی و یکی را در برج العاقبه در ان سختی شود که حال وی به بود عاقبت با مجمعود السلامه

باب سیزدهم در کسانی که سعادت پاشیده دارند

بدانکه دانایان بر هیچ شرح کردیم از ابواب سعادات متعالی مختصر و ماند و گفته و جمله که کفایت بود آنکس را که عقل دارد و آن آنست که ایشان کویند که

نگاه کن بکوکب دلیل کند بر سعادت که نشناسی با شکال ایشان و طبایع ایشان و ضدا و نه ان سهام و بروج که موافق ایشان باشند پس چون بکوکبی

که حظی بزرگ دارد و بهری نیک دارد در مولد و بر اسعادتی و کرمی از ان باز بود که در وی نظر کردی بر قدر ان که کیا بار قوت و ضعف و سعادت و نحوست

مفصل اگر در خانهٔ خویش با شرف و حدود و در وتد بود از وتد ها درست و سعد بوی ناظر و کوکبی ساقط از وی منزلتی بزرگ یابد و بهتر این

جایی ازان دلالت سعادت و اگر حال کوکب میانه بود بصلاح و قوت حال
وی نیز معتدل بود میانه و اگر غریب بود ضعیف منحوس بود بدرستی بود ازان
سعادت و او را اندران هیچ نفعی نبود و اگر میان هر دو اتصالی نبود و یا استقامت
نبود و یا میانه کم و زحمتی نبود و از حقیقت آن سخن گوی والله اعلم بالغیب

باب تمو مکنا کردن در حال برادران

بدان که مولود بود که نخستین فرزندی بود مادر و پدرش خویش را و باشد
که برادری دارد مهتر از وی و یا کهتر و باشد که فرزند بود مادرش و پدرش را
فرزند خانه خود وی نباشد و باشد که گرچه مهتران باشند برادران و خواهران
وی کابینند و باشد که او را خواهران باشند و برادران نباشند و باشد که با
برادران دشمنی کنند و ایشان نیز با وی دشمنی کنند و با مهتری برادری کنند
و ایشان در پناه وی باشند و باشد که از برادران سعادتی و گرامی یابد و باشد
که میراث برادران وی برگیرد و باشد که میراث دیگران برگیرد و باشد که

برادران

برادران و مردمان با وی با قدر و پایه بزرگ و جاه باشند و باشد که بد بخت
و دون باشند و زنی کالی در خواری کنند **مفصل** و اما یابی در کار برادران
نظر در جایی کنند از سیم و صاحبش و ارباب مثلثات وی و سهم برادران و
خداوندان خانه شش و سهم السعادة و صاحب وی و آفتاب و زحل و مشتری
و عطارد و ماه و زهره و آن کوکب که در حال ها برادران شود و اما سیم و صاحب
وی و سهم و صاحب بتیس دلیل کنند بر برادران بسیاری و اندکی زیادت
و نقصان و اما اصحاب مثلثات آن خانه دلیل کنند که برادران باشند
یا نه و با نهایر نبود برادرانش بود و اما سهم السعادة و صاحب وی دلیل بر سعادت
و تفاوت باشند از آنکه بزرگ بود یا دون از برادران و اما آفتاب و زحل
دلیل برادران مهتران باشند و اما مشتری و بهرام دلیل برادر میانه بود و عطارد
دلیل برادر کهین بود و قمر دلیل خواهران مهتر بود و زهره دلیل خواهران کوچک
بود هر صنفی را نگاه کن از ارباب خویش و بر پای کار کن که سد الکردم اینجا و اعلم

بالقرب قمر در شناختن مولود نخستین

فرزندی است نخستین با یگانه کی بخداوند مثلثه طالع اگر در طالع باشد
چاکه نخستین فرزند نر است و اگر در وسط السما باشد بدانکه وی نخستین بود یا
نخستین و هم چنین وسط السما و طالع کوکبی باشد نخستین فرزند باشد **فصل**
و اگر در طالع بروز کوکبی باشد نخستین برادری بیند و نام برده بزرگ بود
و برادران که پس از وی باشند بمیرند و همچنین که آفتاب در طالع بود نخستین
فرزند بود و نقصان و کمی بیند در برادران و اگر خداوند خانه برادران در طالع
باشند مولود تنها بود و ویرا برادران نباشند و اما بسیاری چون خداوند مثلث
در طالع در برجی بسیار فرزند بود و سعدها بوی ناظر بود برادران و خواهرانش
بسیار باشند و خرم باشند و چشم روشن دارد بدیشان **فصل** و چون سهم
الاخوة در اوتاد بود و در زیادت بود قوی برادران وی توانگر باشند و
مروتی دارند **فصل** و چون سهم برادران و خداوندش در شرقی باشند

بسیار

بسیار فرزند و بسیار برادرش بود و اگر در وتد الارض بود برادرانش کوچک
بوند **فصل** و اگر بالای زمین بود و مسعود بود قوی حال برادرانش بوند مه
از وی **فصل** و چون مشتری و زهره و عطارد در جایهای قوی بوند در برج
ماده خواهرانش بوند **فصل** و چون در برج نر باشند برین صفت برادران
بوند **فصل** و چون صاحب بیت الاخوة در جایگاه نیک بود شرقی
و ناظرها بوی ناظر باشند برادرانش چند باشند و چون خداوند مثلثه بهرام بود
و در برجی بسیار فرزند ویرا برادران باشند و چون قمر خداوند نیم بود برادرانش
بود او را عدتی و قوتی بود در برادران **فصل** و چون صاحب سهم و صاحب
سهم برادران در طالع باشند مولود را برادران باشند و اگر صاحب [illegible] ج
زهره بود و طالع برجی ماده بود ویرا خواهران باشند کوچکتر از وی
فصل و چون ماه از زحل بازگشته بود ویرا خواهری بود مهتر از وی و هم
دلیل کند چون ماه از بهرام بازگشته بود و چون بجای ماه زهره بود ویرا خواهری

بود از وی کوچک‌تر و چون کوکبی جمع شهادات کوکب دارد بدلالت
برادران و خواهران در جای خود سعادت افتاده باشند و بالا دارد در فلک
دلایل دارد بر بسیاری برادران و توانگری ایشان ان شاء الله العزیز

باب قمح اندر اندک بودن برادران و مرگ ایشان

چون رب مثلثهٔ طالع اول و رب مثلثهٔ دوم در برجی تالی الوتد باشند مولود را
برادران نباشند و اگر باشند بمیرند و از پس ایشان وی بماند و چون زحل و بهرام
و آفتاب در برج‌ها افتاده باشند در جایی زاید و منحوس دلیل مرگ برادران بود
و چون صاحب سهم در خانهٔ مرگ بود برادرانش بمیرند و کم گردند و خاصه چون
در آنجا منحوس بود و چون سهم برادران مقارن زحل بود یا در تربیع یا در مقابله
دلیل مرگ برادران بود و این آنگاه بود که هیچ سعدی بوی ناظر نباشند و نحوسی
مسلط بود بر سهم برادران برادران بمیرند و چون مسلط بود بر سهم خواهران
خواهران بمیرند و اگر زهره منحوس بود و در اقمتی یا شهادتی باشد در سهم

خواهران

خواهران کوچک بمیرند و اگر ماه منحوس بود خواهران بزرگ بمیرند و اگر زحل
یا آفتاب منحوس باشند برادران مهتر بمیرند **فصل** و اگر مشتری و بهرام
منحوس باشند برادران میانه بمیرند و اگر عطارد بود برادران کهین بمیرند و اگر
این همه کواکب منحوس باشند همه بمیرند که و مه **فصل** و چون بعضی منحوس بود
و بعضی مسعود آنچه در نصیب کوکب منحوس بود بمیرند **فصل** و چون سهم برادران
میان طالع و رابع بود و آن جای نباشد الا نحوسها هیچ برادر نزاید
الا از شکم بیگانه و چون صاحب مثلثهٔ طالع با آن زایل بود و از جهت نحسها
منحوس باشد وی را برادران بمیرند و چون نحسها در وسط السماء و طالع بود
دلیل مرگ برادران بود یا با ضد او در شش در وتد الارض مرگ برادران بود
فصل و چون مریخ و زحل بسهم برادران ناظر باشند و صاحب سهم عطارد
بود مرگ برادران کهتر بود و چون صاحب سهم مشتری بود منحوس بود یا زحل
مرگ برادران مهتر بود **فصل** و چون سهم الاخوة در خانهٔ عطارد باشد

در تربیع کیوان و مقابله مرگ برادران کهتر بود و چون مشتری یا بهرام خداوند سهم بود یا سهم در خانه ایشان بود و ماه در سیم مرگ برادران بود **فصل**

و چون قمر از زحل باز گشته بود و بمشتری متصل گردد برادران مهتر بمیرند و چون بجای ماه زهره مرگ برادران کهین بود **فصل** و چون صاحب خانه برادران شرقی بود یا غربی و در دوم طالع بود و سعود بوی ناظر باشد میراث برادران برگیرد **فصل** و چون صاحب سهم برادران در دوم بود و برادران شهادت بود و صاحبش قوی بود و صاحب طالع تباه باشد برادر آنکس میراث وی برگیرد

باب قسمت شناختن سعادت مولود و نفع دیدن از یکدیگر ایشان با بهره خداوند سهم سیم که خانه برادران است در جای نیک بود و آن بوده و او را فرمانی بود و قمر در آن برج بود و کنها از وی باز گشته بود و از صاحب سیم وی نفع بیند از برادران و ایشان نیز از وی و مادام تیز نکوه کنند با یکدیگر و چون کوکبی بسیار شهادت بدلالت برادران بسیلاج

مولود نظر کنند با کوکب که قسم بسیار دارد در مولود دلیل کند که برادران متفق باشند و چون صاحب سیم و جای نیک بود و وی در شرف بود و یا در جای که سهم السعادة در سیم بود دلیل صلاح برادران بود و از یکدیگر بستان نفعی بود **فصل** و چون سهم الاخوة به بر صاحب بیت الاخوة دهد برادران او را بزرگ گردانند و طاعت وی برند **فصل** و چون سهم برادران در خانه فرزند بود برادران کهتر در پناه وی زندگانی کنند **فصل** و چون سهم برادران در سیم بود که خانه برادران مولود بود برادران او بر دیگر عیال وی باشند و بوی زندگانی کنند **فصل** و چون خداوند بیت المال و صاحب بیت الاخوة می نورد به همه برادران عیال وی باشند و بوی زندگانی کنند و چون صاحب بیت المال بنور صاحب الاخوة می دهد برادران بسبب وی خواسته یابند خاصه که صاحب بیت المال سعد بود و قبول صاحب بیت الاخوة میکند والله اعلم بالصواب

کی دارد و ... اوی ... برادران را این ... دو ... کنند **فصل** و چون ...

باب فی شناختن بزرگتر و کهتر از برادران

چون خواهی که بدانی که مهتر کدام است و کهتر کدام از برادران نگاه کن بخداوند
مثلثه بیت الاخوة اول و دوم و سیوم صاحب مثلثه اول برادران مهتر را
باشد و دوم برادر میانه و سیوم برادر کهتر هر کدام که حال نیکوتر دارد و جایگاه
نیکوتر و مهتر و سعد باشد حکم بر خیر کند و بزرگی و حال شریف و منزلت برتر
برادرین که از قسمت آن کوکب باشد و آنچه محترق بود و یا هبوط و ضعیف
زایل منحوس حکم شقاوت کن و سفلگی و دونی و فرومایگی و الله اعلم

باب فی دشمنی کردن برادران و اختلاف ایشان

صاحب بیت الاخوة چون در دوازدهم طالع بود برادران این مولود را دشمن
دارند و چون زحل در سیوم بود و مریخ بوی ناظر بود در دشمنی بود از برادران
و خواهران مفصل و چون ذنب و مشتری و زهره در سیوم باشند غمگین
بود از سبب برادران و از جهت ایشان او را غمها و مصیبتها رسد و چون سهم

برادران

برادران در هفتم بود دشمنی وی کنند و یار دشمنان وی باشند مفصل
و سهم برادران چون در رابع باشد دشمنان وی را قوت و نصرت دهند
و بوی رنج رسانند مفصل و چون زحل و بهرام و آفتاب در خانه دشمنی کنند
نظر یکدیگر برادران مولود را خصومت و کارزار بود مفصل و چون بهرام
خاصه در بیت الاعدا بود ما و تدی از وتد میان برادران بد باشند و
خصومتی تمام مفصل چون خداوند طالع و قمر در برجی بود که بهرام در وی باشند
دلیل دشمنی ایشان کند مفصل و چون صاحب ثالث از طالع منحرف
شود از صاحب طالع برادران بروی دروغ نهند مفصل و چون صاحب
ثالث از طالع ثور یا میزان بود و مریخ بدانجا ناظر از قبل برادران وی را زیانی
رسد در ضون وی سعی کنند مفصل و چون عطارد و زهره در چهارم بود و منحوس
و بلا رسد وی را از قبل دشمنی برادران مفصل و اگر خداوند ثالث در ششم
بود مفرقی سخت بود وی را از برادران و با یکدیگر نباشند و خوی بندگان

دارند بایکدیگر متفق نباشند **باب ـــ قسمت سعود برادران و نحوستهاشان** وچون خداوند خانه برادران منحوس بود در جایهای
نیک و سهم نیز منحوس بود دلیل بدبختی برادران بود مفصل وچون سهم برادران
منحوس بود در جایهای نیک و در دوم بود و خاصه تحت الشعاع برادران
مولود بدبخت باشند و بود که بعضی را بزندان بازدارند و چون سهم در دوم بود
و منحوس بود دلیل عیبهای برادران کند و مکاری تن ایشان مفصل وچون
سهم در دوم ششم منحوس بود و نحوست وی از زحل بود برادران فرومایه بوند
و مانند بندگان کار کنند مفصل وچون در ششم باشد از عیبها و آفتها سلیم
بود برادران مولود عمل دون کنند و درویش باشند مفصل واگر سهم در دوازدهم
بود صاحب وی را اتصالی بود و بجای خویش ناظر بود بعضی برادران وی
باشند که کار دون کنند مفصل واگر سهم برادران یا صاحب وی بیت
السقوط بود و تباه بود دلیل غربت برادران و بدحالی مفصل واگر صاحب طالع

بصاحب

بصاحب بیت الاخوة ناظر نباشد سهم بسهم نکند مولود و برادرانش متفرق
گردند از یکدیگر فصل وچون سهم السعادة در ثالث بود و نحوس بوی
ناظر از تربیع یا مقابله دلیل بدبختی برادران و نیازمندی بود والله اعلم

باب ـــ قبحه در عدد برادران

وچون خواهی که عدد برادران بدانی بصاحب مثلثه طالع نگاه کن اگر بالای
زمین بود با طالع چندانکه برج بود عدد برادران بود و برجی که ذو جسدین
بود دلیل دو بود مفصل واگر زیر زمین بود از وی برگیر تا طالع چندانکه
برج بود برادران باشند مفصل واگر خانه برادران برجی باشد ذو
جسدین و صاحبش نیز در ذو جسدین بود برادران وی بیشتر باشند اما نه از مادر
و پدر وی مفصل و نگاه کن بصاحب مثلثه خانه برادران که در قسمت سعدها
بود و ارباب از قسمتها قوی افتاده باشد در اوج و صاعد برادران نامی
بزرگ دارند و اگر بخلاف بود بدبخت بوند مفصل واما ابوفلان نگاه

جون در خانهٔ برادران افتادی وخداوند آن جایگاه کوکبی نر بودی یا
در برجی نر بودی جای تر از انجا دلیل بیشی بر حال برادران از قبل پدر مفصل
واگر آن کوکب نماده بود و در جای مونث و در برج ماده دلیل بر خواهران
باشد مفصل و سخن گفتن در دوستی و دشمنی کردن شادی و سود و زیان
وسعادت و نحوست ایشان بدان قدر که کواکب دلیل کردی بقوت و نظر
وبالای ایشان و هبوط و نیکی دیدی جای ایشان و نگاه داری کردن و امتحان
و اعتبار روا با کون و بدانستی بدرستی باب قتمه
در احوال برادران چون نگاه در حال پدران کنی از چند جایگاه باید کرد یکی انکه
حال مولود بدانی در وقت ولادت بدانی که مادرش سبک زاد و خوار یا بخ
و دشواری و حال پدرش به بزرگی و دولت دیدی شریف تر است یا مادر
واز یک جنس است یا جنسشان مختلف است و در وقت ولادت از حال
مادر و پدر پرسی از یک دیگر و این مولود را دوست دارند یا دشمن و مولود

ازایشان

از ایشان سعادت یابد و ایشان را صلاح بود در ولادت این فرزند
یا فساد واگر مولود را سعادت از ایشان بود بدانی که سعادت فرزند از کدام
کوکب باشد که از دلیل مادر یا دلیل پدر مولود میراث مادر و پدر گیرد
یا مادر و پدر میراث مولود و حال ایشان چون بود در نیک و بد مفصل
وحال پدران از هفت جای بدانی از چهارم و صاحبش و سهم الاباء و خداوند
وزحل و آفتاب و آن کوکب که در بیت الاباء بود هر که ویرا در آن برج حظی
بود و فرمانی و جایگاه اجتماع و در ماه و رسانگی از دهم و صاحبش و سهم
الام و خداوندش و قمر و زهره و پس اگر این کوکب که گرد آورده باشد
شهادت تمام و مستولی باشد بدلیلها بر کار پدران و مادران و در جای قوت
وسعادت و قبول و بر جای با ستادن بدرستی حکم کنی بصلاح و خیر و سعادت
واگر بخلاف این بود حکم بر حال کوکبی کنی بقوت و ضعف و سعادت و نحوست
و درین باب شرح داده اید باب قتمه

زود زادن و دشوار زادن قمر چون در اوتاد باشد و بهتر آن بود
که در برجی ماده بود ولادت زود بود تا گاه بود و چون سعود یاری گری
کنند **مفصل** و چون آفتاب و ماه در برجهای نر و مستقیم الطلوع بوند
در مولید زادن یا در برجهای ماده در مولود ماده کان دلیل زودی و صلاح
برآمدن بود **مفصل** و چون عطارد در طالع بود دلیل صلاح و زود زادن
بود **مفصل** و چون سعود بطالع ناظر باشند و بتر از جایگاه قوی و نیک
دلیل سلامت و زود زادن بود و چون آفتاب بروز در طالع بود در
مثلثهٔ خویشتن بود و سعود از جای نیک ناظر بوند دلیل رستن و زود زادن
بود **مفصل** و اگر قمر متصل و از شعاع برون خواهد آمدن و در طالع و سط
السما دلیل سلامت و زود زادن بود **مفصل** و چون در مولود ماده هر
دو قمر در برج ماده باشد دلیل بهتری حال ها در کنند و زود زادن **مفصل**
و چون مشتری و قمر هر دو بیکی برج باشند در مولود نر دلیل سلامت و زود

زادن

زادن بود **مفصل** و چون نحسی در برج دوازدهم بود زادن سخت بود
و مادر بیمار شود و هم دشواری بیند **مفصل** و چون قمر از زحل باز گشته
بود دلیل دشواری و رنج مادر بود و دشواری بیند **مفصل** و چون قمر و
آفتاب و خداوند طالع در برجهای ماده باشند معوج الطلوع در مولود نر
یا در جهای نر در مولود ماده دلیل سختی و رنج مولود بود **مفصل** و سخت
تر آن بود که زحل در یکی از اوتاد بود خاصه وتد طالع که زحل هر که چنین که
صفت کردیم و مقیم بود نزدیکی آن بود که مادر نزدیک مرگ شود تا بزاید
مفصل و اگر کوکبی نحسی مقیم یا راجع و در طالع بود دلیل دشوار زادن بود
و چون قمر با تبلاخوابار شدن و میان وی و امتلا کمتر از دوازده درجه
بود یا خالی بود مادر را در ولادت بسیار بود و رنج بیند **مفصل** و چون
آفتاب و قمر و زهره در اسد یا جدی یا دلو یا عقرب باشند مادر را رنج سخت
بود **مفصل** و اگر قمر در برجی بود معوج الطلوع و هر دو نحس بوی نظر کنند

از تربیع و یا مقابله ولادت دشوار بود و بیم مرگ بود والله اعلم بالصواب

باب [illegible] در شرف مادر و پدر

چون کوکبی که مستولی بود بر دلالت پدران و در وتدی بود یا مایل وتد
و در حالتی بود با شرف خویش یا حد خویش یا جایی که ویرا از ان عزی بود دلیل
شرف پدر کند و بزرگی و قدری باشد و بهترین حالتش مفضل و هم چنین
چون سهم مادر برین حال بود مادر را شرفی و قدری بود مفضل وچون
مشتری در چهارم بود بجای خود مولود از شریفان و بزرگان و [illegible]
بود مفضل وچون صاحب سهم پدران در وتدی بود و مسعود بود و قوی
و از نظر نحوست دور بود پدر مولود نام برده و شریف بود و اگر صاحب
وتد چهارم در وتدی باشد حال مادر و پدر مولود بهتر بود مفضل
و اگر سهم پدر در یازدهم بود یا خامس و یا رابع و یا ثالث دلیل بود که
مادر و پدر بود و معروف و مشهور بوند مفضل وچون آفتاب در شرف

بود و در جایهای نیک بود از فلک پدر مولود شریف و بزرگوار بود و بهتر
آنکه بود که بروز بود مفضل وچون زحل بمولود شب در شرف بود یا
در حظ خویش و یا جایگاهی که ویرا از آن فرمانی بود مولود در پیش بود مفضل
و بهتر آنک بود که کوکب که بحرکت دارند بر دلالت بر آن در وسط السماء باشند
و در خانهای نهانی یا در شرفشان و مسعود و ناظر ایشان بوند و کوکبی ساقط
نبوند از ایشان ملکی بود یا شریفی مفضل وچون سعود ناظر باشند بوجه
اجتماع و شعاع بروی افکنند مادر و پدر مولود شریف بوند مفضل وچون
در وتد چهارم بود و آفتاب بوی ناظر بود و زحل و مشتری پدر مولود از
بزرگان و مهتران بود مفضل وچون جایگاه منظر قمر و زهره و پدر
نام بزرگی و احتشام مادر را بود و پدر را مفضل وچون زحل در خانه
آفتاب بود و خاصه بمولود روز و جایش نیک بود دلیل کند که پدر و مادر
مولود شریف و بزرگ بوند و مولود جمالی دارد و توانگر بود و ویرا جمالی

ویکو بی بود و از طالع مادر بود و بهره وی مولود بزرگتر و محتشم تر و حسب
و درستی در نسب بود

باب قسم در فرزند یکی مادر و پدر

چون آفتاب در دوازدهم بود مولود را برادری مکر بود
دستاط بود فصل و چون کوکب قوی شهادت و دلالت بر برادران در
نامی ... بود و غریب بود و دیر آخی بود مر مولود کهینه کس بود بی اصل
و نسب و کسب وی از خدمت و چاکری بود فصل و چون قمر در عقرب
بود و خانه هبوط وی از جایگاه چهارم طالع بود دنی بود کمینه کس از مردمان
سفله فصل و دیگر خداوند خانه قمر در برج زایل و تیره بود مادر وی
پرستار بود و یا درم خریده فصل و همچنین آفتاب در تیره زایل بود پدر
مولود دنی بود و بدحال و هیچ منزلت ندارد فصل و دیگر خداوند بیت
الآبا زایل بود از اوتاد پدر خسیس بود یا بود یا آزادی از اسکینی فصل
و چون قمر در دوازدهم بود و خاصه که چون آفتاب بی ناظر بود مادر خسیس پرستار

بود یا از دو دشمنان بود و بندگان فصل و چون خداوند سهم الطالع
نحس بود و یا خداوند سهم الآبا خطا نحسی عشریه یا ارباب مثلثات آفتاب
در ششم طالع بود و نحوست با ایشان ناظر پدر مولود مشئوم بود و بخیل ترین مردم فصل
و دیگر اثنی عشریه در برج ششم بود و یا جای تیره بود پدر مولود بنده بود و یا چاکری
کند یا زر مند فصل و چون سهم برادران تیره بود و بد ربخت بود فصل
و چون آفتاب با ارباب مثلثات در جایهای ساقط بود پدر مولود بنده بود
یا چاکری کند فصل و چون نحسها به وجه اجتماع ناظر باشند یا به برج امتلاء در
منحوس و تباه پدر مولود ناکس بود فصل و چون بهر دو نحس در دوم چهارم
باشند که ... بود یا چاکر فصل اگر آن برج خانه آفتاب بود یا بر جای
که اجتماع در وی بود و سهم پدر در زدی بود و بد و دنی و سفله بود فصل
و چون نحس در برج مادر بود یا ذنب دلیل کند که پدر خوارمایه یا بنده یا چاکر بود

باب فتح اختلاف جنس مادر و پدر

و چون آفتاب و ماه اجتماع یا استقبال باشند فصل و صحبت از جانبهای ایشان
ساقط بود یا بیشتر فرح ایشان با مادر و پدر از یک جنس نباشند و ایشان را حسب
و نسب نبود فصل و چون آفتاب و ماه در بروج منقلب بود و کوکبت
دلیل کند که هر دو از یک جنس نباشند و نه از یک زمین و خاصه که چون آفتاب صاحب
در برجی منقلب بود کوکبت بوی ناظر و چون ماه و آفتاب یکدیگر ناظر باشند
مادر و پدر را از یک جنس باشند فصل و چون قمر در برجی بود و آفتاب در چهارم
از آن برج دلیل اختلاف بود و آن که نه از یک جنس اند والله اعلم

باب ششم که مادر و پدر مولود را دوست
دارند یا ندارند چون مولود روز و آفتاب در حد بهرام بود و قمر مولود
شب در حد زحل و هر دو نحس ایشان ناظر بوده و سعدان ساقط بود مولود
سختی و میان جنگی و منازعتی بود فصل و چون سهم مادران و پدران در دولد ظلم
باشند هر دو این مولود را دشمن دارند فصل و اگر صاحب طالع صاحب

رابع ناظر بود یا آفتاب بروز یا زحل بشب با سهم الآبا از مقابله مولود دیده پدر
دشمنی کند و بیند زیان کند و مخالف بود فصل اگر آن نظر مریخ و زهره بود
یا سهم الام دشمنی مادر را بود فصل و اگر آفتاب در وتدی بود خاصه در وتد
الارض و بهرام بریشان نظر کند از مقابله هر دو وی را دشمن دارند فصل
و چون زحل بمشتری نظر کند از مقابله دلیل دشمنی کردن هر دو بود با فرزند
زیان کنند بوی و دیگر بدنیان و نیز ایشان از وی در غمی باشند و بلائی
و باشد که یکی یکی را مقبول کنند و چون آفتاب و ارباب مثلثات در جایی
بود از فلک مولد روز و کوکبت کرده بود بمجامعت یا مقابلت یا تربیع دلیل
دشمنی هر دو بود با فرزند فصل و چون زحل بر مشتری بالا دارد و یا مشتری
بر زحل و از برج وسط السماء هر دو فرزند را کشند یا بشکنند و چون کوکبی که دلیل
پدران و مادران است بر دلیل مولود نظر کند یا صاحب طالع چون دیگر جهل
شهادت بود و قوت نظر تربیع یا مقابله دلیل عداوت آنکس بود که آن کوکب

وقت

دلیل بود از مادر و پدر با این فرزند **مفصل** و چون آفتاب در خانه پدران بود.

و این کوکب که او را حظ و شهادت بود محترق گشته بود این فرزند را کبنی **مفصل**

و اگر این کوکب که ذکر کرده آمد منصرف باشد از دلیل دل مادر و پدر از مولود بر گردد

مفصل و چون زحل باشد دلیل مولود منصرف از ایشان فرزند دور

شود نوبت با مادر و پدر و اگر بخلاف این بود از اتفاق و قبول و نظر

متفق موافق حکم باید کرده با اتفاق مادر و پدر و فرزند دوستی و یکدلی میان

ایشان **باب سیم سعادت فرزند با مادر و پدر**

چون زهره در دوم باشد و آن برج خانه آفتاب بود مولود بمال پدر سعادت یابد.

و اگر خانه ماه بود مال از قبل مادر یا پدر و یا از اهل بیت مادر چون خال و خاله

و خویشان **مفصل** و چون مشتری مقارن آفتاب بود از پدر دو مال یابد

و سعادت حالش از ایشان بهتر گردد و چون زحل در جای نیک بود و قوتی

و کرامتی دارد از ضد او خانه آتش مولود در املاکی بزرگ بود از پدر مالی باز

بهست

. بهست وی افتد **مفصل** و بهتر آن بود که و جای نیک بود و چون زحل را

فرحی بود و نظرش با آفتاب مولود سعادت یابد و خواسته بدست آورد و نامی

بزرگ کرد و محتشم تر از مادر و پدر بود **مفصل**. و چون کوکبی که پدر را شهادت

بر خواسته بود بدین کوکب شود که دلیل مولود بود از بیت الاب مال مادر و پدر

جمله او را باشد **مفصل** و چون کوکبی که شهادت پدران با وی است یا صاحب

خانه پدران یا آفتاب هر کدام که بود از این کوکب بدلیل مال شود یا صاحب بیت

المال یا کوکبی که در وی ایضاً بود و زمانی بود در بیت المال از پنجم طالع مال و پدر را

میراث بوی رسد و خواسته ایشان او را بود **مفصل** اگر صاحب بیت

المال طالع یا دلیل مال صاحب بیت الاب شود مادر و فرزند میراث فرزند

برگیرد و مستولی گردد **باب چهارم هلاک کردن**

خواسته پدر چون خط اثنی عشریه آفتاب در دوازدهم افتد مولود

مال هر دو تباه کند و زیان ایشان کند **مفصل** و چون نحسها در دوم چهارم

باشند حال ایشان تلف کند و چون آفتاب در وتد رابع بود و کوکبی نحس ناظر مولود
خواسته مادر و پدر بهلاک برد **مفصل** و چون در دوم از آفتاب نحسی بود
دلیل کند که حال ایشان بزیان آرد **مفصل** و چون زحل نظر کند بجز از هفتم
حال پدر بهلاک برد و درویش کند و مادر بیمار شود و محنت **مفصل** و چون
زحل مقارن شود با آفتاب حال مادر و پدر مولود بشود و آن نیز که در دست مولود
بود بشود **مفصل** و چون آفتاب با مریخ بود و قمر بدیشان ناظر بود از ربع دلیل
بود که خواسته پدر مولود بشود و وام دارد و درویش گردد **مفصل** و چون
آفتاب در ششم بود یا دوازدهم و بهرام بدیشان ناظر مولود حال ایشان بزیان
آرد و نقصانی و درویشی بهره و اثر آید **مفصل** و چون بجای آفتاب
ماه بود حال مادر بفساد برد

باب معرفت صلاح حال مادر و پدر مولود

چون صاحب رابع قوی باشد مسعود و بجایی پسندیده
از فلک و سهم الاب و خداوند او همچنین با صلاح و قوت بود دلیل صلاح مادر و پدر.

کند

کند سعادت ایشان بود **مفصل** و چون در برج زنبود زهره کمالی هر دو
خوشی بود **مفصل** و چون آفتاب با مشتری بود با جتماع یا بتثلیث و تسدیس
آن بهتر بود که مسعود بود و قوی تر فرزند را و دلیل نیک بود بزرگی و توانگری
مفصل و چون زحل بمولد شب در وسط السما بود یا بجایگاه سعادت یا دیگر
جایهای نیک فرزندان این مولود را سعادتی و فرخی بود **مفصل**
و چون سهم پدران قوی باشد از گناهکاری دلیل صلاح حال پدر بود و سلامت
مفصل و چون با صاحب خداوند آفتاب [illegible] و تری بود پدر را سلطانیت بود
و منزلتی بزرگ پیش پادشاهان و حالش بزرگ شود و چون زحل در تثلیث
آفتاب بود مادر و پدر مولود خیری ببینند و بهتر آن بود که در برجی بود و در روز
مقبول از خداوند خانه خویش **مفصل** و چون مریخ از رابع ناظر بود
در حال قمر و قمر در وسط السما بود با نظاره سهم دلیل جمال مادر مولود کند و سعادت
وی **مفصل** و چون کوکبی که شهادات کواکب با وران دارد بجای قوی بود

وسعادت دلیل نیکوئی بادر کند ، باب قسمت تبیین حال مادر
و پدر مولود و زیان ایشان ، چون ارباب طالع و آفتاب و ماه در تحت الشعاع بوند یا در جای
بد و سعدها ساقط از ایشان و نحوس ناظر باشند و شاهد ایشان دلیل دربیتی
و زشت و مادر و پدر بود فصل و چون نحس در وتد منزل بود و ناظر با آفتاب و ماه
از تثلیث و یا تربیع و یا مقابله دلیل آن کند که مادر و پدر را حال بد بود فصل
و چون آفتاب بی وتد و منتهم بود و نحسها بوی ناظر بدر مولود درویش بود فصل
و چون نحسها با آفتاب ناظر بود در روز بود و زحل منتشر شود بوی ناظر باشند
و تیر و کودست باز نوار نو پدر را خواسته از دست بشود فصل و چون زحل
بوی آفتاب وارد پدر مولود بلا بیند و چون قمر با مریخ و زحل باشند مادر رنج بیمار گردد
و بلا بیند فصل و چون آفتاب منحوس شود با مریخ یا تربیع و یا مقابله و بتر آنگاه
بود که تیر غایب باشد دلیل درویشی و مسکینی بود فصل و چون زحل بالای
آفتاب بود و بتر آن بود که ولادت بروز بود دلیل بدی حال پدر بود

وچون

و چون در سابع از آفتاب کوکبی نحس بود دلیل بیم و بیم بود که بمولود رسد و
بیماریها و مصیبت گونه گونه فصل و چون قمر در حد خویش بود یا در بیم ها
با زحل یا ذنب باشد دلیل کند که حال مادر و پدر نیکو بود و پس تیره شود
چنانکه فنا و مکاره بود فصل و چون در سد بود که برج آفتاب دلیل
بر حالی بد بود و نشدن خواسته فصل و چون نحسها در سرطان بود که خانه
ماه است دلیل فساد کارها بود و در ادبیتی وی و بتر آن بود که زحل را شب در خانه
ماه بود و ماه و مریخ بروز در خانه آفتاب فصل و چون ذنب در یکی جای
بود از این هر دو دلیل بود که صاحب آن برج را در بنیاد و کار زیر و زبر شدن
و چون قمر مقارن زحل باشد مادرش گداخته شود و غمش سخت بود در ولادت
مولود تربیتش و چون آفتاب و ارباب مثلثات آفتاب در برج دوم و ششم و دوازدهم
بود و نحسها بوی ناظر باشند از تربیع یا مقابله یا در جای بیم از وتدهای بلد
مولود را بیماری سخت بود فصل و چون مقارن زحل گردد نزلی دلیل مادر

وبد بود بر علت گنگ و زبان بستن و گنگ شدن فصل و اگر قمر ناقص
النور بود و زحل در وتدها بود از اوتاد و منحوس تحت الشعاع بود دلیل گدازش تن
بسیار و آفتها و بیماری بسیار فصل و چون قمر مقارن مریخ بود و ممتلی
مادر فرزند را حال بد شود و بیماری فصل و چون زحل بالای آفتاب بود و
نسی در وتد مغرب بود پدر مولود بیمار گردد و یا دیوانه شود و تن مشتت گردد

باب قصد هلاک شدن مادر و پدر

و چون آفتاب با زحل و مریخ و عطارد در چهارم بود پدر فرزند زود بمیرد در اول
ولادت مولود نباشد فصل و چون خداوند بیت الآبا در نامی بود
و کدخدا بوی ناظر بود را پس عمری بود و چون بهرام در وتد بود یا در دوم وتد
پدر فرزند را به شمشیر بکشد فصل و چون آفتاب و ارباب مثلثات وی
در اوتاد بوند و منحوس بوند پدر فرزند بمیرد فصل و چون بهرام در خانه آفتاب
بود موت آنجا باشد پدرش را و چون با شب باشد پدرش را عمر کم بود و چون

بهرام

بهرام وقت ولادت بجای قمر بود دلیل مرگ و هلاک بود و چون هر دو نحس
بجای اجتماع و امتلا ناظر بوند و نحسها ناظر باشند دلیل شر و مرگ و هلاک مادر و پدر
بود فصل و اگر نظر با اجتماع بود مرگ پدر بود و اگر نظر با امتلا بود مرگ مادر بود
فصل و چون بهرام و زحل در خانه پدران بوند و نحوس بر ایشان ناظر دلیل
مرگ مادر مولود بود بطاعون یا برودتی که سبک گشتند فصل و چون صاحب
سهم پدران بطالع و بجای سهم نظر کند و منحوس بود پدر مولود نوبت
بمیرد و چون سهم الآبا او بجای بد بود و در تحت الشعاع آفتاب بود و یا در مقابله نحوس
یا در مستان وتر آن بود که درجه سهم نحسی بود دلیل مرگ و نقصان عمر
پدران بود فصل و چون صاحب بیت الآبا بصاحب تاسع متصل گردد
از تربیع و آفتاب و ماه در جای بد بوند و ساقط باشند دلیل مرگ پدران کنند
و چون مریخ شمسی ناظر بود بولادت روز و نحوس نظر کنند مادر و پدرش بمیرند
فصل و چون قمر در مغرب بود غربی مادر و پدر مولود بمیرد فصل و چون

قمر با زحل در یک برج بوند و بهرام نظر کند پدر و مادر را بسیار رنج بود و چون قمر [illegible]
بود و ناقص نور بود و در جایگاهی بد بود و دلیل نکبتی بود که بجای پدر و مادر مولود رسید
و بیمار بیها و مادر پیشتر از پدر بمیرد و چون نظر کند بسهم پدر و سهم مادر هر کدام از
کوکبها بر دیگر کوکبها مستولی کرده بود گفت بمیرد پیش از دیگر **مثل** و چون
خداوند سهم الآبا در وسط السماء بود و خداوند سهم مادران در وتد الارض
بود مادر پیشتر از پدر بمیرد **مثل** و چون آفتاب بجامع زحل بود در یک
درجه پدر پیشتر از مادر بمیرد و اگر قمر باشد بجای آفتاب مادر پیشتر از پدر بمیرد
و چون کوکبی که دلیل پدران است منحوس بود بزحل یا به بهرام از تربیع یا
مقابله پدر بمیرد پیشتر از مادر **مثل** و چون کوکبی که دلیل مادران بود بدین
حال بود مادر پیشتر از پدر بود **باب [illegible] فی التسییر**
و بدانستن رفتن دو دلیل نیز الحوس بمجامعت و تربیع و مقابله هر کدام از این
نحوس متصل شود پیش از آن دیگر صاحب آن دلیل بمیرد **مثل** و ابوالعباس

شناسم بیشتر من حاضر بود بنشسته پیش ما تیغ پیری و رقعه بدست چرداد
مولود در وی نبشته حیبت میکرد که نظر در این کن مرا و او را از این مولود پرسیدم
گفت مولد پسر وی است و رقعه بدست گرفتم و اندیشه میکردم و ابو العباس
مرا گفت این ورقه بمن نمار بوی دادم نظر در وی کرد و گفت مولود ولد
زنا است گفتم این کجا میدانستی گفت از آنکه خواجه گوید پسر وی است و پدر
این پسر چهار سال است تا بمرد در آن سالی که این دلالت بود گفتم چون
بدانستی از کجا میگویی گفت نگاه کردم سهم الآبا در مقابله مریخ بود و میان
ایشان درجه بود نگاه کردن کدخداه سهم در یازدهم گفتم طالع است
و خداوند مرگ پدران است و میان وی و میان زحل یک درجه بود گفتم پدر
این مولود در سال ولادت این مولود مرده است این شیخ پدر وی چگونه
باشد این ولد ولد زنا است پس شیخ گفت غم نه بگرویم گفت راست گفت
که من نه بگرویم پدر پدر و دیلم و وی پسر زاده من است پسر من در آن سال

بر دو کفه مست راست نگفت که مع چنانکه میگوید **فصل** عمر فرزندان چطور گوئیم
حال پدر از رابع نگاه کردی صاحب شی پدر و صاحب شی آفتاب و زحل را چه
پدر جایگاه نگاه کردی کوکبی که در چهارم بود دلیل پدر کردی پس تقویم دلیل
کردی تا بدانی آنچه بر پدر دلیل کند از درازی عمر و کوتاهی چنانکه پیش ازین
گفته شد **فصل** و عمر پدران نیز از سهم پدر گیرند و درجه آفتاب و درجه
خانه پدران هر کدام بهیلاج بهتر بود بنگر نهای سعد بگفتیم در کدخدا گشتی
عمر بقدر سالهاش چنانکه دلیل کردی بدان **فصل** و معرفت حال
پدران نتوانی دانست سال بسال از سهم پدران و انتهاسی تا بجای کجو تا
و سعدها و نیکی بجای خداوند سال و نیکوئی در پدر و آنچه وی را بود از مرتبت در
دستوری آفتاب از کواکب روزی و شب و دستوری زحل از آفتاب خاصه
و چون دستوری محتاج بود که با صلاح آرند پدر را قدری بزرگ بود و شرفی
و نیکوئی یابد و گوی در حال پدر از ارباب مثلثه اول و دوم و سیم آفتاب برفرو

ازارباب

ازارباب مثلثات زحل بدین مثال انشاء الله **فصل** و گوئی مولود
حلال زاده نیست و پدر بوی تهمت برد و چون آفتاب و زحل تباه بود از بروج
تربیع یا مقارنه یا مقابله و نظر اینی زحل **فصل** و اما بعضی از دانایان گفته اند
چون صاحب بیت الآبا به بیت الآبا نظر نکند و آفتاب با خداوند خانه ایشان
و صاحب سهم پدر با سهم و صاحب سهم الغیب با آفتاب مولود نه از پدر بود و
اگر کسی نظر نکند بباید که حرام زاده است **باب سیوم نگاه**
کردن بکار مادر نگاه کن بقمر و زهره و سهم الام و صاحب شرف و وسط
السماء و کوکبی که بدین جایگاهها بود و دلیل مادر آنست پس نگاه کن آنکه دلیل کند
از تیر و آنچه زیادت گشته و نقصان برین جمله که شرح کردیم از سالهای
مولود پس بحال مادر نگاه کن و اندازه وی از دستوریه کواکب شب گیر نه ماه
و اندازه مادر شب از دستور زهره از قمر پس نگاه کن از سهم مادر و همچنان
انگشتی که از زهره و هیلاج بود عمر مادر را تا جایگاه کوکبی تر گیر چون

نحس رسد نکبت باشد **منفصل** و اگر قمر و سهم الام در جای هیلاج باشند
و خواهی که بدانی که هلاک مادر از چه باشد بنگر تا کجا رسد نحس دلیل
نکبت بود و مرگ مادران بود و مرگ مادر **منفصل** و تیسیر وسط السماء برجی را
سالی انتها به برجی نحس رسد آنچه هست بگوی و هر چند تسییرها آن زمین اندر شود
وی زودتر میرد و چنانکه دوروثیوس گفته است پس بدان چون حال مادر از
ارباب مثلثات قمر بنگر و از اول دلیل کرا ز وی باشد پس بدان چون حال
اول و دوم دوم و سیم سیم **منفصل** پس تو دانی از مرگ مادر و خواری از
فساد ناصر قمر بود و صاحبش و ناصر سهم مادر و صاحبش چون یا نیایان تباه
شود به دلیل که باشد

باب قرنه پدران

یکی دوروثیوس و یکی بطلمیوس را است **منفصل** بطلمیوس گفته است که حال
پدران نگاه باید کردن بمیلاد روز از آفتاب و صاحب وی و زحل و صاحب وی
و وسط السماء و صاحب وی آنگاه از چهارم و صاحب وی پس نگاه کنند بهتر بر

بایها

جایها که دلیل عمر بود که با نهازه عمر پدران از وی توان دانستن و تیسیر این جای
باید کردن هر چه جای نیک تر دارد و تسییر آن بود که بروز از آفتاب نگاه کنند و اگر
در طالع بود یا حادی عشر یا وسط السماء یا نهم یا هفتم و نظر کند بوی یکی از جایگاه
که نحس یکی این هر دو مان ناظر کنند اگر آفتاب در این جای بود و زحل در یکی از این
پنج جای و مقابلت آن و اندر چهار یکی بوی نظر دارد با نهازه و تسییر شعاع
نحسها و سعدها تیسیر وسط السماء تا بجایی که دلیل کنند باید کرد و اگر زحل در این
جایگاه شود تسییر کند درجه وسط السماء کی از سالها که دلیل کنند مهتر و سالها
اگر نزدیک وی بود و اگر هم چنان بود آن سال هلاک پدر باشد و شب از زحل
ابتدا کنی و اگر در یک از این هشت جای بود و آن طالع است و وسط السماء و نهم
و هفتم و هر که بیشی از هفتم نباشد بر پنج درجه تسییر از آفتاب کنی اگر آفتاب در این جایها
شود و درجات خانه پدران تیسیر کنی از این چهار که نگر که نظر کنند نظر نکنند پس
قیاس کن و آنچه برآید از سالها از جمله سالها یا سالها مهتر اگر هم چنان بود

تا نزدیکی آن مولود را پدران سال بگیرد **فصل** والاتفاقات در دو رو نیوس

در کار بدران می گوید بروز از آفتاب نگاه باید کرد و بشب از زحل و سهم

بدران و صاحبش بروز ابتدا از آفتاب کنی اگر در وتد باشد یا مایل وتد

و یکی ازین چهار ابوی ناظر بود و آفتاب هیلاج بود که تسییر عمر بدان از وی

کنی و آن کوکب که بوی نظر کند کدخدا بود که دلیل سالهای عمر بود **فصل**

و اگر آفتاب زایل باشد از زحل نگاه کنی اگر در وتد بود یا مایل وتد و ازین

چهار یکی نظر بوی کند زحل هیلاج بود و از وی تا جای قطع تسییر کنی و دلیل

کمی بر سالهای عمر وی پس اگر زحل ساقط بود بسهم الآبا نگاه کن اگر در وتد

یا مایل وتد باشد و ازین چهار یکی بوی ناظر بود از سهم تا بجایگاه قطع تسییر

کن زیرا که سهم هیلاج بود و ناظر کدخدا بود که سالها از وی توان دانست

سهم نیز زایل بود بدرجات خانه بدران نگاه کن ازین چهار یکی نظر کند

درجات بدران طالع بود تسییر کن تا جایگاه نحوس و آن کوکب که قطع کند

ولکر

واگر ناظر بود که کدخدا بود که دلیل سالها کند و بشب ابتدا از زحل کنی پس

آفتاب پس سهم بدران پس خانه بدران **فصل** فاما مادر بروز باید

ابتدا از زهره کنی و پس قمر و پس سهم الأم و بشب ابتدا از قمر کنی پس زهره

پس سهم الآب برین مثال گفته آمد در باب پدر **فصل** و چون در

حال پدر نگاه کردی از چهارم یا دهم از وسط السما نگاه باید کردن واما

بطلیموس بروز و بشب نگاه کردی از زهره و قمر و ضد او بدان این هر دو

و اگر چه بر بودی ازین میانه کدخدا کردی که صاحب الهاعمر بود **فصل**

و تشییب قمر تسییر کردی و بروز از زهره اما اگر قطع و چون با آفتاب

هیلاج بود و در موالید دلیل عمر پدر بود و موالید همه از آنجا بدانی **فصل**

و گفته است که بیشتر آن بود که مولود و پدرش در یکی وقت بمیرند **فصل**

و چون مولود را عمر گسسته بود و درین موالید که قمر هیلاج بود عمر مولود

و مادر از قمر توان دانست خاصه هر که قمر گسسته حال بود **فصل**

وبه آنکه دلیل برکه بیشتر دلیل عمر بر کند در بیشتر موالید سالهای کوچک
بود مفصل واشد که مولودهای بود که دلیل سالهای میانه کند
وچون راجع بود وی در دوری بود تسلیم در رجوع از مقابله شمس کرده
بود یا نیمه رزین کم دلیل سالهای کوچک بود و باشد که یکباره سیک سالهای
کوچک مفصل واگر در بایل و تیز بود راجع سک سالهای یکجا بده
مفصل واگر ساقط بود و راجع سیک سالهای نقصان کند واگر با رجوع
احتراق کند یا کوسی از سالها یا ماهها نقلی کی یلدد در کوچک واگر راجع
بود ونحس ومحترق بمیرد در ساعت ولادت مفصل والما ولیطس در حالت
بر رسالتی مختصر گفته است که نگاه کن از چهارم و صاحب سهم الآبا
در حل و آفتاب پس بدان که مترین ابرکدام است و برا اندازه وی حکم کن
اگر ضعیف بود واگر قوی حال پدران چنان بود مفصل وحال مادر
بدانی از سهم الأم و زهره و قمر و عاشر پس بدانی حکم مترین کدام است ایا

بهمه اندازه حال وی بقوت وضعف حکم کن کوی چنان بود حال مادر والبوتیطس
خبری مرا خبر داد که پیش الحسن بن سهل حاضر بود و تنجیم مهتر هم و صاحب خبر را
چنان میکرد که والیطوس گفته است صاحب خانه رابع حکم کرد و صاحب شرف را
چهار و صاحب حد را سه و صاحب مثلثه را دو و صاحب وجه را یکی پس نگاه
کردی دلیل میکرد و درجه خانهای چهارم و درجه سهم و درجه زحل و درجه آفتاب
و هر یکی را بهری داد چنین که شرح کردم هر چه را بهره بیشتر بود مهتر
دلیل است و مثالی بود درین باب که هر لائج بیکو آید چنین کرد یاد کردم
براه تحقیق **باب قسم موالید فرزندان**
بدان که موالید فرزندان بموالید پدران باز شود و آنچ دلیل که ایشان را
در موالید فرزندان بود نزدیکتر و درست تر از آنست که در موالید فرزندان
بود و درست تراز آن است که در موالید خودی ایشان و از آن است که
دلالت فرزندکش بود و در موالید ساقط بود وعشی و عیش ایشان عیش

بهتر بود بس دلیل موالید فرزندان اگرچه بسیار باشند هم آن بود که دلیل
مولود بهتر کند و اگر کوکبی را سعادتی دلیل کند در موالید خویش این سعادت اندک
بود و آن بهتر بود که مرتبه ای طرالتبه برادرش بالاتر بود و بیش ایشان اندر
در صناعت و کسب و معیشت **فصل** و همچنین مولود بر هم موالید ملت باز شود
و مولد علت بموالید جنس باز شود که غلبه او را بود بر صورت مولود و از آمدنی
وی و شکل وی و هیات وی و آبایان در کار مولود از چند جای نظر کنند
از نجم و صاحب وی و سهم ولد و خداوند خانه پنجم و مشتری و ارباب مثلثات وی
و عطارد و زهره و کوکبی که در خانه فرزند بود و چون خواهی که حال مولود و
فرزندانش بدانی کوکبی را نگاه کن که غلبه دارد برین همه کواکب و گواهی همه دارد
اگر بصاحب طالع متصل شود و کوکبی که او را این غلبه و شهادتی بزرگ بود در طالع
باشند حکم باید کردن که مولود را فرزند بود و اگر بخلاف ایشان باشند بقوت
و ضعف و صلاح و فساد و بالا شدن و فرو آمدن بران حال که گفتیم باید

کفتن

کفتن بر موجب قوت کوکب و ضعفش و صلاح و فساد و سعادت و نحوست و
چون مشتری و زهره و عطارد در بست و قوی باشند در موالید بی مولود
را فرزندان باشند و ایشان را بسیار نه بینند و چون زحل و مشتری را نظر بود
از تثلیث مولود را فرزندان بود و چون زحل مستقیم السیر در وسط السما بود
و مشتری سوی ناظر و از نحوست بری بود مولود را عدد آن فرزند بسیار باشند
و چون ارباب مثلثات مشتری اول و دوم هر دو قوی باشند و او را فرحی بود
و سه دلیل بر فرزندان و چون ماه و عطارد در وسط السما باشند مولود را
فرزندان باشد و او را از ایشان فرحی و کرامتی بود **فصل** و چون ماه در
برج خامس بود از طالع و صاحب وی مسعود باشد و قوی حال مولود را فرزندان
باشند بسیار و چون مشتری در درجه طالع بود و بهرام در مغرب مولود را فرزندان
باشند و با ایشان فرزندکانی کنند خرم و او را زندگانی و سعادتی بود **فصل**
و چون وسط السما برجی بسیار فرزند بود و کوکبی سعد در وی بود دلیل فرزندان باشند

وچون مشتری و زهره و عطارد دلیل کنند که ویرا فرزندان بود فصل وچون
مشتری در طالع بود و عطارد در موضع ویرا فرزندان نیک باشند که چشم وی
بدیشان روشن شود فصل وچون سهم الولد در موضعی بود که ارادت وی بسیار
نیک و پسندیده بود از طالع مولود را فرزند بسیار بود فصل وچون برج
خامس و صاحب او و نظر سهم صاحب خانه ان در درجه ما باشند و مسعود باشند ایشان
ناظر مولود را عدد ولد بسیار باشد وچون عطارد در طالع بود و قمر در موضع و شود وی
ناظر و نحوس ساقط از وی فرزندانش بسیار بود و بدیشان خرم بود فصل
وچون دلیلهای کبره ولد مستولی اند در طالع باشند یا در وسط السما یا در خانه
او دید مولود را بجوانی فرزندان بود فصل وچون در دوازدهم یا هفتم
یا هشتم بود بروزگار پیری بود فصل وچون کوکب فرزندان در برج
مونث بود و ربعها و درجهای مونث بود دختر بیشتر بود فصل
و اگر امیخته باشند مر کدام دلیل قوی تر حکم بدان باید کردن والله اعلم

باب سیم

باب سیم قطع حکم کردن بر انکه مولود عقیم بود و فرزند کمابیش

چون مشتری در هفتم طالع بود مولود را فرزند نبود و اگر بود اندک بود فصل
وچون افتاب در هفتم طالع بود فرزندش کم بود فصل وچون صاحب
الولد در برج عقیم یا برج اندک فرزند بود و منحوس بود و زیان رسیده
مولود عقیم بود و اگر بود کم بود فصل وچون زهره با زحل بود فرزندش
نبود و یا اندک بود فصل وچون مشتری نر زحل از تربیع ناظر بود یا مقابله
بود یا بعضی کرسها بود و صاحب شمس مولود اندک فرزند بود و بیشتر ان بود
که فرزندانش نمانند هیچ فصل وچون در خامس طالع نحسی بود و صاحبش
ناقص بود و زیان رسیده از احتراق و یا هبوط یا مقابله و مقارنه و یا از تربیع کوکبی [مولود را]
فرزند کم بود و یا خود نبود وچون قمر در حمل یا میزان بود فرزندانش نبود
و یا اندک بود فصل وچون سهم الولد مقارن زحل بود و در یک برج
فرزندش نبود و یا اندک بود فصل وچون زحل بر زهره ناظر بود از مقابله

البته فرزندش نبود و نسلش بریده بود **فصل** و چون آفتاب در برجی بود

کم فرزند یا عقیم مولود را فرزند نباشد و یا کم بود **فصل** و چون مشتری

و زهره و عطارد در خانهای بد باشند و لکنها بالای ایشان بود مولود را فرزند

کم بود و باشد که هر دو زیان رسد شان و چون خداوند بیت الولد در برج

دوم بود از وتدها و نحوست بوی نزد و سعود از وی ساقط فرزندش بود و اگر بود

بمیرد و چون زحل در طالع بود و زهره در هبوط و مشتری بوی نظر نکند فرزندش

کم بود و باشد که فرزندش نبود **فصل** و چون سهم الولد در ششم یا دوازدهم

طالع باشد فرزندش نبود **فصل** و چون زحل با سهم الولد در یکی بود مولود را

فرزندش نبود **باب ششم معرفت عدد فرزندان**

دورونیوس گفته است در کتاب پنجم که نگه کن بهر دو صاحب مثلثه اگر هر دو

در یک جا باشند از ایشان شمار تا طالع چندانکه بر جا بود در هر جا بر آن اندازه

فرزند بود و اندر زعم کفته نگاه کن با سهم الولد که در کجا بود و صاحب وی

کجا بود

کجا بود و بر گیرد از جایگاه خداوند مثلثه تا بوی چندان برج که میان ایشان

باشد بر آن عدد فرزند بود **فصل** و دیگری گفت که چون خواهی که بدانی

عدد فرزندان نگه کن کواکب که نظر کنند بخانه فرزندان بعدد آن کواکب

فرزندانش بود و آنچه میان هر دو بود از برج ذو جسدین هر برجی را دو بر گیرد

از کواکب آنچه در بروج نر بود و قسم نر در عدد نران یا پسران از بروج ذو

جسدین هر برجی را دو بر گیرد و آنچه در برج ماده بود در عدد ماده یا پسران

باب هفتم معرفت وقت فرزند و اما وقت

فرزند چون قسمت مشتری را بود بسال از شعاع و انتها روی تا با جایگاه فرزند

و اندازه برج اتصال مشتری انتها بوی نبود بود از وتدها یا اتصال صاحب

قسمت ایسال از شعاع مشتری بود و یا مشتری را انتها بسهم الولد بود و با انتها سهم

الولد بجای نفس طالع بود با الطالع یا با جای مشتری بود و دلیل کند بر فرزند آمدن

اندران سال **باب هشتم معرفت فرزندی ... مولود ...**

برحل نگاه کن اگر نظر کند و حوالید روز بزهره از تثلیث مولود را خوشی بود بفرزند
فصل وچون مشتری بزهره ناظر بود از تثلیث مولود را فرحی بود بفرزند
فصل وچون مشتری در وسط السما مستقیم السیر بود و زایل فرزند خرم بود
و سعادت یابد از فرزندان فصل وچون زهره در طالع بود و مشتری از
مغرب مولود را فرزندان بود که بدان خرم بود و مبارک بود فصل وچون
سهم فرزند در طالع بود و صاحب آن در خانه نحوست بود و منحوس بود مولود را فرزندان
بود یا دولت ایشان را جاهی و نه ایشان سعادتی یابد والله اعلم بالصواب

باب فی جهت بدبختی مولود بفرزند

چون زحل در [illegible] بود و مریخ از تثلیث بوی ناظر بود مولود در آن حال به بود با فرزند
و اندهگین بود بسبب فرزند فصل وچون زحل در وتد مغرب بود و شب
مولود را هیچ خیر نبود و خرمی و زیانی و بلا بیند فصل وچون زحل در خانه
زهره بود مولود بفرزند اندهگین بود و مصایب و غمهاش رسد و زیانی

وچون مریخ در وتد مغرب بود خاصه چون قمر بوی ناظر بود بسبب فرزندان غمهاش
رسد و نکبتها فصل وچون زحل در طالع بود و قمر در مغرب و کوکب نحس ناظر
بوی و سعود ساقط از وی بود از ایشان و فرزندان خویش خرمی نبود فصل
وچون زهره در طالع بود و زحل در مغرب اندهگین بود و چون سهم الولد با جامع
نیز و یا کوکب ناظر نبود بوی از هیچ جای نظر اندهگین بود و فرزند کشتن
از جای بلند که بیفتند یا ناگاه مکیش رسد بسبب فرزند فصل
وچون سهم الولد در طالع بود مولود از فرزندان جفا بیند فصل وچون
سهم الولد منحوس در طالع بود و فرزندانش با وی دشمنی کنند و زیانی فصل
وچون صاحب خانه خامس در دوازدهم بود و صاحب خانه دوازدهم در خامس مولود را زیانی
رسد از فرزند فصل وچون خداوند حادی عشر در خامس بود و سهم السعادة
در دوم فرزند دیگر [illegible] بیند و درویش آن بود [illegible] فصل وچون خداوند
خانه خامس طالع در دوم بود و خداوند دوم در خامس مولود فرزندکشان را

پرورد مفصل وچون عطارد و زهره در چهارم طالع بوند و آن برج خانه مشتری
بود یا نظر تو مولود فرزندگان را پرورد و یا دایگی کند والله اعلم بالصواب

باب بیست در سعادت مولود بفرزندان

وچون مشتری در طالع بود و بجای خویش خرم بود مولود را فرزندان باشند
روسا و بزرگ مفصل وچون سهم الولد در طالع بود والد مولود دیار بود یا مادر
و پدر او از وی نیکی بیند مفصل وچون صاحب سهم الفرزند در دوم بود
و مسعود بود و حظی دارد فرزندش از جمله پادشاهان و والیان و بشهریان بود
در ولایت مفصل و بهتر آن بود که صاحب سهم از نحوس متصاعد باشند مسعود
وچون سهم الولد در نهم بود و مسعود او قوی بود فرزندان مولود دانا و نیکو
بود و خیر بسیار رسد مفصل وچون سهم الولد در چهارم بود و مسعود بوی ناظر
و نحوس از وی ساقط بفرزندان مولود رسد خواستها چون ملک و نام نیکو
مفصل وچون سهم الولد در خامس بود و مشتری و زهره بوی ناظر نبود یا بعکس

فرزندانش

فرزندانش را نامی بود و سعادتی دارند مفصل وچون در سادس باشد
فرزند مولود زنکانی از سفله و چهارپایان کنند و پیکار یا پزشک باشند
وچون سهم الولد در ثامن باشد فرزند بمیرد و میراث ایشان را ستانند و ترکت
فرزند بود مفصل وچون سهم الولد در تاسع بود و صاحبش بری از نحوس مولود را
فرزندان باشند از اهل خیر و دین و ورع و نیکان باشند مفصل و اگر این
کوکب تنها و اتصال فرزند با وی باشد در شرف بود یا در خانه اش یا در حد اش
یا وبال بود و آن جای که در وی بود و مسعود قوی بود و نحوس ساقط
از وی فرزند مولود را قدری و نامی بود مفصل وچون دلیل فرزند در جای
نیک بود از طالع و صاحب طالع منحوس بود خاصه که دلیل الولد در عاشر بود
فرزندانش بهتر بوند مفصل و اگر صاحب طالع بالای زمین بود و مسعود دلیل مولود
آن بود که محتشم تر بود از فرزندان مفصل و نگاه کن بسهم فرزندان و سهم مادکان
هر کدام که قوی تر و با سعادت تر بود حکم برآن به نصیب آن کوکب میکن بصلاح

وقوت و بندگی **باب** تعرف نادانی وحماقت فرزند بود

وچون مریخ و زهره با قمر باشند یا بوی ناظر باشند نادان واحمق بود وچون مریخ
در طالع بود و قمر در مغرب مولود را فرزندان باشند جاهل و نادان **فصل**
وچون مشتری و زحل در طالع باشند و مریخ و عطارد و زهره در وسط السما مولود را
فرزندان نادان بوند **فصل** وچون سهم الولد در چهارم طالع بود که خانه
دشمنی فرزند است فرزند مولود در دشواری و در تنگی و رنج بود از ایشان
فصل وچون صاحب سهم این همه منحوس بود از بهر آن فرزندان
با غم و اندوه باشند و در دشواری و سختی و درد ان **فصل** وچون صاحب
سهم الولد در برج ششم بود و منحوس بود و بیرا فرزندانی باشد که تن ایشان
فگار بود و درویش بوند **فصل** وچون سهم الولد در عاشر باشد از
نحوس بری بود و بر وستایی خود مولود را فرزندان نادان واحمق باشند
و به کار **فصل** و اگر صاحب سهم منحوس بود و عمل بندگان خوار یابند کنند مرد مان

ایشان را

ایشان را **فصل** وچون سهم الولد در برج یازدهم بود مولود را
فرزندان بدخوی بوند با یکدیگر **فصل** و اگر منحوس در زیان رسیده بود
مستبر از نرش فاجر و فاسق باشند **فصل** وچون صاحب خانه یا صاحب
سهم الولد تحت الشعاع در جایگاه ستر و نهان شدن مولود را فرزندی بود
مستور نهانی **فصل** وچون زحل و بهرام تیر با قمر بوند از تثلیث مولود خود را
از فرزند نفی کنند و بیزار گردد **فصل** وچون کوکبی دلالت ولد او را بود و در
بود منحوس و زیان رسیده و جایی بد دلیل کم شدن فرزندان مولود بود در
بود **باب** قدوم مرگ فرزندان مولود

زحل و مریخ چون در خانه فرزند باشند یا نظر کنند از تربیع یا مقابله فرزندان
مولود بمیرند وچون خداوند برج یازدهم در پنجم طالع بود و خداوند سهم السعادة در
تا من هیچ فرزندی نبود او را الا که همه بمیرند جمله **فصل** وچون آفتاب
در خانه نحس بود مولود را هیچ فرزندان نمانند **فصل** وچون مریخ مقابل مشتری

بود فرزندانش بکشند فصل وچون عطارد در طالع بود و زحل در هفتم
فرزند بمیرد فصل وچون زحل با مریخ در طالع بود یا در وتد الارض مولود را
فرزند بمیرد فصل وچون مریخ و عطارد در مغرب بود یا وسط السما مولود
فرزندان خویش را با برادرزاده بینند فصل وچون مشتری در چهارم یا هفتم
بود یا یکی ازیشان با وی نظر کند از تربیع یا مقابله خاصه که چون محترق
بود یا در هبوط مرگ فرزند مولود بود فصل وچون دو نحس با صاحب خانه
فرزند بهم بود یا با وی نظر کنند یا تربیع یا مقابله دلیل مرگ فرزند مولود بود
فصل وچون صاحب حظ فرزندان متصل بود بصاحب ثامن ازانکاس
انکه صاحب از دهم باشد فرزند مولود بمیرد و نسلش منقطع شود فصل
وچون ارباب مثلثات مشتری محترق یا ساقط باشند یا با نحوست بهم
باشند یا با وی نظر کنند از تربیع یا از مقابله مولود را فرزند نماند فصل
در سهم الولد در خانه زحل بود و یکی با وی ناظر بود دلیل آن کند که مولود را

بیشتر

بیشتر از فرزندان بمیرد و یا بکشند **باب قوه اندر بندگان مولود** برج ششم نگاه کن و صاحبش مثلثه دوم و برج دهم
السعید و تیرباران ازک میان وی و میان مشتری مولود سو نظری بود ویرا
بندگان باشند والا نه بر اندازه حال مشتری از دلیل بر بندگان حال بندگان
باشد

باب قسم اندر زن خواستن و نکوی کردن

دانایان یکبار زن خواستن از جهت جایگاه نگاه کنند هفتم و صاحبش و سهم
الزوج و صاحبش و ارباب مثلثات و کوکبی که شهادات این خانها که شرح کردیم بادو
بود چون این دلیلها و کوکب که غلبه شهادات دارد قوی باشند بجای ایستاده
دلیل صلاح در زن خواستن و قوت سعادت و خرمی مولود کند فصل
و اگر ضعیف بود زایل زبان رسیده دلیل فساد تزویج کند و بازپس افتادنش
و دشواری و تنگی بخش و در بیشتر صلاح نکاح و فساد وی بدان کوکب بود
که با زهره آمیزد خاصه زیرا که زهره خاصه دلیل نکاح است در اصل و بر اندازه

سعادتش و نکوست و منفعت و مضرت هم چنانکه زهره و چون منحوس بود
از بهرام دلیل زنا و فجور بود و نکاح محرم و هر نکاح به که در آن ترس و بیم
و خشم بود **فصل** چون زهره که در تسدیس مریخ و یا مقابله و یا مقارنه بود و آن تاثیر
بود که در خانه مریخ بود یا در شرفش مولود را نکاح تباه بود و اگر در برج باده
بود بادی غلامبارگی کنند و چون زن دارند او را **فصل** و اگر در برج
آبی بود لوطی بود که در زن کنند **فصل** و همچنین در مولود زنان زانیه بود و قحبه
فصل و اگر در برج زن باشد فتانی بود قحبه **فصل** و اگر زهره با
زحل اثر بد دارد دلیل نکاح زشت کند و فرزند و نسل بریده شود و نطفه
تباه شود و دلیل کند که زن نخواهد و اگر زن خواهد بیشتر پرستاران دیگر
زنان باشند و اهل نجاست و چون این زهره با مشتری دارد دلیل صلاح نکاح
بود و هید کی **فصل** و چون خواهی که تزویج موافق بخت در بابهای نکاح
شدن نگاه کن تا معلوم شود اگر اندام درست بود از عیب و فساد پس نگاه

کار

کار بدین جهت که تفسیر شرح کردیم حکم کن بر یکی بدو جزو ده بود رستی و ربیعی

باب فقط شرح تزویج و نکاح و یا بهاش

اما شرح تزویج و نکاح و دیگر بابها اول آنست که ببینی اند کی در مولد ایشان
زن نبود و چون کوکبی که شهادات کواکب دارد و دلیلها ایشان در برج تا برج
کوکب که او را شهادتی و حظی است در مولد نبود مر مولود را زن نباشد و چون
سهم التزویج در برج دوازدهم بود و کدخدا ناظر بود و سعد نا ازو ساقط
در تربیت ترا آن بود که صاحب وی بوی نظر نکند یا محترق بود و یا بیطابا
زیان رسیده و نحسها که تباه کنند دلیل تباهی زن خواستن مولود بود

باب فقط تزویج ازادان و مستوران

هر اگر خداوند نهم تا سابع هر که که در سابع بود و برا زنی مستور و پرهیزکار و دیندار
و چون مشتری و زهره و عطارد در هفتم باشند مولود را زنی بود با جمال و
شرف و دیندار کنواهد **فصل** و اگر آن کوکب در خانه خویش بود کویا در شرف

یا در فرط خویش و سعد با بیوتیان ناظر ولکن بها ساقط از زن خواستن وی همه
مهمان وانسند در شان جمله محتشمان بود **فصل** وچون زهره در وسط
السما بود و مسعود بری ناظر ولکن بها ساقط مولود از زن بود محتشم و از شریفان
فصل وچون خداوند آفتاب بحرقه شود زیر آفتاب و در هفتم در خانه خویش
بود و سعد با ناظر بود از ده تا با بابل [illegible] مولود را زنان بازیب و جمال باشد
فصل واگر مشتری نظر کند اهل ستر و خیر در پیش کار باشد **فصل**
وچون سهم التزویج در تاسع بود و قوی و مسعود بود و صاحب از الحکماء بری مولود را
زنانی باشند غریب و او را از ایشان نفع و خیر بود **فصل** وچون سهم
التزویج در عاشر بود و صاحب وی از الحکماء بری بود زنانی معروف و نام برده و مستور
بوند واگر صاحب مسعود بود دختران بزرگان او بود **فصل** واگر سهم التزویج
در چهارم بود و مسعود بود و از کوشتها بری از خویشان خود زنی تحسین و نیکو
حال خواهد **فصل** وچون سهم در خامس بود زنی خواهد که بسیار ازو [illegible]

بود و او را

بود و او را دوستکامی بود **فصل** وچون مشتری بقمر ناظر بود از تثلیث
یا از تربیع در دوازدهم و در هشتم بود مولود از زنانی باشد اهل خیر و صلاح و تقوی
و لکن با زنان بنده کی بیش از وی بهتر وچون خداوند سابع در تاسع
بود مولود بغربت جهت نیک کند اگر مشتری ناظر باشد جهت صلاح و دین
داشتن نیکو کردار باشد که زهد و عبادت بر دست گرفته بود وچون [illegible]
کند او را سهم العروس بود و وی در وتد [illegible] مولود را زنی غنی بود از
خویشان وچون زهره خداوند سهم العروس بود و وی در وتد [illegible] در برج
هفتم بود زن در طرب و مستی خواهد واگر بجای زهره عطارد بود زن [illegible] سخن
وی بسیار سخن گوی و فرهنگی بود **باب [illegible] تقاضا خواستن زنان**
سفله و بیقاعده و زانیه وچون عطارد در وتد رابع بود و مریخ بد
ناظر باشد [illegible] خواهد **فصل** وچون زهره در وتد الارض
بود واگر برج دلو بود و قمر بهره و ناظر از تربیع یا از مقابله زنی بدکاره زانیه

خواهد **فصل** وچون زهره در ششم بود مولود از زنان زانیه و خواهد با ستد
وغلامان کشد از ایشان **فصل** وچون زهره در وتد الارض بود وجای وی
جدی بود یا سرطان زنی بود و زنی فاجره آنکه خواهد **فصل** وچون زهره در
دوازدهم بود زن فاجره و سفله خواهد **فصل** واگر عطارد در برج سابع
بود زنی خواهد که فال و زجر داند و شیوه و فسون و بلا و بخور **فصل** وچون
شمس در سابع باشد مولود را زنی بود که بروی ستم کند وطاعت وی ندارد
وزنانی و فضیحه بود **فصل** وچون خداوند هفتم بهشتم نظر کند مولود زنی
خواهد بی اصل وایم انکحا بود که برج ثابت بود و یا ذوجسدین بود زن
دارد واگر منقلب بود چند زنان بخواهد وچون راس در هفتم بود و با وی زحل
باشند و زهره در طالع بود مولود زنی شوهر کرده خواهد **فصل** وچون سهم
العروس جایهای بد بود زنی خواهد که عیب بر وی باشد یا نقش و کاره نام زن دارد

باب ـــــ تقویت تزویج زنشت و کدخدایی

چون راس در هفتم بود و زحل در برج او با وی نظر کند زنان بر خواهد یکی حالش
نیک بود و دوست که دارد **فصل** وچون خداوند هفتم و زهره منحوس باشند
بخس انزد و تدا یا تحت الشعاع یا جای بد دارد دلیل دشواری تزویج بود و زن نا بر
خواهد یا پرستار یا زشتکار و مردی که غیرت کم دارد و زن را برو دهد و بود
و کنحان بود وچون زهره با زحل بود یا در خانه زحل باشد یا زحل بوی نظر کند زنی
پیر خواهد یا شوهر کرده یا کسی که عیب و مکاره دارد **فصل** وچون قمر
بازهره و تحت الشعاع باشند در برجی که فرزندان نیارند مولود زنانی زشت
و پیر خواهد و کسی که نزاید **فصل** وچون خداوند سهم العروس زحل باشد
و در خانه عروس بود زنی پیر خواهد **فصل** وچون خداوند هفتم زحل باشد
زن ... او رنجور باشد **فصل** وچون در وتد ... باشند کوکبی
از کوکب علوی یا خداوند هفتم علوی بود و در برج شهادتی دارد و بر ... میشود
دلیل بر زنان برکشد که نزاید **فصل** وچون این کوکب که شهادت کواکب

تزویج با او است زحل یا بسنده او در موضع دلیل زنان بد باشد و کسانی که بدو زنا بینند

باب نهم تزویج پرستاران و بندگان

و زهره چون در دوازدهم باشد و زحل و مریخ بوی ناظر مولود با پرستاران
جماع کند ولیکن ایشان را بزن کند و زنانی خواهد که بفساد و زنا مشغول باشند فصل
و چون خداوند برج هفتم در ششم باشد با پرستاران جماع کند و هم چنان باشد
که شرح کردیم فصل و چون خداوند برج هفتم در ششم با پرستاران جماع کند
که زنی که معروف باشد فصل و چون خداوند هفتم در دوازدهم باشد و
خداوند دوازدهم در هفتم بود پرورده خواهد زنی یا در خریدن رغبت دارد
فصل و چون سهم التزویج در دوم طالع باشد و صاحبش بری
از نحوست باو وی نهادتی دارد پرستاران خواهد یا کسانی که بحسب
نه ارثتو [illegible] وخواسته یابد از ایشان فصل و چون سهم التزویج در برج
ششم باشند پرستاران بزنی کند فصل و اگر سهم مسعود قوی باشد

وچون

و چون زهره با زحل جمع باشد سر بسته یابد در خانه اش لکن اگر زهره
و زحل در طالع بوند زنی از پرستاران خواهد یا دلی فصل و چون
صاحب هفتم باشد و عطارد منحوس بود یا برج هفتم منحوس بود از بهر ام
پرستاری خواهد یا زنی دزدیده یا برده زن بسته فصل و چون زحل
در وتدی منور باشد یا وسط السما در اسد بود یا جدی یا دلو مقارن ناظر سود
بوی و زن مشتری زنی شوهر کرده خواهد یا فاسد یا پرستار فصل و اگر
هر لعل نوکشد بسبب زن وی را دشواری و زیانی و فضیحتی رسد و چون زهره
در خانه شمس باشد دلیل کند که مولود از تزویج بهره ور نباشد و بیشتر زنی کند
پرستار و خادمه و پرورده باشد

باب [illegible] با محارم خویش زنا کنند

و چون زهره در خانه ماه بود جماع وی با پرستاران
بود و خادمه زهره و عطارد چون هر دو در طالع باشند و طالع خانه زحل بود
یا خانه زهره جماع با دختران خویش و با خواهران کند فصل و تر آن بود

که یکی از ایشان در حد آن دگر بود فصل وچون سهم التزویج در سیم بود
خواهران خویش را بخواهد و بزن کند یا همشیره یا زن برادر و یا زنی که خواهران
و خویشان وی باشند با ایشان آمیزش کند فصل و اگر منحوس باشد با خواهران
باشد یا مانند آن فصل و اگر سهم التزویج در رابع بود و منحوس بود مادر را
و عمه را بزن دارد و جماع با ایشان کند یا با زن پدر فصل و چون سهم التزویج
در برج پنجم بود منحوس و سعد با او نبود ساقط فصل فرزندان را بزن دارد یا مانند
فرزند شود و چون سهم الولد در برج ششم بود کسی را بزن کند که چون فرزند بود فصل
و اگر صاحب خانه سعادات دارد فرزندان را بزن کند یا دختر زن فصل
و چون قمر سهم التزویج ناظر بود یا متصل بوی و خداوند سهم با سهم بود حالات
خویشی را و خویشان را بزن کند که نشاید با ایشان جماع کردن و اگر مریخ ناظر بود
دختری را ستاند از ان کنیزی و بدکی بیند و رسوا شود فصل و چون آفتاب در
خانهای مشتری باشد جماع با زن پدر کند و یا زنان برادران خویش آمیزد

وچون

و چون زهره در خانهای زحل بود خاصه در جدی تنها پدر و مادر و زنان
برادرش را یا زنانی که از ایشان شیر خورده بود فصل و چون قمر در خانه
مشتری باشد عشرت با زن پدر کند یا زن برادر یا زن خویش و اگر مولود ماده بود
پدرش با وی زنا کند یا شوی مادرش یا کسی که خویش وی بود فصل
و چون آفتاب بسعود و زهره بود یا با دختر یا خواهر یا با کسی محرم زنا کند یا زنی را بخواهد
فصل و چون قمر در هشتم بود و برجی مؤنث بود و زهره بوی ناظر و آفتاب
از تربیع یا مقابله مولود و خواهران را بزنی دارد باب ... قوه
کسی که زنان پنهان خواهد و چون صاحب سابع زیر زمین بود یا تحت
الشعاع زن پنهان کند فصل و چون خداوند سهم الوصل در خانه عزلت بود
مولود نکاح زن خود پنهان دارد فصل و چون خداوند سهم الوصل در برج
هشتم و هشتم طالع بود زن پنهان کند و خواهد از جنس هر دو بر خویش فصل
و چون زحل و مریخ در ششم باشند زنا و تزویج همه پنهان کند و چون مشتری

بزهره ناظر بود و نه سهم التزویج و نه هفتم طالع و خداوند او به نکاح پشیمان گردد زیرا
که مشتری سرکارها بیرون آرد **فصل** وچون زهره در سیم طالع بود و مشتری
در حدود مشتری و یا در حدود خویش زن پشیمان خواهد و از آن سبب
صلاح و خیر بیند و سعادت **باب تعریف سعادت بر زنان و قوی زنان** (وقوی بودن)
و قوی بودن زنان و سعادت تنها و چون عطارد در طالع بود و در برج ماده بود از جهت
زنان ویرا اندوه بسیار بود و چون سهم السعادة در سیم بود و زهره هم در وجه دی از
تزویج خیر بیند **فصل** وچون زهره و شب خرم بود در سیم طالع بود و مشتری
بوی ناظر از تثلیث یا تربیع یا مقابله ویرا زنان باشند مبارک پی **فصل**
وچون زهره در چهارم بود و مشتری بوی ناظر و عکس ساقط و در برج ثابت و
مسعود بود از جهت زنان ویرا خیر و سعادت بسیار رسد **فصل** چون خداوند هفتم
در برج پنجم و مسعود و قوی بود از جهت زنان ویرا نفعی بود **فصل** وچون زهره
در برج خامس بود که بیت الفرح اوست فرحی و سعادتی بیند از جهت زنان **فصل**

وچون

وچون زهره در ثور بود در وتد مشرق مسعود و دور بود از آفتاب و نحوس
تزویج بوی نیکو بود و بدان خرم بود **فصل** وچون عطارد در برج هفتم بود
بسبب مولود را خرمی بود بزنان **فصل** وچون زهره در برج نهم و مشتری با او
بود یا ناظر بود بوی از تثلیث یا تربیع یا مقابله مولود مبارک بود و گشاده دست
بود بمال زنان ویرا منزلتی بود و قبولی و قوتی و نامی **فصل** وچون راس و عطارد
و زهره در حادی عشر بود سعادت مولود بیشتر از زنان بود و مولود پایه **فصل**
وچون سهم التزویج در حادی عشر بود زنانی از تن خویش که گذرد با ایشان تزویج
کرده بود **فصل** و اگر صاحب سعد بود ویرا از ایشان سعادتی بود **فصل**
وچون سهم السعادة در هفتم بود و مسعود و دور از نحوست مولود را سعادتی بود
بتزویج و قوی **فصل** وچون زهره در خانه خویش بود زن خود را دوست دارد
وی باشد و از زنان خرم شود **فصل** وچون زهره در خانه مشتری بود خرمی یابد
از نکاح کردن **باب تعریف مردی کردن خواهد و از نهایت خیر**

چون زهره در ثانی عشر بود تزویج وی نیک نبود و زیانی و دشواری بیند

فصل وچون زهره در دوم طالع بود بروز دکشها بوی ناظر بود غمگین بود

و مریخ بیند از جهت زنان فصل و اگر زهره در نوم بود و شب و بیم طالع بود

و زحل و مریخ بوی ناظر باشند از تربیع و یا مقابله مولود را بر یکی زن صبر نباشد

و از جهت زنان غمناکی رسد و بلا و فاحشه چون زهره در برجهای منقلب بود

فصل وچون زهره در برج رابع بود و منحوس بوی ناظر مولود در تزویج نیک

نبود و تنگی بیند و اگر آفتاب با زهره در وتد الارض بود از اهل خویش

عاجز بود و آن دو فرزند خود نتواند ایستادن فصل وچون قمر منور ممتلی

بود یا مریخ بهم بود در هشتم و آن برج خانه زهره بود از جهت زنان او را غمها

رسد و دشواری فصل وچون زهره بجای خویش خرم بود و در نهم بود

و نحسها بوی ناظر از تربیع یا مقابله مولود را از زنان هیچ سعادتی نبود و بسبب ایشان

و را خصومت باید کرد و بیشتر زنان سفله و سقط باشند فصل وچون سهم التزویج

در هفتم بود و تباه و منحوس بود دشواری بغرف زد و آرد و زیانی و از زنان

و را فضیحتی و شنعتی رسد فصل و اگر سهم التزویج در نهم منحوس بود زن

خواستن و را خوش نیاید و معلوم بسیار روی آید بسبب زنان فصل

وچون سهم التزویج در دوازدهم منحوس بود با زنان خویشتن نسازد و دشواری

بیند بسبب ایشان فصل وچون سهم السعادة منحوس بود غمگین بود والله اعلم

باب فی مرگ زنان مولود

وچون قمر در چهارم بود و منحوس بوی ناظر مولود را زن بمیرد فصل وچون

زهره در چهارم بود و زحل و بهرام بوی ناظر مولود را زن بمیرد و اگر برج منقلب بود

بیش از وی بسیاری زنان هلاک شوند فصل و اگر خداوند هفتم در هشتم بود

زنان مولود پیش از وی بمیرند و از اهل خود تنها ماند فصل وچون قمر از

مقارنه مریخ بزهره شود و هر دو در جنوب باشند زنان بسیار خواهد و پیش از وی

بمیرند وچون زحل در برج هفتم بود و مولود را شب بود و قمر و زهره بادی باشند

دلیل مرگ زنان و فساد تزویج ای دو ایران بودن خانه که در وی زاده بود

فصل و چون زهره و مریخ و عطارد و قمر ناظر باشند مولود را از جهت زنان رنج و بلایی بود و مصیبتها بسی رسد

فصل و چون زهره در برج هفتم بود و نحوس ناظر او و سعود ساقط از وی زنش بمیرد و زیانکار شود

فصل و چون صاحب هفتم محترق بود یا هابط یا انقصانی رسد زیانکار رود در نامرادی … بود زنانش بمیرند زیرا که او دوم خانه مرگ هفتم بود و چون برج هفتم نحس بود و صاحبش میمون بود از نحوس ساقط و مریخ و مشتری بوی ناظر نکند زن خویش را که مبتلا از … و اگر بهرام و زهره در خانه مریخ باشند بوی عظیم بینند از زنان و بسبب عشق بازی و غیرت ایشان کمتر

فصل عدد زنان و شوهران و در عدد زنان بران کار کرده که دور … گفته است که چون خواهی که اعداد زنان بدانی از وسط السما تا بزهره بر گیر و آن اندازه کواکب که میان ایشان بود عدد زنان بود که بکند

فصل و اگر مولود در … وسط السما برج مجاوز … اکثر وسط السما

بود از مریخ تا مشتری شمار چندان کواکب که در میان ایشان بود عدد شوهران آن بود

باب متوفا نیکی و بدی مرگ

و بدان که احوال مردمان در باب مرگ متفاوتست چون چیزهای دیگر که وصف کردیم که تفاوت دارد و اگر نیز در میان مردم بود که مرگ بر دل وی گران و سخت بود و با دوام ترسنده بود و باشد که خوارش دارد و وی را باکی نبود از مرگ و نیندیشد و بود که سعادت وی در مرگ بود که شقاوت و بلا بود که خود را بکشد و باشد که بمرگ بمیرد بنیکی و بخواری و باشد که براحتی بمیرد و باشد که بنوبت و باشد که بقهر بمیرد و بهر وجهی را ازین دلایل بسیار است عظیم علمی بسیار و بگویم روشن و قوی بفرمان خدای تبارک و تعالی

فصل طالع هر که حمل بود و بهرام صاحب وی بود و خانه عقرب … طالع بود خانه مرگ از این جهت است که بهرام در خانه جوزا است و ار … صاحب بهرام را از مردم که دلیر و مردانه و دلاور باشند و … و دزد و مرگهای ایشان بدست ایشان بود براکجه با مردم کنند و در تن خویش و بعضی

کشتن کنند و رحم کردن و شمشیر زدن و اسیر گرفتن و ببر کردن **فصل**
و همچنین هشتم حمل میراست خانه زهره و بیت الموت نیز ثور بود که وی نیز خانه
زهره است از بهر آنست که زهره خانه زنهای و مرکست **فصل** و همچنین
زنان که در نصیب زهره اند و طبقات ایشان است که بلا و مرگ بر ایشان کنند و بسبب
ابو و ولد خویشتن را هلاک کنند و باشد که بسبب مرگ آن نکاح و فرزند بود که
غالب توجه است بر طبع ایشان **فصل** و چون طالع قوس بود که خانه مشتری است
ثامن سرطان بود که خانه شرف و رفعت ولیست مشتری دلیل قرار در بهره و تهاما است
و کسانی که مساجد دارند و اهل خیر و دین و ورع از بهر آنست که مرگ ایشان عز
و شرف ایشان بود و عاقبت که ایشان را در آن سعادتی **فصل** و اهل نصب
عطارد از مرگ بهتر رسد و بهتر اند نشنید زیرا که مرگ وی در خانه بهار زحل و بهرام بود
و این هر دو دلیل مرگ و ترس و هول و مرگهای زشت و دشوار است **فصل**
و جایهای دلیلهای مرگ هشتست ثامن و صاحب ثامن و سهم الموت و صاحبش و برج هشتم

و زحل و خداوند مثلثه و برج چهارم اول این جایها نحس و کوکبی که شهادت
این همه دارند بران اندازه که حال و طبع وی واجب کند در مرگ مولود نحوی کو
بر این کار کرد اما کسانی که بفساد معده میرند چون صاحب برج ثامن بهرام بود
یا آفتاب و در برجی باشند رطب مرگ مولود از شکم بود ان از حرارت و رطوبت
فصل و چون برج صاحب سابع بود و از زیر شعاع از و رد شکم میرد یا از
درد اندامی از اندامها **فصل** و چون آفتاب گرفته بود در برج هشتم و خداوند حد آن
جایگاه مقیم بود با ربع مرگ انتحاری دراز بود و درد و چون قمر منحوس بود
و درد ترا هشتم بود مرگ مولود از ریش و پوسیدن اندام و خون بود **فصل**
و چون آفتاب بر طالع بود و قمر در برج هوس و مریخ در وسط السماء و تحت الارض
و مشتری را میان ایشان شهادتی نبود و نظر کند بوی مرگ مولود از حرارت
و سوختن و اخلاط تن که تباه گشته بود **فصل** و چون قمر و بهرام بود در سابع
مرگ وی از آن بود که خون از بینی وی ایگر یا نزله یا علت دموی والله اعلم

باب قصه کسانی که بد مرگ میرند

چون قمر در طالع بود و نحسها بوی ناظر باشند مرگش بد بود فصل چون
زحل و مریخ و عطارد با مشتری و زهره در چهارم طالع بود مولود را صاحب سهم
مرگش بد بود فصل وچون بهرام در هفتم بود و قمر ناظر بوی هر جا که بود مرگش
بد بود فصل وچون قمر در درجه دهم بود و نحوس بوی ناظر و قمر آن بود که یکی
از نحسها صاحب بیت الموت بود فصل وچون سعدها از برج هفتم برآیند
و قمر ناظر باشند از او تا مولود ببدی بمیرد فصل وچون ارباب مثلثات
چهارم را نحسها ناظر باشند و در جای بد مولود را جان کندن دشوار بود و جان کندنش
دشوار برآید فصل وچون مشتری و زهره در هفتم طالع باشند مولود را مرگی بد
بود فصل وچون زحل بشب در ثامن بود مولود را بد مرگی بود فصل و نگاه کن
بارباب مثلثات مشتری و بهرام که چگونه بود و کدام بدین ناظر بود و کی از جای
قوت و ضعف و مشتری نظر کنند یا نه و در تربیع باشند یا مقابله فصل وچون مشتری

وبهرام

وبهرام در نظر نحوست باشند و ارباب مثلثات هر دو منحوس باشند یا هر دو ناظر باشند
اندر تربیع یا مقابله مولود را مرگی بد بود

باب قصه مرگ فجاءة

چون راس و زحل و مریخ در چهارم باشند مولود ناگاه بمیرد فصل وچون قمر
در ثامن بود بشب و نحسها بوی ناظر و در دهم ناگاه بمیرد فصل وچون صاحب مثلثه
اول از برج رابع شود در خانه خویش بود و نحسها بوی ناظر و دوم در جای بد بود که
نحسها او را ببینند و سعادتها ساقط باشند ناگاه بمیرد یا بکشندش یا آفتی ناگاه
بوی رسد و او را هلاک کند

باب قصه کسی که بغرق آب بمیرد

چون زحل خانه برج ثامن بود و در برجی نه تر بود غریب و بهرام بوی ناظر غرق شود
در جوی یا در دریا وچون زحل صاحب خانه ثامن و سهم الموت و خداوند خانه آتش
و زحل صاحب مثلثه برج چهارم چون این همه دلیلها همه یا بیشتر در برج آبی باشند
بغرق بمیرد فصل وچون کوکبی که تنها و آن آبی همه دلیلها دارد مستولی
بود بروی و در برجی بود او در جای آبی در کشتی غرق آب بود فصل وچون

ضداو شود در سابع بود در برجی از بروج آب دلیل غرق شدن بود **فصل** وچون
زحل ومریخ در وسط السما باشند یا قمر در برج آبی مرگش بزرق بود یا بباران

باب قصد کسی که با آتش بمیرد

چون صاحب برج سابع در سابع ونحوس بوی ناظر ودر برجی آتشی بود با آتش سوخته
شود **فصل** وچون قمر با بهرام در برج هشتم بود با آتش میرد **فصل** وچون
کوکبی که دلیل مرگ بود در برجی آتشی بود با آتش میرد وچون قمر صاحب هشتم بود
ومریخ وآفتاب بدوی ناظر باشند یکی از این هر دو در سابع بود ویکی در عاشر
با آتش سوزد **فصل** وچون قمر در وتدی از اوتدها بود باقی الاوتاد مشتری بوی
نظر نکنند ونحوس بوی ناظر بود ودر برج ناری بود ونحسها با بعضی از ایشان در برجی
ناری باشند با آتش سوخته شود

باب قصد کسی که از جای بلند در افتد

چون آفتاب در برج هشتم بود وغریب بود ومنحوس وصاحب ثامن ونحسها بوی
ناظر باشند از جای بلند بیوفتند **فصل** وچون قمر در وتدی بود یا ابعد الاوتاد ومشتری

غریب بود ومنحوس از وتد یا پس از وتد طالع ودر برجی خاکی بود از بلندی بیفت
افتد ومیرد **فصل** وچون زحل در هشتم بود ودر هشتم بود وبرجی که در وبود خاکی
بود وآفتاب در وی بود از بلندی بیفتد ومیرد وچون صاحب برج سابع
منحوس بود خاصه در وتد وسط السما وقمر نیز منحوس بود مولود از بلندی
بیفتد ومیرد **فصل** وچون مشتری ومریخ در مغرب باشند وسعدها بوتد الارض
ناظر نباشند از بلندی بیوفتند **فصل** وچون صاحب قمر در وسط السما بود
ونحوس بوی ناظر بود دلیل کند که خانه بر سرش فرود آید ومیرد والله اعلم

باب قصد کسی که بزهر میرد

چون صاحب ثامن
در برجی غریب بود واز بهرام یا زحل منحوس بود ودر عقرب بود یا سرطان یا حوت
مرگ وی از گزیدن مار وکژدم بود یا زهرهای قاتل **فصل** وچون زهره صاحب
برج هشتم بود مرگ مولود ناگاه از جهت زنان بود از خوردن یا زهرهای قاتل
بود **فصل** وچون زهره خداوند ثامن بود ومنحوس بود از مستی میرد

یا از بسیاری خوردن اثر انکه زهر در سیکی کنند **باب قصه**
کسانی که دد و دشمنان بخورند و چون خداوند دوازدهم با زحل بود در طالع ساکن
دد و دان ویرا بخورند و بر نرکانی نصیبه دوست دارد **فصل** و چون سهم
السعادة در دوم بود و نحوس بوی ناظر و سهم السعادة ساکن دد و دان دیوانه
ویرا بخورند **فصل** و چون خداوند ثامن بهرام بود و با قمر مقارن بود و در برجی
از برجهای سبعی ساکن دد و دان ویرا بخورند **فصل** و چون قمر در وتدی بود در
یابس و تری بود در غربت بعد از وتد زایل بود و در برجی بهیمی بود
دو اسد خاصه دد و دان ویرا بخورند **فصل** و چون قمر با زحل بود و مریخ در وسط
السما باشد و برج چهارپا بود یا برج سنبله ویرا دد و دان خورند و سباع والله اعلم

باب قصه کسانی که گردنشان بزنند

و چون صاحب بیت الموت در هشتم طالع بود و مریخ خداوند هشتم بود گردنش بزنند
فصل و چون مریخ در وتد عاشر بود و قمر در سابع بود و سعود بقمر ناظر نبود مولود را

ددان و دشمنان بکشند **فصل** و چون خداوند برج هشتم آفتاب بود و آفتاب
در ششم بود منحوس و قمر بحضیض متصل یا با جراح تباه شده بود با کشتاورا ویرا خشم بکشند و قمر
فصل و چون مریخ در وسط السما بود در حظهای خود و بخاصه در هبوط روزی
در عقرب بود و هیچ سعدی بوی نظر نکند از وتدی و سعدی متصل نبود دد و دان و دشمنان
ویرا باهن بکشند و چون ذنب در برج هشتم و مشتری و زهره با وی بود مولود را
بکشند و بر دار کنند و بسبب خون و چون مشتری در طالع و قمر در هبوط بهرام
از تربیع ناظر بود ویرا بکشند و بر دار کنند **فصل** و چون زحل با مریخ بود در ...
یا در وتد الارض کشتن بود **فصل** و چون زحل و قمر در هبوط باشند و مریخ
در وتد الارض بکشندش و بر دار کنندش **فصل** و کسانی را که مریخ در ... بود
بتمیز بکشند **باب قصه کسانی که بدست خود خود را بکشند**
و چون آفتاب و قمر و مشتری و زهره در برج وسط السما باشند و زحل و بهرام
بر ایشان ناظر و خاصه و چون یکی از این هر دو صاحب تابی بود مولود خویشتن را

برآویزد فصل و چون سابع و صاحبش منحوس باشند و صاحب سابع از طالع بهفتم
ناظر بود مولود خود را بکشد فصل و چون زحل و بهرام در عاشر باشند و خداوند
طالع منحوس بود و قمر از صاحب طالع بازگشته بود در برجی که بطالع ناظر بود چون کشتن را
بردار کشند یا بدست خویش بکشد فصل و چون مریخ در طالع بود و قمر در حوت
و سعدها بوی ناظر نبود خویشتن را بردار کشد یا بدست خویش بکشد فصل
و چون مریخ در طالع بود و قمر در مغرب و سعدها بوی ناظر نبود خویشتن را بکشد

باب قصد تنهای کشتن بسبب زنان و بدست زنان

و چون سهم الموت در ثامن بود و صاحبش منحوس بود مرگ وی بسبب زنان بود فصل
و چون خداوند برج هفتم زهره بود و در ششم بد بود میان دو کس کشتن شود بسبب
پرستاری بود فصل و چون زهره در هفتم بود و قمر در عقرب بود و کدخدای مرگ
وی بسبب زنانش بود فصل و چون مشتری در خانه زهره بود مرگش بسبب باد درد وی
بود و اگر بجای زهره قمر بود بسبب باد در شکم مرگ بود

باب ر

کسی که مرگش نهان بود چون صاحب هشتم در برج رابع در رابع یا سابع بود مرد
نهان میرد فصل و چون صاحب ثامن زیر شعاع بود و برا مرگ زشت بود فصل
و چون خداوند عاشر در جای ثامن بود یا در سیم یا در عاشر منحوس بود و قمر تحت الشعاع
بود بسبب دوستان و خویشان نهان میرد فصل و چون خداوند ثامن و خداوند
سهم الموت و دلیلها که شرکت در مرگ دارند با کوکب مستولی بود بر نهادت
مرگ در رابع نهان بود زیر زمین یا تحت الشعاع باشند نهان میرد و کسی نداند که
کجاست مرگش

باب با کسی که بزمین و شهر خویش میرد

چون صاحب ثامن در ثامن بود در خانهای خویش بود مرگش بزمین خویش بود
فصل و چون برج ثامن و صاحب وی منحوس باشند و تباه باشند یا زیان رسیده
بزمین خویش میرد و چون مشتری و زهره بمریخ ناظر باشند از تثلیث و زحل
ناظر نبود هم در بستر میرد فصل و چون مریخ در طالع بود و مشتری بوی ناظر از تثلیث
شهر خویش میرد

باب ر بکسانی که بغربت میرند

چون خداوند تاسع در ثانی عشر بود در سفر بمیرد یا دیر باز آید بسبب بردگان و زیانی رسد
و اگر صاحب تاسع بر بیتی خانه خویش و نفس خود باشد یا در ششم باشد یا در ثانی عشر
یا در زنان باشد در شهرهای دور بمیرد فصل و چون قمر در نهم باشد بروز تحت
الشعاع بود متصل بیکی از نحسها بغربت بمیرد فصل و چون مشتری اندر نهم بود بغربت
میرد فصل و چون مشتری خداوند تاسع بود و منحوس باشد و تاسع منحوس و مشتری
در غربت باشد بسبب پادشاهان و بزرگان بغربت میرد فصل و چون زحل خداوند
تاسع بود و مریخ مبتلی کرده بود وی غریب باشد در این برج که در تاسع باشد بغربت میرد
و چون مشتری خداوند تاسع باشد و منحوس بود و تاسع منحوس و مشتری در غربت
باشد بسبب پادشاهان و بزرگان بغربت میرد فصل و چون خداوند تاسع در
تاسع بود در غربت میرد فصل و چون زهره و زحل و مریخ و قمر در نهم باشند
از تشنگی بمیرند یا از گزیدن ددان و در غربت بمیرد فصل و چون خداوند
تاسع در جای بود که ویرا هیچ حظی نباشد در غربت بمیرد فصل و چون آفتاب

در اسعد السها باشد و مریخ ناظر از مقابله با برج تاسع در غربت میرد والله اعلم

باب در چگونگی نگاه کردن در کار سفر

چون خواهی که در کار سفر نگاه کنی و صاحب وی و بیم و خداوند شش و سهم السفر
خداوندش و بهرام و عطارد و کوکبی که در خانه سفر فرود آمده بود پس نگاه
کن بدان کوکب که شهادات این کوکبها ای بود سفر در جهان گوی که بیچ
از حالتش و اتصالش و بازگشتنش و قوت و ضعفش و سعادت و
نحوست و بدان که صاحب تاسع چون در طالع بود مسعود قوی و از نحوست
دور مولود را سفر موافق بود و با نشاط بود حال وی همه درست بود و چون
قمر در نهم بود و مشرقی بود و بیدار از نور آفتاب سفرها ویرا نعمت بود و سفرش
موافق آید و منفعت یابد و شادمان بود فصل و چون قمر در خامس بود و مشتری
و بهرام لوی ناظر او دلیل نشاط کند در سفرها و منافع از جهت سفر و خیر و سعادت فصل
و چون سعدها در نهم بود مولود را بغایت محبوب سفرها و خیر و سعادت یابد و ...ی که

کند خرم بود و هرچه دوست دارد آن بود تا از سفر باز آید و خاصه آنگاه که صاحب
طالع در جایگاه نیکو بود و در خانهٔ خویش بود یا در شرف یا جایی که ویرا در آن
حظی بود و نحس ساقط از وی **فصل** و چون آفتاب و زهره و عطارد در نهم
باشند از سفرها آنچه دوست دارد ببیند و منفعتش بسیار بود و فواید و سعادات یابد.
فصل و چون قمر در برجی مونث بود و نسبت آن برج نهم باشد سفرها بیش مولود آید
و مسی بود بسو که بسیار رفا [illegible] بود **فصل** و چون قمر و صاحب سعد در خانه سفر باشند
سفرها دوست دارد و خرم و با نشاط بود و منفعتی بزرگ در سفرها خاصه چون دلیل اگر
جایگاه مسعود باشد سفر خرم بود و با منفعت **فصل** و چون صاحب طالع در تاسع
بود و صاحب تاسع در طالع سفرها خرم بود و دولت دارد و نشاط و در سفر شتاب زدگی
کند **فصل** و چون روز نیم سعدی پیوندد و آن سعد بجای قوت و صلاح بود
شرقی بود از نور شمس بیرون آمده مسعود متنعم بود و سفرها دوست دارد و خیر و سعادات
بیند **فصل** و اگر این کوکب نحس بود و شرقی نبود در سفر خویشتن و بهرها بوی ناظر

سفر شود و غایه تعب بسیار بیند و در عالم گردیده بود و چون خداوند تاسع در وتد
قوی بود و نحسها ساقط از سفرها مسعود بود و سعادتی بیند و بزرگی بنوبت

باب در کسی که سفر کند و باز نیاید مشتری و زهره
چون در خانهٔ سفر باشند مولود بسفری زاده بود و هرگز از سفر باز نیاید **فصل**
و چون عطارد در وسط السماء بود و بیداری از شعاع و مریخ با وی از زمین شهرها که مولود
وی بود بیاید و هرگز باز آنجا نرسد **فصل** و چون زحل در خانه قمر بود از زمین دور
شود و بغربت افتد و باز شهرهای خویش نیاید

باب در کسی که بسفر شود و باز آید چون زحل در خانهٔ خویش بود بسفر دور شود و باز بوطن خویش
آید **فصل** و چون مریخ در طالع بود و ورا فرمانی نبود در خانه سفر و بعد از آن
از سفر باز آید **فصل** و چون زهره و یا مشتری و عطارد و مریخ بتربیع ناظر باشند مولود را
سفرها پیش آید و ما دام بغربت بود و بعد از آن باز گردد از سفر **فصل** و چون عطارد
در خانهٔ مریخ بود معلول در سفرها بود و چون بسفر شود باز آید **فصل**

کسانی که شنوتشان را زیان دارد بگفتها چون در یم بود و صاحب یم ناسعد بود زیان

رسیده و در جای بود نه نیک سخن ویرا زیانها رسد و گفتنها و کار ناخوش

و چون مدبر سیم بود با اهل او گفتها بوی ناظر بود و خاصه چون برج نرینه بود خوش

نیک بود و گفتها و زیانی رسد فصل و چون مریخ و زحل در خامس طالع بود

قمر بهر دو ناظر بود از تثلیث یا تسدیس مولود سخن نکو و گفتها بود و دشواریها بسیار

فصل و چون قمر در ناهتم بود بر او مولود را علتها و بیماریها سختها بود فصل و چون

زهره و زحل و مریخ و قمر در خانه سفر بود جمله مولود را سختی رسد سختها و سختها ان

شود البته فصل و چون مریخ نظر کند در طالع از تثلیث قمر با وی بود سفر ویرا

همه دشواری ها بود و بلا بیند فصل و چون مریخ در خانه عطارد بود سفرها بسیار کند

که ویرا زیانی دارد و هیچ فایده نبود و منفعتی فصل و چون صاحب بیت السفر تحت

الشعاع آفتاب بود سفرها به بود ویرا و ما نند آنکه تحصیلکان با شند فصل و چون صاحب

بیت السفر در برج بادی بود و با صاحب طالع منحوس در دریا نشسته بهولها و دشواریها

رسدش

رسدش در سفر و چون صاحب بیت السفر بهرام بود و با صاحب طالع ناظر بود و ایشان در برج

بادی منقلبه و سعد بوی ناظر بود دشواریها در سفر پیش آید و نزدیک کشتن بود و بیت

و کراهیدن فصل و چون ارباب مثلثات بر و زن مولود روزی سالی رسب مولود

تهی را ساقط و زایل بود از وتدها و طالع نظر نکنند و منحوس باشند زیان سیر

و رنج و بلا بزرگ بود سفر و مادام سفر بود فصل و چون کوکبی که شهادات

کواکب سفر با وی بود در جایهای بد نیفتد و بسیار بلا و رنج و مصیبت بسفر

فصل و چون صاحب بیت السفر صاحب سهم السفر بود و سهم السفر منحوس شود زیان

رسیده و در برج آبی نحس سفر مولود در آب باشد و گفتها و بلاها بیند از غرق و کارهای

دشوار و خاصه چون نحس ناظر باشد و سعدها ساقط و نیز آنکه بود که نحوست بود

فصل و چون نحوست بهرام بود بلای وی و ترس از دزدان بود و راه زنان دلیلها

در بروج خاکی نحس سفر ناخوشی در بیابانها و زمینها بود فصل و چون صاحب

طالع با صاحب بیت السفر شود در کینه کند و شتاب فصل و چون صاحب بیت

السوز بصاحب طالع شود تیر باشود بر و خیز شود ی نا که بود با تیر بر و تقدیری فصل

و چون صاحب طالع از صاحب بیت السوز متوقف بود دولت نماید شود کرامت دارد

فصل و اگر صاحب بیت السوز از صاحب طالع باز گشته بود تیر باشود بر و جهد کنز

کند و لیکن بی سعادتی شود و در این باب افتد باب در پادشاه

نگاه کن در وسط السما نگر کی سهم سلطان را هم چنین و آفتاب و زحل

پس بدان که مستولی کدام است که میان وی و میان مستولی بود

مولود را پادشاهی بود و اگر نه حالش در پادشاهی بدان ناحیت حکم باشد

چون حال این مستولی بود فصل و البیرونی گفته است نگاه کن از درجه

وسط السما و صاحب وسط السما و مستولی سهم العمل و صاحب سهم نگاه کن و با وی

بیامیز از وجوه و مانند آن اگر خبری از این باشد عمل و سلطانیش بود

و علما و اهل علما دارد فصل و آفتاب را بگو اگر بر بیت شرقی بود قدر و جاه

بود و پادشاهی بگوئی و اگر بر بیت غربی بود و در حال پیری بود و افزونی سلطنت

باید باب در معرفت حال سلطان نشستن که بچه وقت بزرگی رسد

نگاه کن بارباب مثلثات آفتاب اگر همه قوی باشند وی را پادشاهی از اول عمر

بود تا آخر عمر و هم چنین بگوی که در چه حال ضعیف و تباه بود از ارباب المثلثات

اگر اول تباه بود اول عمر نامستقیم بود و اگر دوم در میانه عمر باشد سوفتر

و اگر سیم باخر عمر تباه بود و بدانیان هم چنین خداوند مثلثه اول نیمی حکم کند

و خداوند دوم نیمی و خداوند مثلث سیم را شرکت گفته آمد چون زحل در بیت

و همی باشد و مریخ بر و زد و تندی و خاصه در طالع و وسط السما نام وی نیک شود

و نه وی را املی بود تا تمام سالهای زحل کوچک فصل اگر زحل بودی سال

فصل و اگر مریخ بود پانزده سال فصل در کر بگذرد و هم چنین بطالع برجی

که در وی بود و مریخ چون و تدها باشند خاصه که در طالع و وسط السما سبب

عمل هلاک شود و تباه زمانش رسد و غلات و مجوسش کنند فصل

فصل بگویم که در حال دوستان بیازدهم و صاحب و سهم الاحد

وصاحبش و زیر دو بهرام و مشتری و کوکبی که نهاده است های این دلیلها داد و حال
وی قوی در قوت و ضعفش و سعادت و نحوست و استقامت و رجوع وی
و پیوستن و بازگشتن و دیگر حالهاش پس نگاه کن برین که با تو نمودم که دانایان
وصف کرده‌اند ایشان بدین بدرستی **باب در دوستی بزرگان**
و پادشاهان و شریفان زهره در طالع بود و بجای خویش خرم بود دوستی
وی با پادشاهان و بزرگان و شرفا بود و بر ایشان گرامی بود و حشمتش بزرگ دارند
فصل و چون خداوند سیم طالع در جای نیک بود و در خانه‌ای بود و از فرش و
فلک زحل با بجای که وی را در آن حظی بود و سعد با یوی ناظر و یکسانا از وی ساقط
آمده دوستی او با پادشاهان و بزرگان و شریفان بود و از ایشان داراه‌اند و دوستان
کرامت یابد **فصل** و چون خداوند برج سیم اسد بود یا سرطان و مشتری در وی بود
یا زهره و یوی ناظر شد دوست بزرگان و شریفان بود و ایشان وی را دوست دارند
و حشمت و قدر بزرگ دارند از سبب ایشان وی را نیک بود **فصل** و چون سیم لود

روزی
بود و سیم طالع قوس بود یا حوت و سعد بوی ناظر و نحوس ساقط دوستی با بزرگان
و پادشاهان کند و بخشم ایشان بزرگ بود **فصل** و چون مشتری در چهارم
بود و بجای خویش خرم بود با بزرگان دوستی کند و بسبب دوستان خیر بیند
فصل و چون زهره در چهارم بود با محتشمان دوستی کند و در حال پیری
وی را اسعادتی بود نیکو در آخر عمر **فصل** و چون آفتاب برجی سیم بود و
در وجه خویش با پادشاهان دوستی کند و ممتنع بود بنزدیک ایشان **فصل**
و چون مریخ در سیم بود و قوی و درست بود و سعد با بوی ناظر خاصه مشتری مردمان
وی را بزرگ دارند و با پادشاهان دوستی کند و برخورد از ایشان وی را قدری بود
و همچنین چون زهره در فلکش بود قوی و مسعود دوستی با ملوک و رؤسا و اشراف
دارد و از جهت زنان منزلت و کرامت یابد **باب دریا**
دوستی عامه و سفله و خطر [illegible]ران که سهم دوستان چون منحوس بود و صاحبش نیز
منحوس بود و در دوم بود و ششم یا تا مع یا آلی عشر دوستی کند با فاسقان

و اهل محبوس و زنان و بی علتی از ایشان و اگر سهم الاسد قاطع منحوس بود در جایهای بد
باسقاط مردم دون دوستی کنند و منفعت کنند فصل و اگر خداوند خانه دوستان
بصاحب طالع شود اهم برادران و خویشان دوستی کنند و اگر منحوس بود بسبب
ایشان بلا بینند و فضیحت و اگر در چهارم طالع بود دوستان وی پیران و کهنان
باشند فصل و اگر از خانه فرزندان نگرد باشند با جوانان و غلامان دوستی
کنند و با کسی که از وی کمتر بود دوستی وی او را عیبی بود فصل و اگر از خانه
بندگان و بندگان و سفلگان و با مردم دوستی کنند فصل و اگر از خانه سفر
شود دوستان بیشتر در غربت باشند فصل و اگر از خانه دشمنان شود دوستی با
دشمنان دوستی کنند و ایشان با وی دوستی کنند و از دشمنی بر وی کار کرد فصل
و چون خداوند خانه دوستان در ثامن بود دوستان و برادران کم بینند و نقصان
و هلاک ایشان بیند **باب بیست [?] نیکوی عزت کردن برادران موالید**
چون دلیل خانه دوستان بود دوستی نیکو کند و خاصه برادران دارد و مساعدت ایشان

کند

کنند و اوان کار [illegible] فصل و چون خانه دوستان اسد بود و خداوند دوستان
دارد و نفرت دهد و اگر در وعده بود و سعد صاحب طالع بود دوستان را نفعی کنند
و از وی خیری یابند و منفعت و اگر در خانه دوستان حوت بود دوستانش مایه
باشند و از وی سود بینند و بسبب وی بزرگ شوند فصل و چون صاحب حادی
عشر صاحب طالع شوند برادران و دوستان وی بسیار باشند و در سایه ایشان
زندگانی کنند فصل و اگر صاحب طالع بصاحب خانه دوستان شوند با مردمان
مخالطت کنند و طلب دوستی ایشان کنند و مال و نعمت از بهر ایشان کار کنند
فصل و چون سهم الاسد قادر [illegible] بود [illegible] و آن برج ثابت بود
و سعد با او [illegible] ساقط [illegible] بود و با ثبات و کسی که با وی عزت
کند [illegible] بود **باب [illegible] [?] مولود که [illegible] از زن برادر زن**
چون کوکب که شهادت کواکب دوستی با وی بود برین که [illegible] بود قوت و
شهادت مولود دارد نظر تربیع یا مقابله دوستی وی [illegible] بود و برادرش [illegible]

نشود **فصل** چون سهم دوستی در برجهای منقلب چون جسد کم بود و از دوستی
برادران بیشتر دشمنی و عداوت کرده **فصل** و چون صاحب طالع راجع بود در خانه
دوستان با دوستان عذر کند و ملول و متلون بود **فصل** و اگر صاحب طالع از
صاحب خانه یازدهم بازگردد دوستی مردم نکند و از دوستان بپرهیزد اما تنها جوید
فصل و اگر صاحب خانه یازدهم از صاحب طالع بازگردد دوستان از وی بپرهیزند
و جویند و وی را دوست ندارند و هیچ کس با وی عشرت نکند **باب ربع کسی که از**
دوستان و برادران منفعت رسد و چون سهم طالع در ثور بود یا نیرات و بهرام و زهره بدان برج ناظر بود دوستی
و رنج نبیند از دوستان و بلای بزرگ **فصل** و چون در سهم زحل باشد از دوستان
وی را خواری رسد و چون خداوند ثالث در رسد بود مفرقی بوی رسد از قبل
دوستان و خویشان و اهل بیت دوستان **فصل** و چون خداوند خانه دوستان
سنبله بود برادران وی را هیچ ندارند و در حق وی استخفاف کنند **فصل** و اگر کی
در وی بود با صاحب طالع منحوس بود بوی دشوار بسیار رسد **باب ربع دشمنان**

بود از دهم نگاه کن در باب دشمنی و صاحب وی و سهم الاعدا و صاحب وی و زحل
و کوکبی که غالب وی بود شهادات این جایها حال وی به رایی منحوست و ضعف
و سعادت و نحوست و جای وی که چون افتاده بود از مولود و بنا و بر دوستان
وی **فصل** بدانکه برج دشمنان چون برج ذوجسدین باشد و صاحب وی در برج
ذوجسدین بود و سهم الاعدا و صاحب وی در برج ذوجسدین دلیل بسیاری
دشمنان بود و اگر در خانه چند کوکب باشند دشمنان وی بسیار باشند **فصل**
و چون در دیگر خانه دشمنان بود وی را دشمنان باشند بسیار لیکن ضعیف بوند
و قوی نتوانند زیان کار **فصل** و چون بیت الاعدا سرطان بود قوی کنند
و تواضع دشمنان را و از ایشان نیک رسد و چون اسد بود دشمنی با کسی کنند
که از وی قوی تر بود و مادام دشمن در ترس بود و چون میزان بود دشمن وی
بسیار باشند و با کسی مخالطت نکند که بدی به وی خصومت کنند **فصل** و اگر حوت
خانه دشمن بود وی را دشمنان باشند و بر وی ظفر یابند و هر کس با وی دشمنی کنند

فصل و اگر کوکب دلیل‌های دشمنان از نحوس صاحب طالع نظر کند و کوکبی
که بهره بیشتر دارد نه مولود در او دشمنان او بسیار باشند و با ایشان مقاومت نتواند بسبب
حال کواکب و ضعف و قوت و نظر دوستی و سلامتی بزمان خدای عز و جل
فصل و دیگر جای بگوییم که در خانه دشمنان بود و جایگاه مش از طالع اگر آن کوکب
صاحب بیت الاخوة بود دشمنانش بیشتر برادران و خویشان باشند و
اگر صاحب بیت الولد بود فرزندش دشمنی کند فصل و اگر صاحب بیت العبید
بندگان و مردم خدمتکاران دشمنی می کنند فصل و اگر صاحب سابع بود زنش
دشمنی وی کنند و اگر صاحب وسط السما بود کسی که از وی محتشم‌تر بود دشمنی وی کند
فصل و اگر صاحب خانه دوستان بود برادرانش دشمنی کنند فصل و اگر صاحب
طالع در بیت الاعدا بود با خویشتن دشمنی کند و زیان وی بیشتر کند و هم چنین
از آنکه دشمن و سهم الاعدا نگاه کن اگر در اوتاد بود از گنهکاری و صاحب وی
همچنان دشمنی وی کنند و بتر آن بود که صاحب طالع منحوس بود و چون سهم الاعدا

در حادی عشر بود یا سیم یا پنجم یا نهم دشمنان را قوتی بود بر وی و دشمن
وی کم باشند و بتر آن بود که سهم در سیم یا نهم بود هر که چنین بود دشمنان
وی از دین و ورع بود و تیره کاره باشند فصل و اگر در اجتماع کسی
بود دشمنان وی افسون گران و جادوگران باشند و سحر بوند و اگر در حادی
عشر بود دشمنانش دشمنی کنند و اگر در خامس باشد فرزندانش دشمنی
کنند و اگر در دوم و هشتم بود دو و ازدهم دشمن وی کم باشند و وی را زیانی
ندارد دشمنی ایشان عداوت از جهت برج بود که سهم در وی
باشد و اگر در دوم باشد سبب خواسته بود و اگر در هشتم
باشد سبب میراث مردگان باشد و اگر در ششم سبب
بندگان باشند و اگر در دوازدهم سبب حسد و عداوت باشند

باب در شناختن کسی که بر دشمن ظفر یابد

عطارد چون در خانه خویش باشد مسعود و پراکنده بود بر دشمنان

و دوستان و دشمنان فروتنی وی کنند و دشمنی وی بکرا[illegible]

دار[illegible] دارند و صاحب ثانی عشر محترق بود و تباه یا منحوس منحوس که

یا در وجع یا در موضع غریب بود از جهت نحوستی یا در [illegible]

غریب غربت باشد دشمنان وی کم باشند و آفات بدیشان

برسد و اگر صاحب طالع بیکدیگر ناظر باشند مولود از دشمنان نجات

یابد و هیچ کس بر ضر و عداوت او نکند **فصل** و اگر صاحب ثانی عشر در شرف یا در

وسط السما بود مولود بر اعدا قوی گردد اگر صاحب ثانی عشر در طالع بود

مولود به خود بود و اگر در ثانی بود عمل کند که از آن شرم دارد اگر صاحب

طالع تثلیث ثانی عشر بود مولود در او دشمن

شود و اگر تسدیس بکار بود دوستی نماید و عداوت

آشکارا نکند والعلم عند الله تمت

الکتاب بعون الملک الوهاب

علی ید العبد الضعیف [illegible]

بن محمد سعید [illegible] شهر

ذی قعده [illegible] ۱۰۳۲

تمت خواب خوش این

طلسم را بنویسید و در زیر

کران نهد خواب آنکس

بنام هر کس که خواهد مجربست

